۱۲۸۴

منشآت

قوانین دوره قاجار

میرزا محمد تقی [illegible]

۱۲۳۸

شب جمعه [illegible] شوال [illegible]
[illegible] جناب مستطاب [illegible]
منزل جناب [illegible]
[illegible]
شاید [illegible]
[illegible]

الملک لله

چون جناب [illegible] شرح فوق [illegible] رسم یادگار [illegible]
[illegible] این کتاب مستطاب [illegible] منشآت مرحوم [illegible] میرزا محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یادگار [illegible]
[illegible] یادگار [illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۳۲۷ [illegible]

منشآت

قوانین دوره قاجار

میرزا محمد حسین نائینی

۱۲۳۸

[illegible]

الملک لله تعالی

چون جناب ... شرح فوق را برسم یادگار ... [illegible]

عرض مینمایم که این کتاب مستطاب ... منشآت مرحوم آقا میرزا محمد حسین ... [illegible]

[illegible]

۱۳۲۲

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

چون از آن روز که قلم قدرت بانشای خطوط نقوش انوار ابداع عالم بر صفحهٔ تقدیر جاری گشت و در دیوان قضا معنای جلال
انام در مصادر مهام بسیاق مقرر گذشت نسخهٔ اثبات تقریر نامهٔ سر فرد جریدهٔ خلافت و نام نامی اقدس طراز
دفتر سلطنت آمد اگر سررشتهٔ کار دولت و جهانداری بود بقبضهٔ اختیار ما اتصال و استقرار یافت و چنانچه صیت
اوضاع شوکت و شهریاری بکفالت بخت همایون ما محصول آمد ما را در مقابلهٔ این موهبت توجیه همت والا نهمت
بر پیش فرد جریدهٔ جهان آرا و دستور العمل دستگاه جهانداری و دارائیست که در جمع چاکران هر یک را ابرار بر مرتبهٔ
تقرب باب استعدادات کاملهٔ خاص و در تحصیل مراضی رای همایون باحتمال زیادات طاعات و انقیاد در باقی همگنان
فاضل آید بارتقاء مدارج اعتبارش چشم عنایت گماریم و باظهار قبول اسباب عواطف ملکوانه التفات کوتاهی در بارهٔ او جایز
نداریم خلاصه این حال تفصیل احوال عالیجاه رفیع جایگاه مجمع مراتب ساعات همراه عزت و رفعت کهتر اخلاص و عقیدت
آگاه مقرب الخاقان مؤتمن السلطان قدیمی چاکر فدوی میرزا خان افرایست که از فاتحهٔ معاملهٔ این دولت ابد مدت خاطر خطیر

خدمت را بخاتم خلوص ارادت مختوم داشته و بامتثال اوامر قضا مثال پیوسته قلم وار سر بر خط فرمان گذاشته
در قبض و بسط مهمات دیوان و دیانت همواره از خیانت و تقلب برات بر آتش حبس بوده
و در تمشیت و امور امانت و کفالت با رعایت اهتمام عهد خود دقایق نمود و دیعهٔ جبلت استعداد اصالت و استعدادش
در اجرای خوارج ارادت صداقت بصحت مقرون و طومار تقاضای همتش در مطابقهٔ قابلیت فطرت بکار وفق
مشحون آمده در ابتدای موسم بذل این سنه تنگوزئیل خجسته تحویل و امیران اعتبارش را با ضافهٔ نیابت منصب
استیفای ممالک افزودیم و منشور مناظم مهامش را بتوقیع تفویض این منصب بتوقیع تقریر مقررات استقرار و استقلال
فرمودیم در این سال فرخنده اثر خجسته اسم فرد جریده و مفاخر داشته در تحصیل رسوم شکر گذاری عهدی جدید فرماید
و در فرمانات خدمت مرز و بوم از تشخیص موسسات و تشخیص معاملات و سررشتهٔ داد و ستد ولایات و بیوتات
و غیره معاملات اقدامی شایسته نماید و هر ساله یکهزار تومان موجب از دیوان اعلی در یافت و علاوه بر رسومات مقرره و لایات
مصروف مخارج خود سازد و کتاب دفترخانهٔ مبارکه شرح فرمان همایون را ثبت نموده از تغییر و تبدیل مصون دانسته در عهده شناسند

در این ایام عید و تجدید سال سعید و جهان پیرا طراوت جوانی تجدید و مجاری قوانین بیان رفتار بانوروزی از کمیسخانه قدر طراز
قدرت ایجاد آمده بالای سرو سهی بزرگان اشجار از شجر اوراق مطرز نظر از فاخره خضراء کلیب اکابر شاخسار باز
زاهره مکلل و مزین از لالی پر بها کرده در انجمن چمن اعیان سرو و سهی را بعین جلوه طراوت داده و بلبلان شیدا با
من سندس و استبرق مانامس نظیر و مناظر بستان از جلوه رعنا نهالان نضیر مقام سرا از لعبت بی نظیر و لا بهم

فیما جری از احوال حضرت خلافت پناه مقبلان قبایل اطراف و اکناف بهاکه از احوال موهبت حضور بهره یاب نیز جهت
حاضر بزم میمنت مآب بجلادت و جرأت اعیان و اعیان صدور و زواهر و نواصی کبار و کبارا عاظم و اعاظم کفات و کفات مجاور محال
امراء و امرزاده ذوی الاقتدار هر یک بقدر مرتبه جاه و مقدار پایه دستگاه از دستگاه سلطنت فلک بارگاه بجهت انجام پادشاه آسمان نشان
پیرایه پوشش حصول هر گونه اموال آمده و آن مستقر دولت منصور نظم ممالک محروسه از غرض تقسیم بساط بندگی حضور محترم بزم بهجت پیوند
بتعمیم علاید عیده و ساعات عیش عید بجهت سند رب عید تشریف بروش مفاخر شان بعواطف و تشریفات شریفه مردم جهت اشرف فستاده
آنجا که فردی را که از اعیان دولت خسروی همت اعتبارش عتبه بار قدرت خدمت مطرز طراز فرید منزلت و مقدار منازل قدر ارتش در رفعت
حضرت با رفعت بغایت قرب و رجحان است چنین از حضور دربار بهره و در مراسم مدام اقدام خدمت حضور بود از صناف حضیض الطاف اثرات
ساغر بزم قابلیت را مالامال مرحمت حصول آمال فرموده و بالباس خلعت آفتاب مثال پیکر اعتبارش را زیب و زیور افتخار افزوده
و تا در عرصه مفاخر با فاخره کار مرکب مفاخرت زده و بر کوکب شهب سیارات اشتباه اقران در معرض معارضت ایستاده
افزاید کیست بر سر بسر صبا سرعت اهو نورد چابک سیمان صلابت بالون باز تن ساخت طلای مرصع ضمیمه میمون
مقرون داشتیم باید خلعت خورشید فی را شریف پیکر اعتبار و مرکب خنده پی را پایه پرور رفعت پایه قدر اداشته بتفاخر
شاهانه جاه و تقدیم خدمات شایسته و مسئولات عرض بهجت اسعاف مقرون داند و در عهده بستانه

آنفرزند مسعود از حضرت همایون ستند عالی تفویض لرستان نموده در اسعاف قیام و اصرار بر تقدیم رسانیده و لطف بجمع کار مرحمت

و شهود اینکه در امر خدمات سابق آنفرزند نظر بحسن تعهد او به عهده انتظام ولایت متعلقه بخود در آمده و امور مذکوره را از خود به نظم داده بود
و بر نحو سابط بر عقیده کار دانی مشهود نظر مهر شهود هنگام بود در این رقت ابتدای مزبور بعضی تعهدات دیگر از قبیل هر گاه
امر لرستان با و مفوض شود با استعداد و ساماندار هم عهده خدمات کلی در سرحد عراق عرب برمی آید و نیز ارتباط بی اهتمامی در برگزاری
ساسر سالی در حصول امر لرستان با نظم و بایست داده انضباط کرد سیاست مهم آن سرحد شده پیمود جهت سعی آنفرزند را
مقرون درجه قبول داشتیم و مهم کار امکان نیست او موکول کرده ایشتم و اگر چه اعلی آنفرزند را بود بتمامی عبارات لرستان خواهان و دیدنند
و در حوالی که جمهور اهالی محال مزبور شهرت حاکمی در بار رجا نهاد اشتغ توجهی از آنفرزند داشتند بالمشافهة العلیه از جانب آنفرزند
آشنا را طمینان داده و دیگر از آنفرزند و فرستهیم در طی فرمان مبارک جد اکان فرمایشات لازمه غرض صدور یافته است لیکن بار دیگر
و از روی کمال مرحمت آنفرزند را از حقیقت نهانی آگاه میفرمائیم که بذکره و تدبیری کامل در مجاری مهمات کار بود و حفظ این مرتبت لازم شده
و در مقدمه سرکار ما و بندگان آن آزاد و حید اقدام و اهتمام خود دارد اولا آنکه باید آنفرزند بجمیع راه امانت در بنیاد و نمود سکه
در اداد ستد آنکه و فرو اهتمامی مینمود و امر گذران خود را نظر میداده و کاه بکاه بتقدیم اداب خدمات جزئیه اقدام میکرده و بجان بهتر
و ترتیب تدارک بسیار و چه جبه تحسین شده باید که اینها از او توقع نمود حال لرستان و ولایت سرحد که بجهت نزدیکی ارض
کوهی وحشی طالب اوقات بخود سری و خودسری را بر بسته آنفرزند چنان تصور نماید که پیشکشی باید داده و ولایت گرفته و باید تدارک مخارج بکند
جلب منافع کلاً از آنجا نماید لرستان ولایتی است که چندان در قید منفعت ها از آن توان بود و فایده صاحب اختیاری آنجا تو کرد اری دولت
ایل داری و اسم و رسم و شهرت است نه اخذ مال و جلب منفعت دیگر آنکه لرستان فیما بین معظم ولایات سرحد عراق عرب با پس نظم آنجا از
مهمات عمده دولت شاهنشاهی و تمهید اسباب نظام آنجا از فرمان سرم سلطنت و ملک داری است از کرمانشاهان جایکه بعد حشیاد

سرحدیه است بختیاری و قت این ولایات بی‌شوکت همه سعد لهی کا مخصص مهم سرحداما و بود و خاطر همیشه از راه
المیسا نه حاصره و سنگام ضرورت چه سعد لهی جدیده چنانکه از این قبل حال ولایات بر موضع و آنفرزند منوض شد
از مهم سرحد چشم نخواهیم پوشید تو کرد ناک که استعداد بی‌ار انمولایات حاضند عدت سرحد بود و بار بهتر پیش رود چه
از آنفرزند خواهیم خواست و اگر اند که قصوری در آن واقع شود معلوم است چه قدر منافی رای ملک آرا و آنفرزند تا چه مورد و اسباب
و باز خواست خواهد شد   فرمایش دیگر این است که اگر آنفرزند دیده و شنیده باشد که ار باب اختیار سابق را در لرستان بطریق تسلط
و تحکم رفتاری بوده که از مساسر ایشان که منبع تعدی و تزویر از اهالی آنجا بعمل آورده بودند این معنی است که آنها مردم لرستانند
بقوت و هیبت ولایت دیگر و انتظار بجمعیت و استعداد و خارج مغلوب و مقهور نخواهند شد و اگر رفتاری بطریق تسلط میکرده‌اند مردم
لرستان را در ناچار تمکین بعمل آمده کار آنفرزند چنین نیست بایست همین مردم لرستان خود را مسلط و معتقد خواهد معلوم است
در این صورت چه قدر رعایت از مردم آنجا باید نمود و الآن قیاس است که آنفرزند از خارج معدودی غلام با علیه داشته باشد و فوجی
همراه ولایت همراه و مستظهر باشد معلوم است که رعیت همراه و با چند نفر علیه و غلام از عهده پنجاه شصت هزار نفر ایل قبایل بر نمی‌آید
و در بستیاری ایشان با جمعیت حمایت استیلا و اجحاف رفتاری نستوان نمود و اگر جلب نفعی مراد باشد بطریق حمایت و رعایت و دلداری و رفق و نوازش
و حسن سلوک آن مردم نشود باید کرد دیگر آنکه افتاده نخواهد و در از آنجا ایشان کل کردن و آنها را خانه خود قرار داده و در آنجا عیال و لوازم مایحتاج
کند در صورتیکه مردم آنجا خود را از آنفرزند نداند و اطمینان کامل حاصل نشده باشند و آنفرزند هم از آنها خاطر جمع نباشد چگونه ممکن است که در آنجا اطمینان
زیست نماید لوازم و شرایط لرستان داری و آنکار را خانه و مسکن خود خاصه معلوم است چه قسم رفتار است   دیگر آنفرزند هر چه رسم نمود خواهند که بجای دو
داشتم گرفته و بشاهزاده همایون میرزا داده و در عوض ارسال بازگشته و دیگر استرداد آن ممکن نیست و بایست هزار من هم از آنجا کرده

ادنی

و در مقام اخذ و جلب منفعتی باشد از حساب ایلداری بر آمده باید نفعه زنده حالی باشد که اگر اند که خلاف عهد باز او نسبت باید
آنجا معروض افتاد و ثانیه ملاحظه شود که محل نظم سرحد و موجب حساب کل آنولایات شده مارا طهران است و فرزندی همایون میرزا
خانه و املاک حضرو موجود و نهاده‌اند است و آنفرزند باید کاری نماید که با این اسباب خود آنفرزند فراغت بار آید و اگر بعد از این فیروزی ضابطی
و اخذ و مایه معاش خواهد و ربط خشنودی و ندیم کاری تمام شصت هزار خانوار ایل باشد از ترتیب عمارت و پوشاک و فراهم آوردن آن
اسباب و الات از این قبیل و در عهده بشناسد

چون از آنروز که والی ملک تقدیر اختیار اقطار جهان بحسن اهتمام
طالع بختیاری ما موکول داشته و دبیر دیوان تاییدات انتظام مهام جهانیان را بکف کفایت بخت فرخنده طالع ما بازگذاشته تا
منشور فرمانروائی بالطغرای غرای تؤتی الملک من تشآء موشح گردیده جمهور طوایف انام را سر اطاعت بر پای مرز اولوا الامر است
و تا توقیع حکمرانی ما را رایت آن الملک لله بیور شعار ساخته ترک عنوان افتدار آمرانه طبقات احشام ناس پای انقیاد
در سرجاده اذعان با سرنهاده مرحمت شفقت که آفتاب عنایت ایزدی را سایه نشانیم است فرموده‌ایم که هر یک از چاکران دولت
آستان آسمان ارکان را که بتوسط خدمت جلاف در مضمار ترتیب خلاف بچلاف کوی مسابقت از اقران بوده و در
معرض ظهور انواع استعداد و جسام اشتغال خاطر مهر اشراق در خور و سزاوار بعهده تسعد تسمول عواطف اندازه
پیوسته مشمول مفاخر تازه و بتازه فرموده‌ایم و قواعد قابلیتش را به تشریف خلعت خاص شرف اختصاص فرموده‌ایم از
آنجا که مخایل این سجایا از شمایل احوال امیر الامراء العظام نتیجة الکبراء الفخام چاکر راد جانفشان مطرح انظار کمال التفات و
اختصاص مقرب الخاقان اللهیار خان قاجار ظاهر و هویدا است بتفویض منصب جدید نشره او را عنایات نموده در باره

او منظور نظر خسروانه افتاده در هذه السنه بوشیل خجسته دلیل او را بمنصب جلیله ایالت حشم بختیاری سرافراز و مفوض و
خدمات ارجمند مفتخر و ممتاز فرمودیم تا بنحوی که شایسته کاردانی و استحکام اوست در لوازم کارگزاری آن حدود آسودگی اهالی و انتظام
مناظم آن مرز و بوم اهتمام ورزیده آگاهی و بصیرت و اهالی خود را شهود و مشهود رای مهر ارتسام دارد عالیجاهان خوانین و رؤسا و سران
و سرکردگان و ریش سفیدان و اعیان و عموم حشم و طوایف بختیاری او را بسایه رعیت امیر الامرای مشار الیه را والی
بالاستقلال دانسته و امر و نهی او را منقاد و مطیع باشند و از سخن و صلاح او تجاوز جایز ندانند در عهده شناسند تحریراً ۱۲۲۶

از آنجا که رایت اقبال از جهان آیت فتح و ظفر آمده ملوک ممالک فوج فوج در درگاه فلک پایگاه مرجع و مقصد رفعت همت جهانداری
لازم افتاد که از بندگان درگاه خلافت رهروان طریق خدمت سرآمد اقطاب اقالیم بنده که را باقدام صدق پیموده
ساحت میدان خدمت بر منهج اجتهاد و ثابت قدم بعهده برای مناظرانی ذات همایون ما در هر باب بتحصیل نعمت مختلفه
همت اهتمام گماشته اند و بتقدیم رسوم دعاگوئی دولت جاوید بنیاد با سر زبان آمیزش داشته در تقریر مقام اعتصاف شان
خامه التفات را رخصت عبارت سازی در مقام مناظرانی صحیفه بیقرار است صحیفه نشر شریف از دارند و هم والا
و آیات این مقاله مفسر احوال عالیجاه رفیع جایگاه عزت و جلالت همراه اخلاص و ارادت آگاه عمده الاعیان و الاعاظم
میرزا زین العابدین شیرازی است لهذا
چون از آثار ورق قلم قدرت سر خط نگار لوح ابداع و سطح صفحه ایجاد قلم و خط و اختراع آن بخشنده ارزاق
کتاب ایند دولت مستطاب شیراز حلول و دعا سمت اتصال یافته و طغرای او ده رحام توقیع قلب ما را طراز عنفز

افراز

اقتدار آمده ما را تعلق خاطر خطیر آنست که از اصحاب سعادت آنانکه در تحصیل رشد بندگی سهم شفقت مشمول متکافئ شده اند
و در سلوک طریق ارادت قدم وارسته و از خط پایداری گذارند در جمیع دواعی حصول اماثیل انظار تربیت کاریم
و در ترفیع و تکمیل مدارج کمالات شان حاجت کامله مبذول میداریم
چون از آن عهد سعید بنا بر خدا تائید طریق خدمت بیم عزائم ما مستقیمان
لاکن ستوده و دشمنان را در نکوهیدن عنایت سپاس آنکه خدا را مذاهب فنا تر و بنامع احلاج رو به ای از این و آن است را دنبال
سعادت مجاری در روزگار خجسته اثار ما را برد همت جهان آرا لازم افتاده که هر یک از بندگان ارادت کیش در برابر اوامر شاهانه
بنده که جناب این درگاه را امام محراب حضرت آمال انگاشته و سلوک طریق حقگزاری را الام فاقلا ارادت و شهرت اهالیش را
مهبط انوار تفقدات کامله و عرصه اقبالش را مسقط انظار عنایات شاهانه داریم و عالیجاه رفیع جایگاه حشمت و جلالت دستگاه
مجدت و نجدت همراه شهامت و بسالت گستر اساس صداقت و ارادت آگاه امیر الامراء العظام صید سعید خان
ادام سقط باران مکارم در بندر ارادت گشوده اند میسانی از شمول شمول عواطف خاطر مهر شامل شاهانه ما لامال آمد
در هذه السنه پوتئیل بیست دلیل حضرت حکومت بحرین و بندر عباسی و شمیل و میناب را بعهده اهتمام مشار الیه محول و مفوض
داشتیم و پایه اعتبارش را در مدارج رفعت باعتبار ان موجبات افراشتیم
عالیجاه رفیع جایگاه شهامت و فخامت دستگاه و جلالت و بسالت اکتساه
فرهنگ کیاست همراه صداقت و ارادت آگاه عمده الاکابر العیسویه زبده الامه المسیحیه مستر جان ملکم خان بهادر در پرتو التفات
خاطر خورشید اثر خسروانه اضیاء اوفر ساحت حال خود انداخته و عریضه اخلاص ترجمه آنعالیجاه مشعر بر ورود بهندوستان

وعزیمت نهضت بگلستان و اهتمام در ازدیاد و ظهور ارادت و تقدیم خدمت دولت ابد مدت در نظام و رفاه طوایف
ظفر بر چهره چاکران موکب نصرت اثر مفتوح و مفاتیح سیوف غازیان منصور گشاینده ابواب فتوح بود ملحوظ انظار التفات
و مضامین صداقت قرینش من الافتتاح الی الاختتام معروض رای مهر ضیا آیات گردید مراسم ارادت و دولتخواهی کمال
درایت و آگاهی آن عالیجاه بر همه معلوم و مشهود و سرایر عقاید او در ضمیر رابطه اتحاد مرتسم علیحده نیز از صورت ظهور
و شهود آمده از آنجا که آن عالیجاه در صدق نیت آیت اعاظم امرای صداقت ورزند زینت افزای اشتها ارادت اند در ظهور کمال
زینت افزای رشته ارادت و از بدو ظهور اتحاد دین الدوله العلیه سالک طریق خدمت بوده و نواب همایون ما را حسن ثنا
او و وثوق و اتکای مخصوص حاصل است و اعتمادی کامل است و بنابر آن اتحاد را که در سلک کارگزاران این دولت علیه منخرط
داشته ایم و در ارتقای مدارج اختصاصش بنظم خصایص اسباب قیام و دروگب بی نظیر انظار التفات گماشته

چون از آن روز که دست سلطنت ابد قرین پای فلک فرسای جهانبانی بر دوار فلک افراخته و دستگاه رحمت باری مدار این عهد
ابد مهد با عهد ابد بنیان سعادت ساخته ما را بپاسداری این نعمت و سپاس نعمای رب العزت مقرون همت ستایش
و کنون خاطر خورشید قیاس افتاده که از خانه زادان دولت و چاکران دربار سلطنت هر آنکه آثار استعداد و خدمت از ناصیه
احوالش ظاهر و طره قابلیت از پیشانی او و قبول خاطر مهر مآثر آید بتفویض مناصب مناسبش پایه اعتبار افزاییم و در
اعتلای مراتب خدمتش مطرح انظار توجه و تربیت سازیم و مراتب استقلال جد بزرگی شاه احوال عالیجاه رفیع جایگاه
شهامت و بسالت همراه اخلاص و عقیدت آگاه نتیجه الخوانین العظام مقرب الخاقان نعلیه فتحعلی خان قاجار دولو

[illegible]

که از زمره خانه زادان مزید فطانت و کامنظور نظر انور و جوهر جدش جلا افزای تیغ جلادت و صلابت و پدر آمده
در روز پنجشنبه بیلان ئیل خجسته دلیل و ما بعدها او را بمنصب قوللر آقاسی باشی همایون عنایت فرمودیم و بظهور این عارفه
علو مدارج اعتبارش را افزون و شایان فرمودیم تا بجوهر جان و شایستگی که از جوهر کاردانیش اوست آید بلوازمات خدمت
مزبور اقدام و انتظام و محاسن اهتمام خود را بیش از پیش مشهود رای جهان آرای سازد و خود را مورد مزید مراحم بی پایان نماید
کتاب شرح فرمان مبارک را ثبت نموده در عهده شناسد تحریراً فی شهر رجب ۱۲۳۴

جناب جلالت و وزارت مآب نبالت و امارت انتساب مجدت و شهامت ایاب نجدت و فخامت اکتساب صداقت و ارادت
اوتساب ناظم دارالسلام صداقت و رزی صایب تدبیر نیکو درایت عبدالله پاشا وزیر دارالسلام بغداد بتوفیقات الهی
موفق و بعنایات پادشاهی مستوثق بوده بداند که معروضه ارادت ترجمه آن جناب در صحوف ماه ابواب فتوح چهره
اولیای دولت قاهره باز و نشان بر نسیم نسایم نصرت ظفر رشته رایات جهانگیری در اهتزاز و بوصول مکاتیب جامع انجم
بهای حضور و مضامین صداقت تضمینش من الفاتحه الی الخاتمه مشهود رای مهر ظهور گشت در باب وصول خلعت و بنجوی که
نشانهای التفات دولت علیه قیصری در استقلال خود در امر وزارت که نگاشته بود حقیقت معلوم و کیفیت مرغوب
طبع عطوف افتاده آمده و الحق مراتب مربوز پرتو رسمی و بگاه آنجناب هر نوع نوازش عطا شد توجه خاطر ما بر حصول
آنجناب در امر وزارت مستقل از او در انتظام امور اقتضای تمایل کمال حمایت و اعانت او در هر باب مکنون خاطر عطوفت
اشتمال است و انشاء الله از جانب اولیای دولت قاهره لوازم اعانت و امداد نسبت بآنجناب مبذول خواهد شد

ازمراسم ارادت و صداقت و تعهد اهتمام خود در تقدیم خدمات دولتین و اجتهاد در مصالح مزبوره کا دین اگر کسی ظهرات
چند معروض داشته بود باعث انضمام شوق و اعتماد خاطر اشرف در باره آنجناب شد ولیکن حالت موجبات
خدمتگذاری دولت را بسر با ساعی و در ملاحظه مصالح آن جانب بمقتضای ساعی خواهد بود و بعنایت الله تعالی از نتایج
سعیدین دولتین بنظر روشن اقتباس انوار مکارم مستها از جانبین ظاهر نمود در نیوقت دوستانه راحت بصرف
واهم ظهور مقتضیات کنونه را نسبت بآنجناب بترقیم این نامه مخاطب بشارت رقت مراسم عطاف خاطر مهر اتصاف ادا
خود باقصی الغایه وابسته چنین و انده سر کونه مهر مقصود مرآنجناب مرا باشد از جانب اولیای دولت قاهره بانجاح مقرون خواهد
و هر نوع حالت و حمایتی که لازم [illegible] نسبت بآنجناب منظور خواهد شد با مهمات انتظار در مهام متعلقه با ستقلال و استمرار [illegible]

جناب صدارت و وزارت و امارت مآب عظمت و حشمت و جلالت نصاب مجدت و نجدت و نباهت انتساب [illegible]
و فخامت و مناعت اکتساب صداقت و ارادت و مجمع آداب اکفی الکفات [illegible] العظام
نظام الملة و الدولة و الشوکة و الاحتشام صدر اعظم دولت علیه عثمانیه را توفیقات الهی کافل اجلال و کمال کفالت
مقرون [illegible] مزید اقبال بجهه مکشوف [illegible] و مشهود ضمیر جنابت [illegible] ملک آرا باد که ذریعه ظهور [illegible]
صداقت بآنجناب در جهت آرا زمانه [illegible] بزم سعادت [illegible] مضامین مسطوره [illegible] و جمیع
کشف قناع حقایق [illegible] مشعر بر [illegible] عقیده [illegible] دولت [illegible] رسوم موالات با آن دولت محرر
نگاشته و اتفاق آرای اولیای دولت علیه را در تمهید و تدارک اسباب غزا و جهاد و خصم [illegible] استماع

اوضاع

اوضاعی که در آذربایجان واقع شد بحکم جهت جامعه محمدیه صلوات الله علیه و آله معلوم داشته بود بخیر
معلوم است که پلتیس ابتدای روس و ایران و رابطه اتفاق و اتحاد ملت در حکم یکدولت و ابواب عدیده
معتاد است و استحکام این موافقت و مواخذ است و لیکن از [illegible] قرار [illegible] و حکمهای خفیه بجانب [illegible]
بحقیقت آگاه نمیتوان بود محل تعجب است که تا دولت قاهره ایران با روسیه در جنگ و جهاد بود دولت علیه عثمانیه را
با قضای عهد و با اتحاد آن شنیده متوجه نشده و علی الظاهر [illegible] کنند حالا که آن دولت بیزدل با ایشان آغاز جنگ
و جدال دارند وقتی خبردار شده با جماعت مزبور عهد صلح باز بسته بجهت [illegible] بحمدالله تعالی جهت جامعه
اسلامیه در میان است و عهد وفاق و فیما بین بسته شده از جانب محفوظ و مرعی میباشد و شرط و [illegible] در
عهدنامه مبارکه بین الدولتین ممضی شده کلا کان مستحکم است در هر وقت آنچه مقدور باشد و مقدور باشد از [illegible]
مضایقه نشده و نخواهد شد و انشاءالله تعالی با ظفر شریعت مطهره و دولت اسلام را تا زمان امداد [illegible] حمایت [illegible]
خواهد داشت و آنچه مصلحت دولتین است بحکمت بالغه خداوند از پرده غیب بعرصه ظهور خواهد آمد بر آنجناب جلالتماب
لازم است در مناظم مهام اتحاد دولتین علیتین مساعی کفایت خود را ظاهر ساخته در هیچ حال دقیقه [illegible]
در شرکت علیه را فرو گذار [illegible] و مجاری احوال اتفاقیه را در طی ذرایع صادقانه بتفصیل مقاصد و مهام دولت بهیه
مشروح و معروض دارد تحریراً فی شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۴۳

جناب جلالت و بسالت دستگاه وزارت و وکالت

اکتساب صداقت و ارادت آگاه [illegible] الوزراء و الکفاة کفیل الدولة و الحشمة و الجلالة کافل

مهام الانام ناظم مناظم الایام وزیر فرخ رای فرخنده پی لارد کسلری وزیر دولت بهیه انگلیس مشمول الطاف

منهیات شاهانه بجهه از مکنونات عاطفت پادشاهی بیگونه غرا کاری چهار تا یده حرس اکنون ح سا بید داد رسان شان

ولای و تیس ادار کار آیت ائتلاف بر عنوان عالی طغرای غرای مراسلات از لوحه منشور کیش جاودانشان است

نواب همایون ما را تشهیر آیات موالات بجای اعلام التفات که در نسبت صداقت آن دولت بهیه نصب العین همت

والا و تشیید ارکان این مصافات خجسته آثار توجهات شاهانه در باره اولیای آن شوکت آشیانه همیشه مکنون خاطر خورشید ضیا

افتاده نجابت صداقت آیت دولت انگلیس اکرکیس و اعظم منتسبان آن شوکت آشیانه بمقربیت سر اوزلی چنان مقتضیات

اتحاد و حاوی تبیین علیقتش آنکه از جانب جلالت علیه ایران گاه و بیگاه بعبارات التفات خاص مخصوص و منصوب عاطفت شاهانه

چون عمده مناظم مهام علیه سلطنت و زبده لوازم نظام قضا و جام دولت نظم در دارائی هر دیار و نصفه فرام

فرمانروائی هر یک از مصار در سلک کفایت کافی از زمره اهتمام رشیده اهتمام کفات ممالک حشام است

و نواب همایون ما را در دار الخلافه جهان خلفا بعد سلف تر خلاف اسلاف کرام حاصر و بیجه دین ... اقبال در

استقلال مهمات ملکداری استقلال کامل است برعایت این مهم التفات تمام داریم بمقتضای رسوم جهانبانی دو ...

ملک آرائی و ملاحظه اسباب سیاست و صیانت و رعایت غایت حمایت در اطراف و اکناف ممالک و اقطاع و بقاع

مسالک از بلاد و قریب و بعید و محال قصبه و جزیره و شهرهای مشهور و معمور و حدود و ثغور نزدیک و دور حصون و قلاع

و محصورات بقاع مهم هر سرزمینی را با میری و امر هر مرزی را با سرپرستی بازگذاشته در هر تکیه حاکمی و نشانی و سپهداری

و الاتی کلاشستایم از ممالک معظمه هر آنکه بمزید بسطت و سعت صحت و شهرت شهرت مشابه بوده لوازم التفات شرط اهتمام آن

لازم شمرده از دارالسلطنه خلافت یکی را بدارائی آن نامزد فرموده و بعطف عنایت این عاطفت عاطر کوکه گلشن از چهره مناظم

نظام دار الخلافه طهران که مستقر خلافت سرپرستی دوال ... و مرکز دایره دولت و قطب معدل معدلت و ... شرف

آفتاب جهانتاب صلابت ... فلک سپهر بسطت جلالت ... ول کوکب فتاب منزلت منزله سپهر چهارم

و نسبت ... بلاد چون مردم ... مردم است ... مزبور از جمله ... مخصوصه ... وار حسن بنا

و بنای عمارات ... جمال ... خواص ... حرم شهرت ... حریم ... سلطنت سلطان

شهریاران اطراف و حوزه آن ملک ... جهت کفایات ... ملوک اکناف ...

مخزن

مخزنات ... خلافت و مکمن مکنونات ... سلطنت و منابع اسباب نظام امور ... سعادت ...

اهم مهمات ملکداری و التفات بتمهید مصالح آن خطه خلد مثابه معظم تصمیمات عزایم شهریاری است و ... جهات

حسام شاهی شوکت ... حسام حشمت ... خلافت و اقبال خجسته فرزند مسعود ... را ... جاری

مهمات ملکداری ... اطلاعات طبع ... طرایف ... میمون ... و در ... اسعد ...

و بسط انوار نصفت مقتبس آفتاب رای ساطع الضیا ... دولت و ... عدالت ... ضیاعات

و ابواب شوکت ... مقرون از مفتاح ممالک ... نهال اقبالش در جویبار جهانبانی ... نوجه ... و در

بخشش در گلشن فرمانروائی ... برداری ... کشید ... و در آینه احوالش صورت ... شهامت مشهود

... و ... اطوارش ... شریعت ... انصاف ... از ... التفات ...

و ... تمیمه ... دشمن ... شاهراه ... عنان ... در حلیه

... جهان آرا ... کاوس ... از جمله فرزندان عظام ... استلزام ...

... افراشته ... حضور ... منظور ... داشته ... رعیت ... عدل

ضمیر ... کامل است ... اهتمام ... تمام ... جهان آرا ... مملکت ...

سرافراز نموده ... ضبط و ربط و نظم و نسق ... قتل ...

مفوض و محول داشتیم و قبض و بسط و بست و گشاد مهمات متعلقه را بکارگزاران او بازگذاشتیم تا از روی کمال کاردانی ...

در ... رعیت ... ولایت و ... منافع اموال و استحصال ... باستمرار و استقلال اهتمام

اورام و مسالک کفات کفاة ما در حیاض و لف بساط اختلاف از خواص و عوام بیاید

از آنجا که شجرهٔ طیبهٔ این دولت علیه را اصلی استوار در مغرس خلود و بقا ثابت و پایدار و فروع بهمین اصل اصیل بر خلافت

ملک و ملکن اقطاع و ممالک برکت و قید ارآمه که غصن را از جانب برتری کسی چه آید شاخی شهامت اثر از شاخسار دولت

بار آن سر برکشد غصون باهر کلمات دولت ثابت در طراز الملک نورها و چنانکه کوکبی را در تصاعد برج

اجلال از حضیض کمال زوال و ولا رسد در ارای آن از شرق اقبال بخش سعادت اتصال طالع و لامع نجوم سما کما

کوکب دری کوکب قد اشرق الدهر نورها تقریر اسباب این تقریب و تمهید این تشبیب آنکه از اقبال غالب

اقبال و سیوف غراب جلال سراسر یکی از اراضی ممالک کشورستان حکمرانی و سلسلهٔ کشوری مرزبانی مسلم و اشیام عقاب

و اخلاف و اسلاف بعد نسل نسل قدرا باتت ولایت و جیاد دولت را شاهنشاهی و سنوح قوایم اقامت و اداره باشد

و سکان قصبات قواعد جهانبانی و استحکام قواعد ملک آرائی در اطراف و اکناف ممالک قطایع و صنایع مراکز

ارباب جهانیان کامیابی انصار سرحدات عراقین عرب و عجم خوزستان و لرستان و کرمانشاهان اجمعا

سرحدات ممالک است عرض و محیط ساحاتش صدور عرصهٔ السموات الارض است نظر بر منصوب شان

محمد علی میرزا روح الله روحه ساپم الرحمة و الغفران معوض داشته بعید جنس از مقتضای مقدرات قضا عالم ازهارا ارجمند

و نیاخت اختیار و از سایر عربی سراپرده جهان استقرار جسته و لمعه سنای صباح سلطنت عظمی و پرتو مصباح شکوه و ملک کبری

فرخنده فرزند نامدار محمد حسین میرزا را به آیات ستایش از جبههٔ اقبال آن تو آثار فروغ اشتی بخیر فرا الصله مجد از الی اسعدا

نیم جهان

چه پایان بازوی دولت ابد پیوند رایت نصرت و شمشیر شوکت را جوهر جلالت بخشوده و مراتب احوال شاهزاده را بر ولیعهدی مشهود

و شهود کمال آرایش شاهنشاهی شایستگی نامعدود نمود در روز خجسته میلاد ما همایون محجسته ولیعهد با اولیای عموم ولایات

فرزند عزیز نور بصر اختیار و بزرگی و سپرستی سایر دولت و جاه و متعلقان و منتسبان آن مرحوم برقرار فرمودیم و هرچه نظم

در نظم مهام ایشان و ضبط و نسق ولایات مزبور با استقلال و استقرار اقدام و بهرچه عزم و رسوم ملکداری است از استحضار

اعمال ولایات و رعایت احوال رعایا و تحریک عمال بعمل و جرح و تعدیل مناصب و اشغال مراتب مهمه و اداره مقرر که

عالیجاهان رفیع جایگاهان عزت و شهامت همراهان ولات و حکام و سرحدداران و روسا و ریش سفیدان و لایات محروسهٔ

مزبوره و سرکردگان و سلاطین عربان و عساکر مامور در در منصوری الحد جا چه جنت بار که و حکمفرمای بالانفراد و استقلال

دانسته در مجاری مرضیات او از امتثال اوامر و نواهی او تخلف و تجاوز جایز ندانند و از مقررات و احکام او بهیچوجه تجاوز

و عدول از دل جهان مطاع را موجب ازدیاد عظیم دانند المقرر صدور احکام وزارت و ملکی و دولتی معتمدان اعلی

1237

خلافت سنوه با جمع کل امانت و کتاب دفتر رفیع را شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت و از تغییر مصون دانسته در عهده شناسند

چون از مساعدت تایید مالک الملک لایزال صورت همایون سلطنت از نامه و ناهار جهان است و دولت عهد جاوید در عهدها در

قرار و استقرار عهدهٔ ما است بپشتیبانی و هدایت نیکخواهان این دولت یکرا از تعرض عوارض ما نه در ضمان پروردگار که نه

دولت نشانان حمایت شاهانه از آن شقاوت قباب نوال سایهٔ شریف ملک تبرک گشاده نشانه بندگان آستان خلافت از مخالفت

آنجا خطرات و چاکران این جایگاه حضرت الهی از تجاوزات هر یک در ظل خدای و بوستان بی سکه و قضا را باید پرورد گار

دولت قضا بطش مانند است و در قبض و بسط مقاصد صدای صدارت قدر قضا ... پیکار ان بنگاه قدر را گشاده در

گلشن اقبال این بنده گرچه سال را امین انظر ... صرصر زوال داشته اند نخل آمال مولیان ما را مصون از ... خزان

تکفل سروست ... بیاری ... بلند برومندی این ... اعتصام ... پیدا و دانش چه توانا ... باشند

سرهای ... عقد ... در طریق خدمت این شوکت ... صدق ... در ... ها ... ماموش

به ... درش ... رقبه ... رقبا این رواق فلک ... گردون قوام افراخته ... عراق ... کارش ...

ذلت ... که در هوای خدمت ... عادت ... با سپهر ... همسر آمده ... سپهر ...

... خدمت ... حق گذار ... حقوق بنده که اسلاف ... اشهاد در حق اخلاف خلفا بعد خلف گذارد

دودمان ... پادشاه ... خدمت ... عوارف ... در باره جناب ... لازم ...

عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و نجدت و جلالت ... فخامت و شهامت و ایالت ... عقیدت و ارادت

وصداقت آگاه امیر الامرا العظام عمدة الولاة ... امان الله خان والی ... کوهستان از

ازدیاد فطرت ... تنسیم ارادت این دولت ... آیت استعداد و ... از صحیفه ...

در معرض قبول ... صحیفه خاطر ... در عهد رضاعش ... عهد ... دوست ...

... آب ... آورده ... در جویبار عاطفت شاهانه ... ورش ... در پرتو آفتاب ...

از مطلع مراحم ... بر ساحت ... کل مرادش از گلشن عنایات خسروی ... شکوفه ...

شاخسار ... شهریاری ... نسایم الطاف ... ادارت ... و مزرع ... آمال ...

بتق

امان الله خان والی اردلان

بتقاطر امطار توجه خاطر مهر ضیا حضرت پذیرفته تا دست همت ... عمل بر آورده ... عهد ... وی

بنیاد ... در طریق طلب نهاده ... این شوکت ... پشت ... جزیره ...

نخجه ... آرزو ... بوستان ... بشهود حسن خدمات شایسته کمال حسن عقیدتش ظاهر آمده و با ظهور ...

ارادت کامل ... خاطر مهر مظاهر در حلبه ... گرو ... از جمله همگنان پیش گرفته و در مضمار ...

... به طلب ... سابقت جسته ... این دولت ... آلایش ... خلاف ... بالوده

... با طره ... زبان ... درد ... و ...

... پادشاهی ... و بادی ... غندلیب مقالش در بساتین سامع ... مجامع ...

... رشته ... در عهد ... خدمت ... خلوص ...

... دولت کردستان ... ممالک ایران ... از جمله ممالک ... ایالت ...

... همه ... و ... شیران شجاعت ... جانش ...

از ... حصین است ... در رزم ... در ...

ساحت ... رم ... ساحت ... در صفا ... نشان ...

... حضرت ... صغیر و کبیر ... شجاعت و ... شهامت

موصوفند و مردم ... کثیره مردو ... تمام علام ... حضرت ... ثبات صولت

وصفای ... هنگام ... انجمن ... طرح ... شاه ...

آسمان خلافت ما گدیکر بدل بخلاف و با خلاف اندیشان شرکت با تصاف با اتفاق آماده مصاف ببکر نعمت امان

جبهه نشانشان بروز شب زمین فرسایند و با بندهای طوع دولت بر توامان دست و کمانشان در صباح و مسا آستان گرا

این همایون دولت قویم را از بندگان فرمایند و نواب همایون ما را منظور نظر مرحمت کریم رعایت بکمال اولویت

ملاحظه قدمت خدمت بعین عنایت ملحوظ و منظور است و اعانت فقدان آن بحکم مقتضای ثبوت غایت اراده

فرموده همت قضا دستور و دولت مزبور بر مزید خصایص اعتبار از ممالک محروسه کاراقدس شاهانی را منتظر

و اسیرالامراء شاه را لیه بوفور اعتبار خصایص از جاکران خاصه نواب همایون ما را باختصاص مخصوص بود و قبض و ابرام

قبض و بسط مهام ولایت جان جز در قبضه اختیار معتمدی چنین شایسته نفرمود و لهذا آذربایجان ولایات قلمرو ولایت

مزبور را با شاه را لیه مفوض و محول فرموده بودیم و موجبات مراسم شایستگی و کمال استعداد از قرار حکم و فرمانی

قدر نهاد خطا امانشان از خطر انتزاع و عزال اروست داده در زمان سنه سیچقان ئیل خجسته و لیت تاکید حکم جهد سابق

و تقریر استرسیل قدر مطابق این همایون فرمان مبارک صادر و کنون همت قضا ضمیمت زبان با عالیجاه شاه را لیه بتحریر آنکه

آفتاب این دولت در افزون فروزنده اقطار جهان است ساحت جلال از مطلع اشعه التفات پادشاهانه مدام

ومدام مصباح این شرکت بر مقرون ضیا فروزنده جهان اند با پرتو انوار توجه چراغ اعتبارش را اندر بخشیم

صرصر قهرمانه را در کلش فرمان جهت جوار خاره ندانیم و دست تعرض متعرضین را از دستگاه مقدارش کوتاه داریم

بتعیینه سعادت قضیه رعایه ساعی ادرا قصوری نخواهیم و شانه و شانت ثبات را بر طره شاه و شمه افزائی فرمایند

اعتماد شاه نهیم ایالت و ولایت کرمانشاهان اوده و حدادش را اسلامبول مسلم و مقررست و اوده حدادش از هر گونه سیاست

دوهزار

و مواهب در ظل الان دولت علیه مستقر مقرر آنکه مفاتیح ابواب ظفر و مصابیح شکوه فیروزی و فر در درج حکایت

دارای درج شوکت و شهریاری سعود سمات سعادت و اقبال ابواب پیشه نسبت ارجاع اجلال کواکب آسمان خلافت اقتدار

خجسته فرزندان سعود نامدار مهابت و شان قضا مثال اداء با والاشان رالیه و اولاد استقلال من لازم و اهنند ابواب استقرار شهریاری

در مهمات مقرره ما داده است تقریر استقلال افزاینده و در عهده شناسند تحریرا فی سنه هزار و دویست و سه

سعید آسمان سعادت و اقبال خجسته فرزند ارجمند چهر فرخ فال منوچهر میرزا و کیومرث میرزا غوادی اداری

و اعطافات شاه ارشحه بارحه تقیه اقبال و انسته بر آنند و مرتبه مدد آنفرزندان از چهر شاهد استقامت و ذات

همایون ما مرتب عارضه نگاری کشف تقاضا عرض نموده بعرض محاسن احوال خود را بر جهان آرا از قرین اطلاع ساخته

تحصیل رسوم کهنه و دلها را بالمره بتروک ادشته ولوح قواعد دقیقه پا را یکباره از طاق اهمال گذاشته بر خط

مشق نکات علت را ابنای سیل مشته در تحصیل قوانین مرادوت و خوش فارغ نشسته اند همانا فهرست کتاب ذات

باب تعارفشان فراموش افتاده در مکتب تعلیم نطاقت بجا و ابشان از یاد ورقه هستان تا دب و ادب پرداخته

آسوده خاطر مانده و در تحصیل مبادی سلوکات از حضرت خلافت کاهره قاهر مقتضای مراسم رشحه و دیبا با آنفرزندان

مبذول است این همایون فرمان مطاع صادر و مقرر میشود که از این پس تقصیرات سابقه را بوجه احسن تدارک نمایند

۱۲۲۵
و بیگاه و گاه مرتبت عارضه نگاری را ابواب توجه ما را بر روی قبال خود از هر باب گشایند و سلوکات اعرض مهم معرض آگاه دارد

چمن قهرمانی وصول ضمیمه رایات عزایم شهریاری بارباب استانوت اهتزاز است و طایران فلک پرواز هست
خسروانی با آهنگ درای نهضت نوآوازه نغمه طراز کوس حربی و نای رومی و تفنگ در رنگ رعد صاعقه کام
خروش است و بارقه سیوف صاعقه بار را گاه خرمن سوزی اعمار خصوم خذلان کوش سهی سروان رمح را
در جویبار روان جنگجویان هوای سرکشی بر سر و شجر مشاجرت بی تکلف اموسم شکفتن شکوفهای نشتر و خنجر است
پران عقابان سهام غازیان را در هوای دشمن شکاری آغاز پرواز است و طیور ارواح کینه خواهان در دام اضطراب
سهم کمانداران تیرانداز الجوبه شیعه پاراول از کنام کمین می بتک آمده و ابجویان طریق مردانگی را از این آتش
و در تنگ مورث حصول عار و ننگ بکاری شرار آتش هم حمله شرار شمشیر آتش گوهر است و دارای پرنقش
مجلس همه نقش نقل و حرب که و بارینفر کاانت صفدران نخبه بار ناصف کارزار را از صد صفحه بارگزین بند
و مبارزان نبرد سالار افراشته رفراز زین نشینند ارباب غیرت و اصحاب حمیت قصور و قصور نقد
و تقصیر را یکباره متروک داشته و در اعراض عزیمت و اقدام قباب خیام کوشش و اهتمام بر زین قبه خیمه سپهر فرو دوم
افراشته اند سرکش خیام و صرصر بهما در اهو پا از سد استحکام رسته و از نعال قوائم قمر عرشان سپاهر زمین
تمام نقش هلال بسته و بالجمله هنگام هنگامه جدال است نه وقت معاشرت حسنا جمال روز مباشرت کمال جلادت
نه زمان آرایش اطلال در روز فلان موکب جهانگشا از لشکرگاه سلطنت کبری نهضت آرا و رایات نصرت اللوا العصب
ما فرت پرچم گشا خواهد بود دعا کر منصور از حاملک یک درجهار فرامین قضا آثار جنود بسران سپاه برق
اصدار یافته همه آنعالیجاه نیز افواج و دستجات ابجمعی خود را با تدارکات لازمه مهیا در موعد معتبر حاضر رکاب نصرت پرداخته ۱۲۲۵

چون از آنروز که جوهری رشته تقدیر اکلیل خلافت و تاجداری را گوهر ذات همایون ما زیب و بها افزوده
و پایه اورنگ دولت و فیروزی بفرهای فرو دولت اقدس ما پا افتخار بر فراز فلک فیروزه رنگ نهاده الماس گون
حسام اقتدار ما را جوهر جهانگیری قرین آمده و خاتم اختیار ما را از آیت تؤتی الملک من تشاء نقش عقیق نگین ذره
دری بهای این مادر مخزن خاطر دریا عطا مخزون و این خجسته لولو لالا در کان ضمیر مهر ضیا مکنون شاده پیش
بندگان عقیدت کیش هر آنکه طلای خالص حسن اخلاصش در بوته امتحان ناقصه و گم احتیاد کش بجواهر ثمین عنایات
شایسته زیور ترصیع نافته باشد چهره آمال او را تابش آفتاب التفات خسروی لعل آسا سرخ رو نمائی
بخشیم و حلیه احوالش را بحلیه اعطاف پادشاهی یاقوت صفت آب و رنگ اعتبار افزائیم و از آنجا که عالیجاه
اینمقال و الامال زلال صهبای احوال عالیجاه رفیع جایگاه اخلاص و عقیدت آگاه مقرب الحضرة العلیه میرزا تقی
جواهرباشی ملک التجار است که از مبدو ظهور ارج لطف دیده با جوهر ارادت از روی خلوص نیت در صدف خاطر
پرورده و دست یاری غواص عقل از نجف الا صرف ترتیب پادشاهی گوهر مقصود بکنار آورده و هموار گوهر شکر گزاری
و اسوار ساعد سعادت تا می توانند بود و در پیمان عقیدت ساخته و قلاده بندگی را واسطه عقد مفاخرت و سرمدی
شاید و شاح صدر صدق داشته است لاجرم دامان اعتبارش لالی غلطان اشفاق شاهانه را شایان و حصبای
ساحت آمالش پرتو مهر مراسم نکوخو بینش در مدارج فهو درجه انما یتقبل الله من المتقین یافته مقرون بعشرت
در معرض استحسان شرف تحسین در به استنادیه رشته خیرت دلیل منشور مفاخرتش انجام خطاب خاطر محرم

و طومار مناقبش را بقلم این لقب معلا توأم مرقوم فرموده‌ایم تا در ثبات فروز این عطیه را برای ذخیرهٔ معاد آب
در گنجینهٔ افکار ضبط و از روی کمال امیدواری بعطاف بیغایات شهریاری در تقدیم خدمات مرجوعه کمر اهتمام
بر میان بسته و جوهر حسن خدمت را بیش از پیش جلوه‌گر معرض ظهور سازد و کتاب دفترخانهٔ مبارکه جواهر مرقومات را
در مخازن جراید ضبط و در عهده شناسند شهر ربیع ۱۲۲۵

چون از رشحات رفیع و قسیم خلاق باحکم محکم قاضی محکمهٔ قضا مستجب مستحب خلود و بقا آمده جلوس میمنت مأنوس بر اورنگ صدر صفهٔ سلطنت را
بعنوان استحقاق زینت افزا و باشاعت شرایع سپاسداری و بأحکام احکام حق‌گذاری همت والا نهمت شهریاری مقتضی آن
و هر یک از سالکان صراط المستقیم صداقت را در راه اثبات دعوی دعاگویی در دولت ابد آیت شرایع خلوص عقیدت با یقین
قلب و لسان اقامه شهود ارادت نموده جواب این حدود محمدت طرازی را بساحت صفای طویت مسلک جهادی همواره باشد
او را شهید شفاق صفا اشراق بر امثال و اقران تبه برتری افراخته و در محفل عشرت بارش بر اکفا و انداد شرف امتیاز بخشیده‌ایم

از آنروز که توقیع تولیت در بقاع و مصانع ممالک فخار و قطاع بامضای دیوان قضا موشح و جهانیان از نقطهٔ دل اطراف
جهان درود را الامان حضرت خلافت بنیان حسته‌اند ما را باشاعت سنن دین مبین تعظیم روضات ائمهٔ دین و تکریم بقاع
علیین و طاهرین منظور نظر حق بین و مکنون ضمیر مرحمت قرین است و از جمله بقاع متبرکات و روضات مطهرات بقعهٔ
بقیع اساس و مرقد قدسی معصومهٔ کریمهٔ بضعهٔ مرضیهٔ رسول و صاحب زادهٔ بتول عذرای بتول عمه خواتین حریم حرمت

رسالت
زبدهٔ بانوان حرم عصمت و طهارت معصومهٔ کریمه که از بزرگوار ام هر کس که بنده‌اند که او گرام است
آنکو بوصف مرقد او پیر عقل گشت این بارگاه فاطمه عرش اعظم است نه مریم و نه آسیه خوانم در الله اکبر
در قدر پیش از آسیه افزون ز مریم است مجمل حکایات در عصمت فاطمه بنت موسی علیه و علیها السلام داشته
و دیگر مراقد و مضاجع امامزادگان

درهنگامی که تسخیر قلعه ... تصمیم عزایم ... ورای ... کیوان شکوه خیام زرین قباب
در حواشی آنحدود قایم مقام ... بود مقدمه نزاع ... در خان و کلبعلی خان معروض ساکنین سده سپهر علا
و مسموع ... بارگاه گردون ... توضیح اجمال و تفصیل این اجمال آنکه ... در خان عرب ... سطام را
منعقد قلاع ... و حکومت و همواره ... با کلبعلی خان ... حاکم آن ...
... فرصت خصومت بود ... کار ... جمعی ... اعراب و اکراد ...
اسباب ... خود فراهم آورده بعزم تسخیر ... آنسامان ... عنان آمده
کلبعلی خان ... اقدام ... خطر مقام ... طریق ... آن فوج
... منهج حزم ... خوش خارج ... دست ... استمداد ... و ...
آویخته قبول ... در بارگاه فلک ... روابط عقیدت و ... و سابقه و ... قهرمان
حکم قضا ... معنی ... حضرت ... آمد بموجب امر همایون شاهزاده ...
چتر فیروز بخت خورشید چهر آسمان تخت فتحعلی خان که ... کشورگشا را ولیعهد زمان ... ساخته ... تشائل
احوال فرخ ... آن ... فروزان ... مراحل سنین عمر مبارک را ... در مرحله ... که ...
و ... مرحله ... عهد ... تعلیم ... این ... بعدم

این مهم عسر ... از محرمان حضرت حضور آمده فوجی از سپاه نصرت همراه ... بادشاهی ... شاهزاده
... سپاه ... ستاره ... کرده ... هلال رکاب ... شیاطین فتنه و آتش ... شهاب
شهاب ... گرم ... قدر قدر قضا آیین ... اسمعیل خان ... صاحب ... اشرف ... اصحاب
و غرا ... که هر یک سلک ... خویش ... موکب شاهزاده ... ملازم بوده
... مرکز دایره دولت را نقطه ... خط فرمان ... و چنانچه ... اطاعت ... مخالف ...
خراب و ... حکم ... قضا ... آینه ... خاک قلعه ... خون ... نیستان
روی ... منصور ... کینه ... خواهد شد و روز ... سرانجام ... غازیان ... شد ... تم
بخت اعادی ... نیلگون ... از ... حکم قضا ... موکب ... شاهزاده ...
نصرت ... مردم ... بر ... افزوده ... طلوع ... لوای ... خورشید
از مطلع ... نصرت ... جهان ... بخاری ... ظهور نمود
که ... از ... زمین ... سر ... آسمان ... موکب نصرت قرآن ... از آنکه
جنود ظفر ... استحکام ... مراکب ... رکاب ... آوردند ... ملاحظه ... حشم ...
برهم ... در خان ... آزاده ... نهال ... بهار ... باغ ... شکوفه
منع ... کمال ... غنچه ... کشف ... حصول ... در آن ...
... عالی ... محیله ... ساخت که ... مکان ... فتوحات ... تاریخ

را بنا سوده و چهره طبع نغار کلفت ستفرانده و دست ناکاوران تازه و ساحت سینه در اراده و جود شان چون آیینه جلا
خورش از غبار این شورش پرداز و   وطن از علی و لک تفاد در   پی درای داستان با همدستان خود همداستان
و مشورت انگیزه و یکبار عنان گرای عرصه حرب و ستیز گشتند شاهزاده خورشید رخ را چون این گونه غازی از حریف
بدکیش بر رقعه جسارت مشاهده افتاد پیش از آنکه از اسب تکلیف پیاده آید یا اجتماع جنود منصور را توقف نماید
با معدودی از سواران حاضر عطف عنان اقبال بجانب میدان قتال نموده منصوبه شمشیر شیرانه ابطال اخصل بر چهره
مدخصال بالجمله آن شیر غازی غیرت و غرو از تند شیر غیور هر گله گور حمله در کرده و یک حمله انجمله رو بنهادن از
عرصه میدان چو شیر صفتان از کینه خود با قرین کاب بنارل [illegible] ماننده شیران آجام خرامیده
خانه کلبعلی خان شرف نزول همایون سنگ بیت الشرف آفتاب آمد و نشب تا تابش چشم سپاه چون دیده
بدخواه در خواب صبحگاهان سپهسالار خورشید جهان افروز بقلع و قمع فوج ظلام از خوابگاه مشرق رونق تیغ طلعتش زد ابلام
افق برکشیده بتوجه خاور بدفع و رفع اشرار شهر بند شب توسن تیز گام فلک را پای عزمت در رکاب در آورده
اعراب صحرا نورد ظلام و اظهار خود سری اعلام استقلال در ساحت گیتی افراشته داشتند بضرب حسام شهاب اثر شفق
رنگ دمار از معرکه سپهر برآورده بمجوب هزیمت افکندند و اکراد و شبگرد نجوم را که در ماه را نار انشار از گریبان سرکشی برآورده
برآورده بود به تیر و سنان شعشعه آفتاب از پا انداخته بر تافتند شاهزاده فریدون حزم بهرام عزم خسرو رزم
رستم رزم [illegible] بالای طوبی کرده فر فرق فرقدسا زینت افزای درع و مغفر گشته حسام جو را غلاف جو رنگارنگ
بر میان و سنان سماک آسا در میان راشهب شهاب سیر مجره ستام هلال نعل فلک رفتار سوار و بار زن رزم [illegible]

نوراز

آموز کارزار عازم میدان کارزار آمده در خان نیز از قفه را اندازی تقدیر غافل و بکرد و اهلش از تنبیه ماجرای
نیم شبی بچاشت صبحگاه آگاه و اصحاب خویش را بتهیه اسباب جدال آماده و با قدام رسوم تکاوجت در مقابل
مبارزان جرار ایستاده شیر صحرا را آنکه روباه نحیف را با شیر شرزه اظهار دلیری کردن پهلوی آن پنگال
نهنگ قصاص است و بصعوه ضعیف را با باز قوی انبازی جستن چهره امید نکلیب چهره اعادی را تیز خراشیدن   مو میانه امید داشتند
کجا کار رود   هر کجا پشه پهلوی رون آمد بپیچد الحاصل ترتیب صفوف مصاف را از طرفین میمنه و میسره و قلب
معین گشته و اشتعال نایره حرب و ستیز قتال اصحاب طعن و ضرب و خردمندان دقیقه یاب را در آن ساعت
قیام ساعت قیام مشاهده و معاینه   برآمد چو از کوس جنگی خروش   درآمد دل جنگجویان بجوش
کشیدند صف از دو جانب سپاه   همه رزم جوی و همه کینه خواه   ز غریدن نای و بانگ سوار
ز نگشره شد دشت چون رستخیز   غو پهلوانان بگردون رسید   پر بر سر از گرد گردان کشید
همی کوفت هر کس در آن دشت کین   سخن از کمان و کمند و کمین   همه گرز بود و سنان و تبر
همی مرد و مرکب در آمد بسر   یلان پلنگ افکن شیرگیر   برآورده غوغا چو غرنده شیر
تکاور ز هر سو برانگیختند   بخنجر همی خون هم ریختند   برافروختند آتش کین هر دو لان
کشیدند شمشیر کین از میان   همی تیغ بر یکدگر آختند   باهنگ هم بارگی تاختند
روان شد بهامون ز خون رودها   برو لشکر حباب اندر او خودها   چو تندر همی توپ آواز داشت
باتش فشانی دهان باز داشت   ز گرد و سپه قیرگون شد سپهر   بقیر اندر اندوده شد چهر مهر

ز کردار آهن بگسست تیغ شدی چون مه نو ز تاریک میغ مهی بر زمین سایه انداخته چو روشن جهان شهریار

سرافراز شهزاده تاجور ولیعهد شه شیر دشمن شکر برافروخت اسپ را ز دود جهر ز نیرنگ همی شد شرار سپهر

بدان خرد سالی بدو بود بخت سر از رای رایش برافروخت بهر جانب آورد و از هر کنار بگردون رسید از ...

گهی جام و گهی بستان همی سر فکنده تن از سرکشان ولی سر ستان باده غیرت معرکه رزم را بجز رزم

بپسندند شند و خون خصم را برای دفع خار خصم از بساط تیغ آتشین باده باب بی بکاهند نفیر نای و نعره کوس

گوش بیاران زنم گوش را بجای نغمه رباب آه و رود و دود و طره پرچم پرچم علم چون کاکل مشکین مه وشان عقده هم از دیده ...

بگشوده شمشیر هندی نژاد دیدار بیاران در بر رکان خشتها خونریز و خنجر خم بکلاف دلیران مانند مژگان دلبران خونریز تیز آمد

رعنا خرامان باج را برقص مختصر چو همچون لعبتان گوش آدا جلوه گری قامت افراختند و سنگ سیاران محمل جنگ آهنگ

جان مخالف را او تارشاین مانند چنگ بمضراب شمشیر نواختند کمند گرد آوران را گردن گردنکشان مانند حلقه مشکین ... عاشقان

در زلف مشکین افشان پریشان بسته آمد و طیار ارواح از مجوبان از مخلب عقاب تیر کمانداران چون طیار ... آدای بیکار

رعد آهنگ هر ابناختن را پاپا پی جام احمر ... در ادو صوت و خار عرصه حرب ... آسمان از ...

خبر ولادت بهاییکه در آن روز شاهزاده ... در جلوه ظهور ... پرورش ...

جهان آمده و نسیم فتح و نصرت از ... ما النصر الا من عند الله ... رایت مهر آیت ... گردن

فوج اکراد و کشکره درخشان ... فضا ... آمد ...

از کار جو بسته ... شمشیر آبدار ... گرفتار کمند ... طریق فرار ...

عرض ماجری بپایه سریر عرش نظیر حسب الفرمان قدر آثار ولایت و امغان ضمیمه تیولات شاهزاده کامکار دوران

دیار ایالت افراز قرار و استقرار گردید

عقد لآلی حمدی و عقد انامی را ... از عدد مطارح عد و شمار فزون آمده درج در شکری که ... در خرار

بهایش بس کم بها نماید نثار کردن شاید و ستایش و شایسته نثار بزم جنابش فردی است الذی لم یلد و لم یو

و لم یکن له کفوا احد که در حریم تعریف شبهش عقول کامله را مجال مرور نیست و پیرامون پیش خیال ... خیره ...

بار عبور نه عناصر اربع را با تضاد و طبایع مختلفه بقدرت لکن اتحاد الف منهم رابطه امتزاج جان داد و هیچیک را از جهت

دیگری صورت نوعی حادث ساید آباء علوی و امهات سفلی را با تخالف مواد ... الرحمن ... عقد ارتباط جان ...

که مولید ثلث حصص از دو شان ... برای آنکه سعود کواکب را در مناظر ... درجات منظر ...

از باغ جهان را در سر بهار ... و بستان ملک ... زوج بهیج آید و تا ساکنان منازل ... فی الارض ...

ابتهاج شهر ساحت سپهر را ... انا زینا السماء الدنیا بمصابیح زینت افزاید زینا غدار ان نکین علی الارائک را

بشارتکه انا جعلنا ما علی الارض زینة لها آشکار است رعنا خرامان لطیف جسم ولدان مخلدون ... یکون ...

اساور من ذهب و یلبسون ثیابا خضرا من سندس و استبرق آزادوار ... ریاحین بستان را ... نوازش ...

رفض و سهر رتبت لعبتگران و آسمان اسپاه قبول او جلوه ظهور اروا الیهم اتممت علیکم نعمتی عموم انام را صلای کلوا
طیبات ما رزقناکم در داده و انبه خواران من حیث لا یحتسب را مایده و انزلنا لکم ما در پیش نهاده خلاق و لقد خلقنا
الانسان من سلالة من طین که قابلیتش سلاله امشاج بشر از شیمه ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین پس از ترتیب فخلقنا
النطفة علقة ثم خلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما خلعت فکسونا العظام لحما پوشانیده بلباس حسن ثم انشاناه خلقا آخر
جلوه ظهور بخشیده فتبارک الله احسن الخالقین نقش بند و صورکم فاحسن صورکم که ماشطه عنایتش صورت بدیع انسان را در حجله
یصورکم فی الارحام کیف یشاء بعد از آرایش نزد احسنا پیرایه لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم پوشیده الیس الله
برب العالمین تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا و لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک فخلق کل شیء فقدره تقدیرا
و روایح روح فزای صلوات و رحمه عالیه طرب بخش تشنه انگ ارسل الله آید و نسایم عبیر آسای تحیة من عنده مبارکة
و مشام ما کان محمد ابا احد من رجالکم را شمیم دلکش رسول الله و خاتم النبیین معطر دارد بخور بزم محمدت محفل آرای خلوت
او ادنی حریم ان هو الا وحی یوحی غار بخار والضحی شمع شبستان واللیل اذا سجی سرمه ما زاغ البصر و ما طغی
اعجاز وانشق القمر صفای صفه وما ارسلناک الا رحمة للعالمین سیر اسری ذی قوة عند ذی العرش مکین واسطه
واسطه عقد ارتباط آبای خاک باعث ازدواج امهات عناصر و آبای افلاک نسخه معقده والذی جعل لکم من انفسکم
ازواجا و جعل لکم من ازواجکم بنین و حفدة موضوع قضیه رب هب لی من لدنک ذریة طیبة محمد رسول الله والذین
معه اولئک هم خیر البریة بیتا زوج بضعه عذرای والذی جعل نسبا و صهرا در غرفه ملک ما علیه کار خانه بعثت اشدا
وکیل مطلق است در رابطه خواران کلوا مما فی الارض حلالا طیبا کفیل ان حضرت حق عروس ... اسرار

جعفر و بعد

بانجرو بعاره کاری و انفطارش کار نگ است و کار ازشر بعث غرا را با سپاس تیغ شرر بارش آب و رنگ
طراوت داده و من یطع آسمان خلق کردیش عالیه کرسی و مصحف امامت را فروغ و بهار هو في طیبین الذین یومنون
بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون که هر یک شبستان لهم فیها ازواج مطهرة و دیده جلوه طلا را
مصابیح فروزانند و از مناظر فی الغرفات آمنون متکئین علی فرش من استبرق و جنا الجنتین دان اسلاف
خاندان یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت را اخلاف صفا و قند و شجره طیبه امامت را التی
اصلها ثابت فروع مواخی اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة از آنها یکی امام مهدی منتظر است من
عنده علم الکتاب و جل من قال و شددنا ملکه و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب را از نوبت امامتش
در شش جهت عالم رفته و دست نشان خلافتش و امان آخر الزمان گرفته وجود همایونش بقای جهان را باعث
و نصب نبوت و امامت را اصحاب استحقاق و ارشاد است امروز ذات او غرض است از تعاقب
چون دور از نقش جهان ذات مصطفی باشاید سلطنت صوری بحکمت مصلحت وقت از نظر مستطرقان گشته پنهان باز جز
زیارت کتاب و الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و در این غیاب از مصدر امامت ضروری خطاب انا جعلناک
خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق آمده و همت عالیش عروس سلطنت را صداق صدق استحقاق کابین کرامت
ذات دیگر بهای بشر آمد ابعقد دوام در آورده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء بغیر حساب و دایه کرمش زهی چهره را
در بسیط زمین مهد معدلت گسترده تمکین فیها دون فیها لعا که و شرابا در عهد ظلم زدایش شیر را با غزال خرطوم مقرون
نیت و الطیر محشوره تمکین داده و در زمان طرب فزایش آتش و آب بساط عیش گسترده و عندهم قاصرات الطرف

از تاب ایوان اجلال او را چهره فروزان غلامی است زرین قبا فاذا هی بیضاء للناظرین چه بر اقبالش ارادت تابان
یکی از کنیزان کم بهای او بنات النعش ناظرین نامیده در جمع مطربان بزم همایونش ناهید است فانها کانت من الغابرین
برجیس را بر منبر خطیبان ایام دولتش پایه اعتباری نه و تکیه گاه فخر شیخ الاولین کیوان را که مدبر هفتم ... او ده میزارد
و هو بالافق الاعلی بهرام را این پستی ... بنده کاره دوان ... تیر را اگر ... خدمت در کاش بر برات
از چه و بر ایش را قلم در سر بر خط فرمان دارد و کاخ ... سرور است سپهر را اگر آرزوی بندگی او نیست چرا هر صباح ...
چاکرانش را تاج زر بر سر گذارد و تقسیم نضره ... سرورا السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم مالک رقاب الامم مولا فر
النوال مناص ملوک العرب و العجم بالاقبال شاه خورشید رای فرخ فال سایه پرور دکار فتحعلی شاه قاجار است
خلد ملکه ابدا و لا اشرک فی حکمه احدا این پادشاه دین پناه باستقبال امر و اتبعوا الائمی تکم جهاد مجسمه نهاد الذین
انعم الله علیهم برکات ... باتباع فاحکموا ما طاب لکم من النساء امر است فرزندان ... و ذلک هم العادون
هر یک را ازدواج النکاح بازدواج ازواج مطهره کاربند نموده هم ذکرا ناما و اناثا و در مکان قد تولدوا ولهذا در شمال فرزند
فرح استیناس فیها منافع للناس جهت ارباع سلطانیه گلشن جنت ... اصل اصحاب ... سلالی ... کرکب ... کان منظور ...
مخصوص آرام همایون از مصدر و کان امر ربک حتما مقتضیا ... بسیار ... ترتیب بزم سرور شاهزاده آزاده ... جمیل الخصال
فرخنده فال برتو آفتاب خلافت ... ماه سپهر سلطنت غصن دوحه بخت و اقبال بهار بوستان دولت نهال ... جوهر شمشیر جهانداری
نیروی بازوی بختیاری حیدرقلی میرزا اشرف صدور یافته فی ساعة مبارکة عقد مناکحه ... عیسوی جواری ... نواب المعظم
در محضر علما الذین یعلمون الکتاب بحکم ... شاهزاده با ... التعظیم و ... ده جهاب ... حرم ... مریم ...

خدارت ... عهد سازات محجوبه جات عصمت مستور نقاب عفت المعززه الرشیده الناصره المنجمه المحصنة الباکره ... صبیه
محترمه امیر الامرآه العظام حبیب الکبرآه الفخام ... مقربان سلطنت عظمی اقرب مقبلان دولت کبری مهر علیخان قاجار ... ف
مفصلات ... صحیحه شرعیه ... تحت صدارت الزوجة المستورة المسطورة علیه للزوج المجید کما قرر ... شرع
الامجد و حرر ذلک فی شهر جمادی الاول ... من شهور سنه ست و عشرین و مأتین بعد الالف من الهجرة المبارکة المقدسة
المطهرة النبویة المصطفویة علی روح باجرها الاف روایح الصلوة و السلام و التحیه

این دعای جابت سراکه در الفاظ عراش آرایش کرالعرش قبت ... و شمع الباب ... معجز ... در معراج طلب
حجب حجاب از چهره مطالب ... جابت گشاید بر حسب حکم همایون و امر قدر مقدور پادشاه و باداده دین خدیو ... عدالت
معدلت آیین آنکه دعای دولت دوران ... صبحان ... علا در صباح و مسات و بتقدیم مراسم طاعتش جاه جوانی
جم ... بر درگاه فلک جاه ... فر جوشن پوش چرخ ... از سهم تیر جوشش کم ازاد است و قضا را در جریان
جهام اعتصام برای قدر اثار او عهدنامه ایام ... ساخت کیتی را از تعرض مهم دوات حرزامان است و عوده ... حلق جهان را
در معرض عروض عوارض تعویذ بازوی جان در عهد دین ... که از فرط عبادت ... اقرانی ... اهل لاک شد
در زمان کهنه ... آرایش معاصی ... ارتسم مسول ... ستایش ... منقول است
و دیگر ... خلافش ... نیسان ... کار قبضه ... توابع رام را اگر ... دست و ... او است و در ...

مکرر، چنانچه مقالید فتح ابواب بر انگشت عقده‌گشای اوست فتح اقبال موالیانش همواره از پی حصول آمال و امانی است
و از فتح زنان اوباش پی خواری بخت بدخواهانش حریق آتش نکال عفو تو به پذیرش جرم بارها با اعتراف جرایم از خط بار آوردهٔ
مجرمیست و بنده، بنده ناظر بر تمامش از اجتماع خرد و بزرگ قطار جهان جامعه صغیر و کبیر برآورده بندگی اوست که داد و تعهد
رزق رقبهٔ همه جملهٔ جهانیان آمده و جبهه متابعت اوست هر در رفع کید و وقایهٔ اهل جهان گردیده ماهی نیست و ابر
سپهری را اشباه شمشیر شاه بر سرش دست اقبال فتح و نصرت بیاید و سالها پیرامونش حکمی چه در اندرونی آتشکده شاهی مرگ
جهان جاهش نباید پرتو صباح معدلتش عرصه جهان را از ظلام ظلمات برهانید و شعاع مقباس معدلتش جهانیان را از روح راحت
اندوخته، بنحو نخواهی سادات علوی بصری حاشی آمد و سعک طعام گوفه دشام است و درای شقام آل رسول باشیم
از ضمن روش پیشه هم چنین مراقب ظهور حجت قائم علیه السلام و دو اقتضای جهان است بحر کرم حیات
و ثبات جهان شوب نبان را احیب التیس شاهنشاهان بند ترابات اقوال هر کودک به بجز زحمات اوله مادر زاد او از آسیب
ام الصبیان افق ابن نیست و هر بنده و در را حضرت او جان سپرد از تعدی عدالت معاشی فارغ در گذشت در زمان او نیشتر
پیچ فرموده از غم سر آید در عهد عدالتش احدی مدیر مظلومی نشنید چنانچه قضا در اینگاه جهتی بکفاف خواص
اشاره الیه و اکرم در جمله امری عباس آقاقتی شاه و وزیر بر علیه سلطان السلاطین حارس ثغور الدین مطاع الخطاط
و ناموس الاقتدار فتحعلی شاه قاجار لازال مغیثا للانام مجیبا لمرامهم ابیح الایام بعلم مقیم کتاب رب العالمین کار سلطانی
سمت رقم یافت ما مول اهل الصدور عنقریب قبول در درگاه اقبال است و در ماه شهر هزار و دویست و بیست و پنج
و مابین بعد الالف من الهجره علی هاجرها الصلوة و التحیه

چون حکم همایون و امر قدر نمون پادشاه کیومرث جاه جم دستگاه خسرو خورشید تخت انجم سپاه فهرست صحیفه جود و
نسخه کتاب کاوه داری و داد دارا، دبستان اسکندر لوا، کسرای کسری عدالت خسرو عطا فرازنده رایات دولت فروزنده مصباح
معدلت ظل رحمت رحمن آفتاب فروز بر و بحر، جهان پادشاه اورنگ خلافت و دارای زمین و زمان جهانگیری و کشورگشائی
شمس آسمان خلافت پادشاه شهنشاه ایوان احتشام و قهرمان السلطان السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان فتحعلی شاه قاجار
لازال موید اشرف اصدار یافته بود که از کتاب مستطاب شهنشاه نامه صبای شمس است بر مناقب ذات همایون و مآثر ارض
میمون در هر مقامی انتخاب شود و از سرود آن اشارتی رود این مرجا مطلع را این مختصر از آن کتاب مستطاب انتخاب
یافته بود حسب دستور کمترین چاکر آستان خلایق پناه مامور آمده است مرغوب طبع همایون فیه تحریرا فی شهر ۱۲۳۵

حسب الحکم محکم جهان مطاع حکم فرمای جهان مطیع نوازش الطاف حضرت سبحان غره غراء صبح شوکت و کامرانی در بهار
صدف سلطنت جهانبانی سماک مشتری سیمای ستاره سرداری و سماحت شیر اوژن شکوه شهرستان شوکت و شجاعت
پادشاهزاده دریادل فلک اقتدار دارای دین و پرورش شکار ضرغام کنام النصرة و الاقتدار صمصام القدر و الاقتدار ارض و اسمان
السلطنة از انار غصن ناصر کلاه الراحة کامیاب خود و همه فرمانفرمای اقلیم سیف و قلم
آن گوشه جهان بنیاد و بنیاد پر زر نگار فرزند کامکار شهنشاه تاجدار حسینعلی میرزا خلد الله ملکه ابیه و خورشید جهان
حاله بحسن مساعیه مادامت الحسنات زاد المعاد الصالحین و الباقیات الصالحین این کتاب بر اوراق
مرقوم قلم احقر عباد محمد جعفر غفر له ما تقدم من ذنبه گردید و ذلک فی سنه اثنین و عشرین و مابین بعد الالف من الهجرة

حسن اراده سگال خدام حضرت گردون جلال جناب جلالت و وزارت مآب خلاصه خلاف است مقرب بارگاه

خلافت مهبط انوار سعادات جامع اسباب کرامات ... اذیال فضایل و فضل صاحب دیوان اوامر و نواهی

آنکه بنشر نشر لطف نظام ممالک صورت معنی داده و نظم ثریا نثار رواج حیرت در جان نثره نهاده رای روشنش را

با آفتاب تابان فرقه جز این نیست کزین رتبه داران آفتاب و دست عطایش را با ابر نیسان همین تفاوت است

کزین آب میزد از آن آتش ناب وزیر مشتری ضمیر ملک آرای و دبیر عطارد تدبیر اسطرلاب ممالک ازمة المجد والعلا

وکاشف استار الوزارة بالاباء والاجداد معتمد الدوله العلیه العالیه میرزا عبدالوهاب منشی الممالک دیوان قضانظیر و اوان نظم

الممالک التحریر والتدبیر ... حقیر مطمح انظار عنایت عطوفت ساخته و در ترتیب دیباچه احوال ارادت مآل

آفتاب مثال از جمله ... صورت تیسیر نیافت که این بنده بشکر و سپاس آن حضرت بترتیب سخن ... نمود ... نهاد در رقت

بخاطر فاتر رسید چو نظم این دعوات به بند ترتیب کشیده بعذر ما فات اقدام شود عطیه قبول آن در کار معشوق است والعذر

عند کرام الناس مقبول انا العبد الاقل محمد علی الشاعر عفی عنه ذیقعده ۱۲۲۹

نهال حمدی که در گلشن ضمیر مؤمنین نشو و نما نماید و شجر شکری که از بستان خاطر موحدین سر برکشد بار و اثمار ستایش

مالک الملکی حی توانا بود که به سحاب عنایت لطف عمیمش بهارستان عالم امکان گلهای مختلف الالوان موجودات شکفته و موشح

بنظر

و بابیاری فضل جسیمش حدیقه وجود عموم انام بریحان تحیات روح مرشح است و دسته دسته گلهای تحیات

چهار و جهاد بسته بسته ریاحین محمدت و ثنا عطر روضه جنان و هدیه ضریح عرش بنای رسول کریمی است که آب و رنگ

ریاض رحمت باهتزاز نسیم شفاعت او است و بهارستان اسلام بتابش آفتاب هدایت او پر رنگ و بو و منطق طایران

بساتین جنان و زبان بلبلان ریاض رضوان منقبت سرای سرور سالک غالب علی بن ابیطالب و در فرزندان او و سروستان است که

در سر و سرافرازند و تقرب جناب باری را بنص انما الله ... محبین مخصوص و ممتازند یا ر اولاد و امجاد و ائمه

هدی و مع جان در ادراک ولایش باعث شرای باغ جنان و شایبه بغض و نفاقشان کاشف فساد ایمان است علیهم

روایح ریاح الروح والرضوان الی یوم یحشرون الی روضات الجنان

حاصل حمدی که از مزرعه مبارکه قلوب اهل محمدت آید و محصول شکری که از کشتزار ضمایر چراره حامد شود در ازهر ستایش

مالک الملکی است که دهقان فضل عمیمش مزرع آمال عموم انام را خرم و شاداب لطف جسیمش کشته امید خواص و عوام

بخضارت توام است و خرمنهای بیحد و صلوات زاکیات در خور نعت سروریست که ابیات سلف بجواهر حمیز

خرمن ذات مسعودش انبارهای سعادات اندوخته و از بارقه برق عنادش خرمن هستی ارباب معاندین سوخته و د بهار

گرانبهای درود بیحد و حمد ثنایان منقبت علی ابن ابی طالب وفا و کیفیت کارخانه کبریا رحیع جان در ادراک ولایش مورث شرای

باغ جنان و مصالحه دل از معرض ولایش موجب ... روضه رضوان است و دل اولاد و امجاد و اولاد امجادش از حب ایشان

در آیین ضمیر باعث رفع عصیان و شایبه بغضشان کاشف فساد ایمان است صلوات الله علیه و علیهم ما دامت آنها یادگار ...

لا فخره و لا فخر تبعت بها عالی الله شیا فاخر و بعد موجب اجازه سیاه معنا و مجاری عبارات انکه

بسم الله خیر الاسماء الحمد لله الواقف علمه علی عوالم الجبروت الکشف والصلوة علی من وقف به ارساله و ختم به الرسل و علی آله الموقوفون علیهم فی آیة النسب و بعد فقد وقفت لوقف فی النسخة الشریفة الشاملة لادعیة الصحیفة الکاملة السجادیة علیه تحایف السلام و التحیة علی نسخة صحیحة الصدق و الصلاح و نخبة نسخة الفوز و الفلاح جامع فنون المعقول و المنقول مجمع معالم الفروع و الاصول کشاف حقایق التفسیر و الشادی اعلام منازل التحریر و التقریر صاحب محاسن الاخلاق و الخصائل العامل العالم الفاضل قدوة المجتهدین زبدة المجتهدین صاحب محاسن الاخلاق و الخصائل العالم العامل الفاضل قدوة المجتهدین زبدة المجتهدین استادنا المکرم و مولانا المعظم ابراهیم الرازی النجم آبادی ادام الله نجم العوارف طالعا من مشارق افاضاته و شرق المعارف طالع النجوم افاداته لیقرؤه و یطالعه هو و اولاده و حفاده بشرط ان لا یخرج من تصرفه و تصرفهم فقابلته بقدر تعالی اوجهه و انا العبد الاقل تراب اقدام الطلبه ابن المرحوم المغفور الوحید الا رحمة ربه الغفور میرزا محمد علی الشریف الشافعی عبد الحمد غفر له و لوالدیه فی سنة خمس و ثمانین بعد الالف من الهجرة المقدسة النبویة علیه آلاف الالف التحیة

بسم الله تعالی شأنه و اول الکلام له و لا الحمد لله المحمود الواحد الاحد الملک السلام السالم الصمد السامع

و بقائه الصلی الله مصعد اعمال السعدا الله لا اله الا هو عالم الاسرار عالم الا علام له ما الحمد الا الکلام و الاسرار و السلام علی روح محمد ممدوح تلاوک علا لا علی و سطی الهادیهم و اولاهم صهره و جهاده حامل آثار الحمد و الله و اولاده و هم السالک البه الا و قار اللهم و دادهم و عاداهم و عادا عداهم و سلط حارس ملکهم و ساکن مسکنهم و هو الملک الاعدل الاعلی سعد سماء السود و العطاء کاسر عساکر اکاسر المصر و الطوس طارد معارک رؤس الروم و الروس ملک ملوک العالم مالک ممالک المکارم و الهمم فتح شاه قاجار حرس الله ملکه و ماله و اماله و ا آماله و اسس الله له الدوام و الکمال و هو هو المسئول الکل نوال و لله الحمد علی کل حال

الحمد لله الذی

اصطفی سلالة الائمة الذین بالسیادة و جعل السیاده سلما للصعود و سماء السعادة الذی اختص صفیه و ولیه بالرحمة و العطاء و الله یختص برحمته من یشاء و صلی الله علی سیدنا محمد الذی زین سماء نبوته بنجوم الائمة و انجم ستة سادات العلویه و الفاطمیه و علی وصیه علی شجرة حدیقة الولایة و الوقار التی اصلها ثابت و فرعها فی السماء و اولاده و ذریته الذین کان مصدر لاثیهم الطهارة خیرا حیث خاطبهم الله تعالی یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و سلم تسلیما کثیرا

الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض و من انفسهم فخلق کل شیء فقدره تقدیرا هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء و جعل لکم من ازواجکم بنین و حفدة

من الرجال والنساء وصلی الله علی والدین معهم خیر البریة اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة

الحمد لله الذی جعل حلاوة التتویج بجلاله علی الجلیس ...

التعریف بعباده واماته ... العلیة زین جناب لعفاف بحسناته الجنات ... الحسنات زفاف المحسنات ...

الله علی روح من زوج عروس الشفاعة لصداق الرسالة وانخرط کرام رحمة علی العالمین بحب ... علی اله واصحابه

... الامامة ... سعادة السعادة صلوة دائمة غیر منقطعة مبارکة وتحیة نامیة متواترة ... وسلم تسلیما

السلام علیک یا ابا القاسم محمد بن عبد الله خاتم النبیین السلام علیک یا ابا الحسن علی بن ابی طالب امیر المؤمنین

السلام علیک یا ابن امام السبطین فاطمة بنت رسول الله سیدة نساء العالمین السلام علیک یا ام المؤمنین خدیجة

بنت خویلد ام حرم سید المرسلین السلام علیک یا ابا محمد الحسن بن علی سید شباب اهل الجنة اجمعین

السلام علیک یا ابا عبد الله الحسین بن علی سید الشهداء السلام علیک یا ابا الحسن علی بن الحسین زین العابدین

السلام علیک یا ابا جعفر محمد بن علی باقر علم الاولین والآخرین السلام علیک یا ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق

الامین السلام علیک یا ابا ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم السلام علیک یا ابا الحسن علی بن موسی

الرضا المرتضی علی الحق والتقی السلام علیک یا والد ابی جعفر محمد بن علی المجید المتقی السلام علیک یا ابا

ابی الحسن علی بن محمد النقی ... السلام علیک یا والد ابا محمد الحسن بن علی ... العسکری ... السلام علیک

یا والد الحجة القائم هادی سبیل الرشدین السلام علیک یا ابن الائمة الهادین السلام علیک یا والد الائمة الراشدین

السلام علیک یا ثامن الائمة النجباء السلام علیک یا اول من تشفعه الغرباء السلام علیک یا حجة الله الازهر

السلام علیک یا نور الله الانور السلام علیک یا ولی الله وابن اولیائه السلام علیک یا امین الله وابن امنائه

السلام علیک ایها الشهید المظلوم السلام علیک ایها الغریب المسموم السلام علیک یا شمس المرتضی

السلام علیک یا امام المتقین السلام علیک یا من الزم اهل الاحتجاج بالبراهین الباهرة السلام علیک

یا من ادل ارباب البصیرة بالمعجزات الزاهرة السلام علیک یا من کان الشمس طلعته فی الطوس افول

السلام علیک یا من قال فی حقه قبل ولادته بعدی از زمان الرسول صلی الله علیه واله ستدفن بضعة منی

بارض خراسان الا من زاره فی غربته عارفا بحقه وجبت له الجنة وانا زائرک فی غربتک عارف بحقک

وحق ابائک السبعة وابنائک الاربعة الا ان الذنوب قد اثقلت ظهری وسودت وجهی والخطایا انقضت

ظهری من ثقلات المعاصی مکسورة وقدامی من کثیر التقصیر عن الرجاء معصورة رجائی منک ان تقبل

زیارتی وتحاسبنی من الزوار ولا تطردنی کما تطرد من الجنة اصحاب النار فانک من اهل الرحمة ومن جمیع الفضل

والسعة واستدعی منک الشفاعة عند الله لی ولوالدی ولجمیع من وجب علی حقه من الاحیاء والاموات بالغفران

وقضاء حوائجی وحوائج جمیع الاخوان والخلان واسئل الله بحقک وحق ابائک ان یؤیدنی بمودتکم ویخلد

ملک من ملک خلده بمحبتکم وینصر من نصر انصارکم ویشرف ... من ملک البشر لطلب ثارکم واعلا اعلام القدر

لمن قرب معادات اعدام اعدائکم واتم ظلال عهد من تعهد ... ب... عسکم راع ولعودکم واع

محب لما اوجبتم و تارک لما اکرهتم ما عدل عما عدله من طریقتکم و ماشرع امر الدین فی شریعتکم اخص السلاطین
معرفة بمعالکم و اعدلهم باجبار حکامکم امجدهم انسابا و احمدهم حسبا المنصور من الله القهار علی الکفار فجعلت
القاجار لازال معینا لزوارکم و ناصرا لانصارکم بابیدی و این باد اتاه و سلامی علیک و علی آبائک الطیبین
و ابنائک الاکرمین فی حضرته و رکابه

فاتحه کتاب هر کلام را طراز از حمد واقف اسرار ربانی باید انباز بهتر و قرآن مجید از مصحف قدرش بیان است ذلک
و تلک آیات الکتاب المبین و عنوان صحیفه هر مقال شئون ستایش صانعی کارساز سزاوار تر و صفات او را
بر شجره وحدتش شهودی سر بر و ذلک الکتاب لا ریب فیه و هی عقیق لمعات ثبات وجودش فرات موجودات را
در منظر انظار جلوه شهود داده و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره الا فی کتاب مبین و لالی بحار جودش انواع ممکنات را
بر کلید عقد اعتبار کشت تمکن نهاده کتاب مبارک لیذکر اولوا الالباب مفتاح هدایت و ابواب جنان معرفت چهره
جنان موحدین ارباب و بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و از نهب موهبتش بر دایع ایقان بر
حدایق قلوب اهل ایمان در امتنان از فاسئل الذین یقرؤن الکتاب فلا تکونن من الممترین مطلع الانوار
سپهر هدایت را برداری لمعات شهبا و رهبر ارباب ملک از بعد تشابه الکتاب و فضلناهم علی العالمین و درام
ذات همایون مصطفوی انتشار داد و فرا یاد و خاتمه کتاب ارشاد و خواتم فرجام نور و کتاب مبین مرتبه رسالت
فایق و منبع نفخ فیض ادبای حق بجناب مقدسش فرموده کان ذلک فی الکتاب مسطورا و ذکر امانت و دولت

با سامی سامیه آل و اولاد طیبین او زیب و زینت افزوده و کل فی کتاب بلغاء و منشورا هم الموقوفون علیهم ممالک
الشفاعة و الهدایة و الواقفون علی سالک الولاة و الولایة مصابیح مشکوة الامارة و الامامة مفاتیح کنوز الحقیقة
و الکرامة اولهم اول اوصیاء آله و اولی بولایته و واقف سره علی امیر المؤمنین و افضل السابقین و اللاحقین
برهان مسائل الدین المبین و مومن بحار الحق و الیقین کشاف معضلات الآیات منشی بدایع المعجزات الباهرات
علیه و علیهم ازکی التحیات و الصلوات دوام کتاب الله یهدی الی السبیل الرشاد   نتیجه مقدمات
سطور و موجب ترتیب صغری و کبرای این سطور و دستور و آیین جواب حاوی فحاوی مثوبات فزون از حساب
تواند بود و آنکه چون جناب وزارت جلالت مآب کفایت و کفالت نصاب قدرت کتاب کمال و جلال و دیباچه دیوان
فضل و افضال شیرازه اوراق محامد و مکارم سر دفتر معالی و معالم شارح فصول کمالات صوری و معنوی
جامع اسباب سعادات دنیوی و اخروی صاحب تصنیف و تالیف صاحب بحث فهم مقربان دربار پادشاهی
اکرم پیشکاران حضور ظل اللهی صاحب دیوان ساحب سحاب امان فضای منیر مشتری سعادت پیرو عطارد درایت
میرزا محمد تقی منشی الممالک دیوان اعلی بهمال لازال ذیناً لوساده السعاده و الحماسه و الاجلال ابا لادراک بات بغیر
معظم دیوان و جناب صاحب عالیه سلطانی مقتضیات طبع عالی و موجبات همت اعلای خیال خیر تمهید مراسم
الهی و ترتیب اسباب مثوبات لاتناهی نسبت و اکراز و خایر و مبری چیزی در سر کار سعادت آثار و ذخیره آید
همین مطلبات قرآن کتابت که هم الات حصول کمال نفس نفیس باشد و زحمت بر تعطیل بنده و ول و در راه
خدا با بور خیر معهد دراین وقت اتصال مزایای حسنات و استکثار محاسن خیرات و آن وقف معاهده گشت

حاصله سرکار منظور نظر سعادت آثار افتاده وقف صحیح شرعی و حبس مخلد فرمود و قریه الی آخر حافظ

نیکو و تمامی مجلدات قرآنهای مجید و سایر نسخجات قدیم و جدید از تفاسیر و دعوات و احادیث و روایات و سیر و آداب

و عقلیات و حکمیات و تواریخ و آثار و حوادث و اشعار و غیره کتب که تحریر آنها موجب تفصیل است بر اولاد و ذکور و اولاد اولاد

زادهم الله فضلا و عزا علی ما تعاقبوا و تناسلوا و ثواب وقف را وقف نمودند بارواح مرحومین والدین ماجدین

اسکنهما الله فی روضات الجنان و تولیت را مخصوص داشتند باولاد ذکور نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن و صحت مضمون اعم و اکبر

و ارشد اولاد وقفا صحیحا شرعیا مشتملا علی جمیع شرائط الوقفیه بحیث لا یباع و لا یرهن و لا یوهب و لا یتصرف

فیها الا بما یناسب الوقف و تصرف وقف را داده و صیغه شرعیه جاری شد فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی

الذین یبدلونه و کان ذلک فی شهر رمضان المبارک من سنه سبع و اربعین و مأتین بعد الالف من الهجرة المقدسة

النبویة علی هاجرها الف الف الثناء و التحیة

بعد از جمله ستایش

در مجاری محمدت خداوند حمید و درود و درود محمدی و دوام نعت رسول مجید و آل او و صلوات الله علیهم الی یوم

الوعد و الوعید باعث بر نگارش این سطور و تحریر این جواب است آنکه چون رای خورشید ضیای اعلیحضرت قدر قدرت

کیوان رفعت برجیس سعادت بهرام سطوت قباب ناهید بهجت تیر درایت ماه رایت انجم حشم آسمان خدم

شاهنشاه دین پناه معدلت آیین خسرو سکندر دستگاه سلطان سلیمان نگین شهریار کشورگشا خاقان جم دارای دارا آرای حضرت

شیم ملوک و سلاطین زمان مرجع خواقین جهان رافع رایات عدل و انصاف قامع آیات جور و اعتساف مصدر جلایل حضرات

فشا

فشانی و جنات حسنات باعث صدقات جاریه بساط مکارم عالیه عون الاسلام و المسلمین ظل الله المبسوط علی العالمین

السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان ابو النصر و الفتح و الظفر صاحبقران کامکار فتحعلی شاه قاجار لا زال

زلال افضاله جاریا علی انهار آمال الانام الی قیام القیام همواره به نشر شکات مثوبات و جاری انهار

هر گونه حسنات مصروف و عنان همت جهان آرا به اکتساب انواع خیرات و مبرات معطوف و مبانی و مبانی

معارف با دانش بهر یک از ممالک محروسه ریز و زلال بکار رشته در جو بار آمال ترک و تاجیک جاری

و از جمله در این اوقات سعادت سمات وقف صحیح شرعی و حبس مؤبد مخلد فرموده اند تمامی چهار طاق از جمله

قنوات بزرگ و کوچک و خالصه در بب قنوات از مجاری از جمله یازده جوی آب مزبور چشمه فین معبر به رخنه های سلیمه

از محلات و ارامنی کاشان که تمام اراضی تابعه آن مطابق تفصیلی که در هر هفته در روز دوشنبه از صبح پنجشنبه تا صبح

شنبه در محلات مسطوره و حوالی آن جاری است به محلات مزبوره استعمال نمایند و هر قدر آب از چهار طاق

مزبوره ضرور آید متولی از رعیت نموده منافع و محصول را ارباب حق التولیه و مخارج نهر و میراب و علاوه مراد

مصروف داده و تولیت را مفوض داشته بعالیجناب معزی الالقاب سیادت و سعادت و فضائل ساب

و معارف آداب عمدة السادات العظام زبدة الفضلاء الفخام آقا سید محمد خلف الصدق مرحمت و غفران پناه

آقا میر عبد الحی رضوی کاشانی و بعد از مشار الیه باولاد ذکور او نسلا بعد نسل و شغل میرابی چهار طاق مزبوره المحکیه

قدسی القاب خلاصة السادات الکرام آقا سید مهدی برادر متولی مشار الیه موکول فرموده و چهار طاق

مزبور را بتصرف وقف متعرض و حبس الآثار داده و صیغ شرعیه بالعربیة و الفارسیة سمت جریان یافت فی ملک

بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه وکان ذلک فی شهر ذی القعده الحرام من شهور سنه ست و اربعین و مأتین

بعد الالف من الهجرة المقدسة النبویه صلعم

فاتحه سر کلام حمد واجب الاداء ایزدی سزاوار است که قرآن فخر ار صحف در شان ایزدی است روشن بیانیست ذلک
الکتاب لا ریب فیه از سوره اش پیدا و آیات حکمتش مبرهن تا احمدی حسن نعت رسول مجیدی است و داود
فرقان مفاخر نشر اعراب ملائک اعمرا ذکار و اوراد است و ذات همایونش اعرابی وجود در اشراز بند
کتاب ایجاد و صلوات بی حد علیه و علی آله المعصومین لا مریه ما انزل الله علی نبیه لا یمن و بعد باعث
تحریر این حروف آنکه وقف صحیح شرعی و موجز قربة الی الله تعالی اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه و شهنشاه
خسرو خورشید بخت آسمان بارگاه مهبط انوار تاییدات ملک معبود پروردگار مجید سر لوح صحیفه سعادت
آیت مصحف معالی کهف فرقان مومنین کاسر اعراب مناقض و الفتح و القدر [illegible] سلطان الدهر
و قهرمان العصر السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان فتحعلیشاه قاجار لا زالت [illegible] مبسوطه فی الافاق
و قصص مجادلاته قارعه لاصحاب النفاق و الشقاق این سی جزو کلام الله مجید را با پنجاه و [illegible] مجلد [illegible]
بر سیم خرو بر کافه فرقه شیعه اثنی عشریه علی ارواح ائمتهم الاف الثناء و التحیه ساکنین و متوطنین دار الخلافه طهران
از ذکور و اناث وقف [illegible] ابدیه فرمودند و تولیت آن [illegible] نواب [illegible] نصاب
حسینقلی خان [illegible] بزرگوار خود طاب ثراه و جعل الجنة مثواه و تولیت را مفوض داشتند بجناب نصاب

ودهر

و وظیفه [illegible] نصاب حقانی و دقایق و عوارف آداب شرایع و بدایع و مکارم آداب فخر العلماء و المجتهدین حجة
الفضلاء و المحققین صدر [illegible] جامع معالم السعاده و مقتدی معاشر الانام مرجع جمیع الانام آقا محمد مهدی امام جمعه
و جماعت دار الخلافه طهران [illegible] که امام جمعه و درس مسجد جامع سلطانی باشد شروط [illegible] از شهر
[illegible] و [illegible] و در تعزیه خانه ها و غیره نگاه دارند [illegible] و به [illegible] و [illegible]
و شرایط و تفصیلات خارج [illegible] که بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و کان ذلک فی شهر ذی القعده الحرام
من سنه اربعین و مأتین بعد الالف من الهجرة المبارکه النبویه المصطفویه علی روح [illegible] الاف التحیه و الثناء

ما بندگان فدوی و چاکران آستان خسروی را در سایه خلافت [illegible] خلافت و الهام [illegible]
از هر آلایش آئینه سان پاک است و جز آئین یگانه صورت [illegible] و شمها از [illegible] جناب [illegible]
دارا است و جز دامان کبریا [illegible] تا نهایت ضمیر سر تسلیم بپای اطاعت [illegible]
از قضای [illegible] آماده ایم منتهای مراد و غایت مقصود ما بندگان از اشتغال مطالب و احتمال متاعب و تعهد
مطلبها و جهدها و تعهد در قضا [illegible] و تقالیب اعمال تعهد [illegible] که شاید [illegible]
رضای خاطر [illegible] را حاصل نماییم که رضای خسرو آفاق در وفای [illegible] است و اراده خلاف
جوییم خلاف خدا و خدا فرد در اختلاف ما بندگان است [illegible] برو خاطر ثابت [illegible]

ولی این خاطر گماشته ایم که از پس باده پرواز کتب در تقلید رسم موافق کوشیم و مخلفات عالم کثرت را

در پرده توحید پوشیم زلال صفوت احبان در پیمانه روان سازیم و از گرد اکثر حجاب اغماض غباری نخیزد

و نسیم الفت را چندان از شمیم کلفت پرداریم و هر گز بار بیخه خلاف نیامیزد اگر کارگذاران جانبین او قرب باشتباه

خاقه در میان آمد یا کلان سکری حادث شود و اگر چه سهو و اندک نماید بجدی باید در تحقیق آن کوشیم

و اگر همه جزئی باشد انکار مرتفع سازیم تا سهو متعدد عرض نشود و کم مایه بسیار نشود زیرا که جزئی کار اهمال

و کمی از جهالت چه هزار از یکی پدید آید بسیار از اندک و با جلای وشیعه پیچ خاطر با کدیکر رسوم

مشحون است تا حفظ رسم اتفاق و پاس آداب وفاق را تاکیدی بیشتر و تشیید بیش باشد لک [illegible] ۱۲۲۲

در گلشن ازمان خاطر که در آغاز سماوی دولت روز افزون و طلوع نیر [illegible] مقرون شکفت ای دو چمن شاهنشاه جهان

پناه شهریاران جم دستگاه ناصر اسلام منصور تأیید ناصر علام [illegible] شهریار کشور [illegible] پادشاه [illegible] اقبال جوان

خسرو بحر نوال آسمان تخت آرایند اورنگ خلافت عظمی اعظم سلاطین [illegible] السلطان

الاعظم و الخاقان الاکرم مالک رقاب الامم [illegible] ادام الله ایام دولته و سلطنته [illegible]

جهاد [illegible] عطوف [illegible] در تمهید مصالح [illegible] ترتیب نظام [illegible] مصروف [illegible] لهذا [illegible]

صداقت [illegible] چند روزی [illegible] حضور [illegible] شرف [illegible]

از حضور بارگاه فلک رفعت سلطنت [illegible] ثبات [illegible] تحریر این نسخه حقیقت [illegible]

محمود

قلم وارسته [illegible] اقوام گذارده و موجعات این [illegible] فرجات [illegible] بارگاه عرش اشتباه سلطانی [illegible]

مافات و شیمه امیده بنظر فیض محوظ منظور افتد

عقود جواهر حمد و ثنا [illegible] عروس ستایش کبریائی [illegible] عروس چمن را در هر بهار [illegible]

از جمله [illegible] جلوه گرایان شهود آورده و قالب [illegible] نقش [illegible] الوان [illegible] باتجات [illegible]

مولید [illegible] لانه دارد [illegible] خوب [illegible] جا [illegible] و در بهشت و طره [illegible] اعطر [illegible]

نسیم [illegible] عالیه عنبر [illegible] انفاس [illegible] الطاف [illegible] کواکب [illegible] کواکب از طراز

[illegible] سماع [illegible] لم یتخذ صاحبة ولا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک [illegible] شایان

شاه [illegible] بارگاه عرش اشتباه رسول [illegible] آورده [illegible] نوش [illegible]

و [illegible] محضر [illegible] تمام [illegible] شمع [illegible] چراغ [illegible]

تا صبح قیامت فروزان است و بحور [illegible] در معرض [illegible] فیض عطا [illegible] عالمیان محمد [illegible]

دفتر [illegible] عرش [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] نظام عقد [illegible] باعث [illegible]

[illegible] بالفاظ [illegible] آنکه چون [illegible] نصوص آیات و اخبار [illegible]

و [illegible] طبایع [illegible] اتباع و اشیاع [illegible]

شایع و [illegible] کم [illegible] و ثلث و رباع و [illegible] النکاح [illegible]

من ما ابتاع و لهذا در زمان سعید و ایام خوشتر از صباح عید و صباح عید خجسته تر که صیغه شرعیه و اسناد واقع شد چنانچه
بالمقابله و مشافهه بالفاظ بها اصدق متکلمان و صیغ شرعیه بالعربیه و الفارسیه بمحضر جماعتی از ثقات بحیث عبارات از وجه الکرام
حلیه القروح الکرم علیه و آله الصلوه و نزل موجبات الاتفاق و علیها المتکلین بالحکم بما من الوقف و الوقف

چون ... کار عظمه اکبر ان قدر اعظم وزرای زمان مجتهد ... دوران اقرب مقربان بارگاه سلطنت عظمی مهر مقتدا
خلافت کبری وزیر صاحب تمکین معظم امیر معدلت قرین معتمد ... ابن الدوله العلیه العالیه عبد ... خان مستوفی الممالک
دیوان ... قدر ... ارتکاب ... مرضی خدا ... فرموده ... قضای حاج
امارت و وزارت بمقتضای فواید شریعت و ترتیب اسباب عبادت که ... خاطر مستوفی ... وقف ... ان
این دولت مرغوب مرقوم بخط معتبر بسیار خوب ... بالنظر مغفور میرزا احمد تبریزی طاب ثراه ... کار ایشان
اشتغال ... در صلاح ... حواشی ان التفات فرموده ... مطالع عالیجاه سیادت و سعادت
سلاله خاندان سیادت و نقابت ... در عصر و فرزندان مقرب الخضرت خاقان میرزا ابوالقاسم ... شیرازی
بقلم صنایع پرور ... غیرت ... آورده ... تزئین جلد و تذهیب ... وقف ... اتباع خطوط و ملح صنعت
تذهیب منظر وقف ... و اتفاق ... عالی ... پرواز آثار اجابت ... گذرد ... آثار باقی ... باد

فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۳۵

شرح

هو الحی الذی لا یموت

ماء الحیوه حمد ... حی ... متوحد ... زلال ... سکوت ... حادی ... آیت ... و نغمه ... جاوید محراب ... عنوان
حی لا یموت ... که حیاتش ... ذات لا یزال ... عنادل ... زندگی ...
او ... جان ... حیات ... متوحد ... موت حیات ارواح ... عالم ... موت و مقدور ...
نفس ... تموت ... هو حی لا یموت ... یحیی و الیه ترجعون ... مراتب ... صلوات ... تحیات
تحیات ... رضوان درجات مبلغ رسالت شرایع کبری ... امرار ... اولی ...
مسافر ... اسرار ... صدق ... محمد الرسول و آل اولاد و اعقاب و اصحاب ...
الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم بالاخره هم یوقنون ... خلیفه مطلق ... وارث ... الخطاب
علم کتاب و مورث ... ثواب و عقاب یوم الحساب ... حافظه ... علم ... حاملان
محمود حکم و حکمت ... ولایت و شفاعت علی امیرالمومنین علیه السلام ... علیه ... ذکر ... الذاکرون
... نظام که بعون الله الملک العلام ... شاهنشاه اسلام و شهریار ... عالم
پادشاه ... گاه ... معدلت گستر افسر ... سلطنت عظمی ... کسری و دارای ...
اسکندر ... کسری عدالت ... ظل رحمت ... خلافت و دارا ... روزگار
جهانگیری و کشور ... صادرات اقبال و اقتدار ... خورشید فروغ ... ناصر الاسلام
و غیاث المسلمین ... السلطان بن السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم الافخم محمد شاه ... ایام سلطنته ...

الی یوم القیام و رشته خیام دولته بالطناب بخلود و الدوام جمهور انام بتهنیت مخصوصان و موالیان دولت فلک احتشام بر اسباب عیش

و عشرت خود افزوده بر صحت و سرور بیفزایند و با حصول اعتماد بهم کار داران باشد و دعا گویان قوام و نظام مهام دیوانیان

استظهار بیشتر نموده و بمقتضای عقاید ثابته صافیه شاهنشاهی بتمشیت مصالح معاد و نظام امور خلاف ادای ... پیشنهاد همت سعادت

جا شده و اسبابی که موجبات دولت قویم بمفهوم تشیید و تشیید تقویم آمده است برای معارف آرای آن اختیار داشته و مسند معارف را مجالی

تبیین افزای معالم شریعت و عرفان جامع مرتبتین از مروضات مجمع جوامع خصایص و خصایل حمیده در حجابت مرتبت

نواقص و معایب اقرب مقربان خلافت عظمی حضرت اخص خصوصان دیوان دولت را معطوف بمرجع الاکابر و الاحرار قبلة الانام و الکرام

طایفه بیت الله المعمور عارف حکیم المعروف بالمحمود حاجی میرزا آقاسی اول مرجع للعقلاء از اعاظم للضعفاء و الوضیع فرموده

چنین و اعتقاد چنان خاص حضرت ... سعادت ... ارکان دولت

وزارت و امارت ... آقا اعتبار دولت ... مدبرات الامور ... الکریم حاجی میرزا ابوالحسن شیرازی ...

و محفوظ حافظه الملک ... بنیان ... ارکان ... قوام ... روشن ... بنیادی منظور

نصیحت ... توفیق ... امتثال اوامر ... طبیبان ... شاهنشاهی ...

تعیین ... نظار ... امرا ... صرف ... مملکت ... گردانیده

امیر الامراء العظام ... خلاف نظام امیر ... احتشام ...

محمد تقی خان ... بصرف ... عزت ... سعادت ... ثبات ... الامراء العظام ...

میرزا ... خان ... فرزند ارشد ...

امر

مقرب الخاقان میرزا ... مقربان حریم سلطنت عظمی ارفع مقربان حضرت خلافت کبری طایف الحرمین الشریفین

حاجی میرزا علی رضا که از منتسبان موصی معظم میباشد و عالیشان ... مکان عزت و سعادت نشان دیانت و امانت

توامان ... التجار و المعتبرین کهف الحاج و المعتمرین حاجی ... شیرازی ... طبیبین ... موصی

موصی معظم از انتقال ... اتفاق ... استصواب ... استظهار ... شرایط و صاحب ...

موافق مضمون ... چنانچه ... ضرورت ... حضرت ...

دارند ... ایشان ... عدالت ... عرض ... ارباب طمع

و غرض ... دایره ... واقع شود ... استصواب ... حضرات ...

یکی جلیله ... موصی معظم الیه ... میرزا ... خان ... شهر ... سنه ۱۲۶۰

چون در این ... عالم ... سلطنت و خلافت ...

جلوس ... شاهنشاه جهان پناه ... ناصر الدین ... ناصر ...

کشورستانی ... خسرو ... آسمان ... تخت آراینده اورنگ خلافت عظمی اعظم سلاطین مالک آرا

فرمانروای ... الارضین السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان محمد شاه ... روح العالمین ...

و ابقاء ... سلطنت ... صفات ...

اعاظم جهانبانی دولت ... نصیر الله و الدین ظهیر الاسلام و المسلمین ملاذ الانام و معاذ الایام ...

انوار فیوضات الهی نظم اوراق دولت ابد بنیان حاجی میرزا آقاسی سده اعلی ارکان فضائله و اجلاله احکام جلوه

دوام باقیه این کمترین بنده فدوی آستان جاکر را دولت جاوید مدت متجلی نگارش این رساله که بمقتضای ساعات طالع

کج نهاد ار که بجمیع مشاغل آباء و اجداد متعذر و دست تنها از ذوات خدمت ظاهره قاهره آید در اوقات ابواب جهانگشا بر

شهریاری شقه گشای سفر سعادت ثمر و حرمان از التزام رکاب ظفر ملازم عایق تمهید خاطر و در این آگه و دوام

ثبات ارکان دولت خدمتگزاری خارج نماید و به خط بنده که موروث است تحریر یابد کتاب این نسخه شریف را مرتحل

الحلو و قلم درس بر خط بنده که گم است و هم ضعف این بضاعت مزجات را در بارگاه عرش اشتباه بیضا ذوات از

عرض حیات و سرمایه متاع متمنیات را شاید و به توسط انظار قبله اهالی خسته و جرار مقبول بارگاه شاهنشاه

جم جاه قدر اقتدار گردید و تحریر فی شهر ربیع الاخر سنه ١٢٥٦

الحمد لله الذی وقفت العقول عنده وقوف معرفة ذاته و عجزت الاوهام عن مطارح مهام صفاته و الصلوة

والسلام علی من وقف علیه الرشد و علی آله الموقوفون علیهم حساب الاعمال و رشد و تعبیر احسن حسنات

و عرف معارف مستطرفات جمه واقف الاسرار است که اقلام کرام اکابر پیشینیان از تقریر ادراک کنه ذات قرین عجز

و تقصیر اعتراف نمایند و مقرران مناظم نقد بر در تقریر فرایند فرد اندیشش از مرحله فکر و ادراک فرو مانند پادشاه اول

و محاسبان افکار اوهام ارباب عقول قیام از دخول مجالس وقوف در فضای صفاتش داراب تحیر و تفکر واقف ...

لاینال مستوفیان دیوان ملکوت جم که حد خلقت و فطرتش از خطر اشتراک و انقطاع مقطوع و در زیر قبه اسرار و حیرت

اوزان

اوراق مصنوعات بدیعه و بسیط صحایف کتاب را از افراد دفتر کونات و نشر و بیدا مواقف هدایت و ارشاد و دقایق عارفان اسرار

جهان را باعلام وجود انبیای کرام آراسته و ذات همایون را پیشرو دفتر ایجاد و خاتمه کتاب ارشاد و خواجه آوازه

نوبت نبوتش سامعه افروز سپهر فلک و مشکوة آمد و نسیم مرحمتش در معرض نعیم فیض عطر افزای مشام مالک و ملک و جان

نبوتش را در کتاب کریمش کافیت و در اثبات رسالتش معجزات عیش وسیله وافی محمد پیشرو دفتر نامش عرش را زیور

هر شش پایه منبر خطاب ایزدی شرح و تذکره است و ولایت ابا بسایر سلسله آل او و اولاد طیبین او ذریت مواقف و وجود

هم الموقوفون علیهم مالک الشفاعة و الهدایة و الواقفون علی مسالک الولاء و الولایة و لهم اول اوصیائه و اوصیاء ولیه

و واقف سره علی امیر المومنین و افضل السابقین و اللاحقین علیه و علیهم ازکی التحیات و اتم الصلوات

موجب ترتیب و تسطیر این سطور و دستور قوانین صواب و جامع فنون شوارب فنون ارباب خبر آن بود که چون از

آنجا که تایید مالک الملک علی الاطلاق بناظم ممالک فنون از روی استحقاق تکیه بر سلطنت شاهنشاهی موقوف و سلسله

ممالکات قوانین جهانش و دستور العمل سلاطین تاجدار و سلاطین نوین بنیانش آیت تسلیم و رقاب مخالف و موافق است

در دیوان قد جعل الله لکل شیء قدرا منشور خلافت بر او تش توقیع انا جعلناک خلیفة فی الارض موشح است و از عام

و انعام در جهانش را برخی خوب کار و اصناف جهان ظرافت عطاء دولت بهجت بهره و در شرع عیش شاهنشاه جهان

معدلت آئین خسرو اسکندر دستگاه سلیمان نگین شهریار کشور گشای خاقان دارای جم دارای آل لطف عدالت شیم جم

سلاطین زمان مرجع خواقین جهان رافع رایات عدل و انصاف قامع مبانی جور و اعتساف مصدر جلایل خیرات منشاء

فواید حسنات جامع معموره عالم معمار مبانی آمال بنی آدم حامی الاسلام و المسلمین ظل الله المبسوط فی الارضین السلطان

ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابوالنصر و الظفر محمد شاه غازی لا زالت ایام دولته قائمة الی قیام القیام و دوام شوکت
شاه قدر بارکان خلود و اوتاد دوام در ساحت آسمان خرگاه را اقتضای فطرت خجسته و جبلت مقصود سرکار ممالک آرا
بشیر مبسوط و انصاف در رفع نقاب حجاب و انکشاف مقصود موقوفات و عنایت همایون که جای سرکوب حقوق
حقوق و ابطال شئون مصروف و معطوف و در ضمایر است که زمام اختیار مهام دولت و ملک را انگشت کفایت
اهتمام مصطفی زمان افهم علمای شریعت زمان بنشسته و هو علوم و رسوم مروج شرایع ملت محترم حامی حوزه شرع مبین
حامی فادی مصالح مسلمین مظهر آثار رائعه اثنی عشر مقتفی احکام حضرت خیرالبشر جامع مرتبتین افادت و امارت مجمع
مفترحات افاضت و صدارت فی الحسب الشریف و النسب المنیف ناصب معالم المعارف و الحقایق سالک
مسالک العوارف و الدقایق صاحب اعظم افهم طایف حرمین محترم حاجی میرزا آقاسی ابقاه الله تعالی متزایدا فی فضائل
متصاعدا المراقی الاقبال بازگذاشته و با استصواب بشارت حبس شریف بشری ضمیر شریعت تخمیر تقریر جمیع مهام
ممالک مطابق شرع منیر و مرکوز همت آسمان نظیر داشته و از انجمله امر موقوفات ممالک بزرگ و دور است که در مرور
اعصار و دهور اجحاف و قصوری در رشته و تخلیط و تفریط با دیگر رقبات و مشابهت و مشارکت حاصل کرده
بعضی باشتباه مباشرین و قلت مبالات متصرفین در خالصجات دیوانی و در خلط و تغلب متصدیان و مسابقه
بار بابه مشابه و مماثل کرده و بر ... الماکن موقوف علیهم الصرح
و بارز شاده و بلده اودار اوان سعادت اقتران ... چنین اقتضا نمود
در رفع این اجحافات از املاک و رقبات موقوفه ممالک ایران کرده جهت و همت بر نهج قرار انداد احقیق ... زمین

کمر

معمول و متداول شده و دست ارباب طمع و تفریط از رقبات موقوفه کوتاه بوده منافع حاصله بر مصارف موقوف علیها
مصروف و مخصوص آید و هم برای تعیین و تشخیص موقوفات بر روایت و تحقیق و تقریر مرقوم بر موقوف علیه ... رسم
وقف و رسد بر حسب شروط و قیود مرجوعه و مرفوعه به یک اقتضای فرمان مقتضی بحث ترتیب و تحبیس باید که مستند بجهت
حال و استقبال بوده صحت اسناد در آثار دفتر و قبالجات قید و ثبت شود و نسخه از دفتر مزبور در ضبط دیوان قرار سند
بوده مطابق آن نسخه‌های متعدده مرقوم و بعد از تصحیح و مقابله به هر یک یکی از ولایات ارسال و احکام و امثال مطاعه بر
امتثال آن از دیوان قضا مآل صادر شود و دستور العمل مباشرین و متصدیان امور موقوفات و متولیان و نایبات
بوده و تجاوز از آن جایز نداشته و از شوایب افراط و تخلیط مصون بود و بعیال حق بطریق حق بمن له الحق شود و علیهذا در
... مطابق ... مزبور و ... تحریر ... الاف ... التحیه انجام
خدمت مقرون بسعادت جهد و اهتمام این فدوی جاکر دربار فلک قرین فرمانی و چاکرزاده دولت ... محمد حسن ...
و ابت ... خدا ... چاکران ... بکیوان قرینه شرف نظام داده بود در دیوان ترتیب شهر یاری استیفای ...
سررشته رسوم خدمت را ... در میان ... و فراهم ... عطایای شاهنشاهی از تعرض توجه عوارض مرفوع القلم
بوده مقرر گردید و این چاکر فدوی بعد از مسک توفیق الهی و استظهار باقبال بیزوال پادشاهی و استمدادات از انوار توجهات
صاحب معارف بناهی ... صدق ارادت در انجام این خدمت ... فیض دینی و دنیوی ... بوده قدم همم
در میدان که ... بعضی موقوفات هر یک از ولایات ... احکام نافذه ... بعد ... و التصدیق
بترتیب و تحریر این کتاب مستطاب پرداخته و آنرا مصدر و موشح ... ساخته ... که ...

به صناعت مقبول ای خورشید جهانت و مرضی طبع عارف آیت شاه اجرای این جزو بیان مهم حمید دولت ابد الابد

مخصوص و مباهات حکام منصوصه بدانند مرصوص باد و این کتاب موسوم گردید مواقف الحسنات والحسنات یذهبن السیئات

مشتمل آمد بر دو مجلس مجلس اول در بیان موقوفات خاصه متعلقه بروضات عرش مرتبات هر یک از ائمه اطیاب علیهم السلام

و ما یناسب فی هذا المقام و این مشتمل است بر پنج باب باب اول در تفصیل موقوفات مراقد مطهره چهارده معصوم صلوات الله علیهم

الی یوم القیوم در سرحد روم باب دوم در ذکر موقوفات بقعات امامزادگان لازم التعظیم واقعه در هر بلد از بلدان

باب سیم در بیان موقوفات مزارات ارباب عرفان و اولیاء کرامت نشان در هر مکان باب چهارم در تشخیص موقوفات

معابد و مساجد و تکایا و مصانع واقع در هر یک از مواقع باب پنجم در بیان موقوفات متفرقه بر اولاد و غیره در هر یک از

مجلس دوم در تفصیل ولایات و بلدان و محال و اوطانها موقوفات مسطوره در آنها واقع و تشخیص و تعیین آنها مشبهات

ان شاء الله تعالی

سر فرود فرم کلام و ادا چهره در بیان ممدوح صلوات الله علیهم اجمعین اختتام و اتمام استیفاء بر این موهبت از افضل احسان

و مفرد و جود اوجد ذات بهمالش جامع ابواب ابداع و بها و دودمان حمد خیر ختم نبوت بنظر امینی برات و کتاب بیانش ام الکتاب

خاتمه زیب فهرست ابواب است و از فضول لطف و کرامتش مختصری آیت اتیناه الحکمة و فصل الخطاب که از مهب فیما

صلوات و رحمة و روایح تحیات فزون از حساب فیاض روح افزای روضه رضوان اساس اصحاب و اولاد اطیاب

او باد الی یوم الحساب چون این جامع آرای حضرت قدر قدرت قضا سطوت شهریار کشورگشای خواقین خدم

شاهنشاه دوران دارای انجم حشم آرایند اورنگ جهانداری و جلال دارندهٔ اقلیم امر و اقبال آفتاب فلک کرم مالک رقاب

صحابه

صناوید امم خسرو آسمان بارگاه ظل الله عالیان پناه السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم الافخم السلطان ابن السلطان

و الخاقان ابن الخاقان شاهنشاه غازی محمد شاه لا زال دیوان الخلافة باحکام عدالته مخلد و ربیع معارف عدل و انصاف

در ربع بساط حرز اجحاف التفات زیاده و تعمیم هر نوع آسایش و رفاه برای رعایای محروسات بهار وجود و فردم

فضا بنیاد و جا شده و تمهید اسباب این منظور در مجاری مهمات امور مهمه احکام قضا دستور نافذ و جاری و در دیوان

خاص و عام سایر و سیار است و از آنجمله در این اوان همایون غایت توجه شان بسر رو دارائی و خلاف آیات معاریج

و بنا افزوده از مطلع خاطر معدلت ضیا پرتو این قصه فروغ فیض ساحت ظهور افتاده در جهات و جبال ممالک محروسه که از

قرار داد و خاصه درین عهد خجسته نهاد مصارف غزاة و جهاد مخصوص و برای حفظ ثغور اسلام با حتیاج سلاطین عصر

بین مخصوص است کتاب برسیاق ارباب قلم مرتب آید و مشتمل باشد بر جزو جمیع هر مملکت و تشخیص نقد و جنس هر دو

بر وفق تعیین و تشخیص ممیزین و بابات ایت و سررشته مزبوره دستور العمل عمال ممالک و محال نزدیک و دور بوده و زان

فضا دستور محفوظ و مسطور بوده بر طبق آن تفصیل از دولت حکام و مباشرین و متصدیان التزام با یافت شود و هم بدان

و تعلق در مبلغ و مقدار و جنس و نسبت در سایه اقویا و ضعفا و کبار و صغار ملازم و مستند نموده از اجحاف و اختلاف که مؤلف

غاد و مبنای حکم قضا مضاء اقتران نماید بدان نوع بر جهان ارتصه و حکم علیه بشارت و بشارت انجاب مستطاب

قبله الاماجد و الاحرار حرز امان الانام عن الاشرار یعنی علاقه سعادت بار مرکز دایره فضل و قبله دار سعد سما سماحت و دکا

دره حلالت پیش فروده فر فضل و کمال ابسطاب طاعت و اقبال رکن رکین سلطنت عظمی حصن حصین حج لسد بنا جامع فنون

فضل و جلال مبسط فیوضات متناهیه الکمال الذی یشار کرمه کفیض ابا در ببعلی الاکناف و فضل فام عمامه کسبه العمر

فی الاقطار و الاطراف حاجی میرزا آقاسی عز نصرته الغفار و ذوالجاه و حشمت ارکان السلطنه تجدید مساعیه رفته جناب معظم
کمترین بنده درگاه معدلت بنیاد محمد حسن اشتینی راه برباقی بندگی و بستگی ثابت و سررشته قدویت و ارادت و اکتساب
حافظ مراتب حسن اخلاق و ارادت از تقدیم خدمت فرمحدود و جناب فدای التفات بر جمیع ممکنان مراج اظهار فرموده
بنده عقیدت سگال حکم قضا مثال را قلم وار سر بر خط اطاعت امتثال گذاشته و صاحب الغفرد و در جمیع حرکات همگنان برتری
قدرت منظور شد اقدام کاشانه امید آنست که با اقبال مصون از زوال شاهنشاهی اراده هر خطا و سهو برات ذات مصون از
توجه نیت خالص بکار رفته قاصر آمده و فواید دستگاه خلافت را شامل رحمت و نیک قلوب با جه … و عادل …
انداد … عبد از … حضرات عراق و … اند همین شناخت و عادل … را … حاصل کرده

بعد از تمهید توحید ذات احد بیهمتا و در نشر صفت شد و تقدیم تسلیم سالک مسالک … و آل او اولاد … عارف
سر و بخردی شد درگاه خلایق پناه گاه اهل حاکران قدویت آمیز جگر را با خاطر رسیده و آقا شاهوار چند از نخبه الدر گرانبها
منتخب مثنوی مولوی انتخاب و تاریخ حضور شاهنشاه اسلام پناه دین پرور خسرو جم جاه معدلت گستر شاه محمد معالی
اخلاق و ملک ممالک اقالیم آفاق ظل … پرور و کارهای شریعت احمد مختار سلطان اعظم اکرم محمد شاه قاجار
لازالت اعلام نصرته مرفوعه را دست آویز عرض چاکری ساخته انشاء الله تعالی منظور انظار قبول و موجب حصول … گردد مسئول

قصیده ایست احسن مقاصد از کتاب مثنوی در مدایح ممدوح … مطلع نجوم … قصیده اول

و جمال سپه الفراز دیوان دولت و اقبال قبله قبول مقبلان آفاق مجموعه محاسن اوصاف و اخلاق حضرت غضنفر
شوکت و شهریاری نضارت شجر بوستان سلاله بختیاری دکاه فره فطانت و دکاوت دارد درایت و …
ایلخان دریادست فلک دستگاه امیرزاده خسرو نژاد … خرگاه لازالت … مؤسس … اوصاف
وزین … الامر … انصاف

سفیر کلک باعث صریر در قطع مراحل دقت سال قلب شد حال پایان سوق و جهت سخن بذکر وقوع امر مصالحت
و مسالمت رفع خواهد گذشت و مواضعت فیما بین دولتین ابد پایه ایران و روس نموده ان داستان اکنون در حیز
تحریر و تقریر در آمده ،،

در فصل بهار که بهار دولت خسروی را افزود و خسرو سیارگان از ابر رنگ حال تحویل بود جاده کشان صبا و شمال بخت [illegible]
چمن را از خس و خار کینه جویان شتا پرداختند و تخت فیروزی گلبن آرای جلوس شاهنشاه گل در صحن بستان افراشتند
طرف چمن برنگ زر و زعفران باقیه و گلهای نوروزی از جوانب دمیدند و هر چند از چندان جهت و از چند جهت [illegible]
انظار بر صفای چمن بسیارت نمود هر هوا آب مراسی ازو جنبات اطوار شان تعلق [illegible] کرد و گلی [illegible] عواطف [illegible]
تغییر احوال آشنا و بیگانه بشی اقبال بگرانید رفع زلزال ارکان جهان [illegible] کاخ طبیعت انتشار از [illegible]
واجب شمرد تحت [illegible] احوال ابرار طور و اطوار [illegible] دولت با منظور توجه [illegible] زمان سلطنت [illegible]
که کتاب شان بسر قسم در سال آمده که [illegible] مصحف [illegible] صادق [illegible] زبان [illegible]
واله تحفه علی [illegible] اعراب حوال اعراف [illegible] قصص [illegible] رساله تواریخ عظیم
بیگانه و آوازه و [illegible] و طبایع بر روشنی [illegible]
الفت و شوکت بی نظیر [illegible] حافظ [illegible] مصلحت [illegible] جانب [illegible] خبر [illegible]

عمر

سعدی کاشف تقریر اگر پل ز دری اگر شیر جنگ بزدود صلح بهتر و جنگ از عرض عراضات [illegible]
و گذشتن تحایف و هدایای مصور بعرضه حضور رفت حکم قضا مظفر بعید نظاره که قرار کان [illegible] ایام [illegible]
و اعوام است مقرر داشت و جادوی بینش چون عرصه خیال مرکوز در سراپرده آسمان هلال [illegible] گردید تا هدایای
مزبور را ارکان نظم و آئین خویش ترتیب جمعی و هند و سکام عرض بطول [illegible] ملحوظ انظار [illegible] آثار و ارمغان
بعضی چون تعدد انواع تحایف و تنوع اجناس طرایف آن از دوبیت که بگرد [illegible] عرض [illegible]
و نفیس تر از آنکه در معرض شهود [illegible] بعضی [illegible] اختصار رود بی الحق ناظران ارباب البصر [illegible]
[illegible] آن عهد که مالک جهان [illegible] بتقدیم [illegible]
رسل و سفرا و ارسال تحف و هدایا میان پادشاهان [illegible] متداول [illegible]
[illegible] کشوری دیگر [illegible] طرایف [illegible] قرب [illegible]
[illegible] مالک هند و روم [illegible] بدایع و صنایع [illegible] اجناس لطایف بدایع [illegible]
و اقسام اقمشه دیبج و حریر [illegible] شاهنشاه [illegible] کشورگیر [illegible]
و الی آنها [illegible] منظور انظار ارباب بصیرت [illegible] از آنها [illegible]
[illegible] هفت ذرع و هشت ذرع تا پنج ذرع و چهار ذرع طول و عرض آنها [illegible]
[illegible] صورت [illegible] اعتبار [illegible] بود [illegible] عیون الناظرین [illegible]
[illegible] و البرق یخطف دیگر اقسام ظروف [illegible] مذهب مصور [illegible]

صفا و لطافت و حسن صنعت ظرافت در هیچ ظرف مانند عهد او اتفاق افتاد و در قصر زمان اشتهار نگرفته دیگر ظروف بسیار
چینیِ نفیس و شیشه‌های انتیک ملاحت زرین و سیمین همه رنگ و بقلم صنعت و صنع ورنگ رنگ دیگر جبهای مرصع الوان
مرصع و کمرهای مکلل بجواهر مقطع آراسته افسرهای و قرطیان همون افسرهای دیگر تیغها و طبل چهای غریب بسیار
اسلحه با قدر و بچه همه در غایت جوهر و جلا و مطرّز بجواهر و لآلی پربها دیگر انواع انگشترهای نگین نفیس در مکنون
و اقسام در و مروارید و یواقیت در اریکه گوهر بخشا قرین هر یک غیرت فزای خاتم جمشید و طره و مکنس خورشید دیگر
از منسوجات حلوه نا مجموعه منسوجات نفیسه فاخره و فواخر نفایس زرین تار و لطایف زر نقشهای بدایع لکار
و نفایس ممنوعات چینی و سایر تحایف نفیسه برای و تپس کانها نسخت من فضة صرف و در نیت
بدانیر مخاصه چنانکه از فرط لطافت نظارت طرح نظر هر یک در کارگاه نظر معذور و چند آنکه از تقا
و در حصر شمرات انواعش بر معدود حیثیت ما معذور می‌آید روزی که کاتب حروف و بنده در کارگاه معدلت او
برحسب خواهش امجد بسندی که مشرب صحف از رسم مراد و تا نام و نشان و با اظهار مزید آیات مکرومات
ثنا را ضمیمه دیگر تعارفات ساخته با آنکه اکثر اسباب نظم ایشان مضبوط و منظور بود و در رفع و وضع دیگر مکرمات
جمعی اتفاق داشتند و در شاهد و ملاحظه نمود و مختصار شعاع بصری خیمه بیرونی تعداد ساعات و حقیقت
پنج و چهار گشته اختصار را چون شاه عید سعید که طلوعش مطلع صبح امید و صباحش بر عدو صبح شب عید.
و در روزش همین روزگار صاحب دولتان با عیش رغیدند و چون خورشید تن بسان خورشید از بر و ادنی نمود و بر
افطار روزه داران مفتاح هلال شوال بهمین شاهیر شهرها شمشیر هلال آسای شهریار کشورگشا گشود نقضیت

وذیلهم

وز لفیسیام و فرق بشر مشیم الهلال بالعید فاد کو تا بر فروش بکوی که رقص رسان لعبت رقاصه به
خلخال آزورز خاقان جمشید حشم خسرو عیش فریدون چهر خجسته بار جلوس بر اورنگ تا ارقصر خورنق بودند
و سکام بالا و رنگ آسمان پایه رادان که بفرهای فرقدسا پایه و فراز فرقد اعتلاء اعلوا السریر متوجا
ثنی الثریا انتهی فوائده حمار الدست بیدها جلوسه الاین بینها و بینه الاسیر بیچ پی اتقا بید یا بلسیار وفیا
السریر ذات فوائد بفاد جلسه علی اعلی مقام الرفعة و الرفعة اعلت اعلاها باعلام اقامته علی سریر الدور
جلس و قام لدی امره علی امرقدر عهد رعهد الملک عنده کعبه صادق فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر سمّا سنة
النسیم و نام باسمه حسن الباس و اقتدیه فابتدارق التجبر و حاب من عن بابه کثر جار غنید حامد یو سادة
السود و ساعدت دسعود الستار بالسعادة سعد مساعد السعود و لک السعود و سعدت بسعود و سوا عد الو
اقبال الاقبال بقبیل سنده شده بسنیه الثریا فقد الاقبال و استقبل الاقبال بحدثه العلیه التی کانت شخره
للاقبال فتوج بالعلیا فوق سریره و حاز فتوح الدهر فوق سریره اعاظم امرای انجاه و دانشوران عظمای حساد
روی سه گرد کان سپاه و سرداران سپاه نصرت همراه جمهور حکام و ولات و کارآگهان کفات ولایات عموم چهاده
مالک و اعیان حشم ممالک نیز با امراد حشار اصحاب حضور در این ابرام در سلک نظام سلام منتظم آمدند و با الزام رخصت
بار در بارگاه سعادت هزدوم تعظیم صفوف بندگی را فشرم جبهه شادی و بیشگاه بارگاه جلال به هم رو بطه از نقاع فضل
مطرح آفتاب نظار خسرو بیهمال بود و معارف منتجبه و اعیان تشکرات متفرقه از شکیبان بسالت پیشه شیر شکار و لطائف خزانی
حرارت تا شرف در صف و در صف جیاد و در صفهای بار و باشند و علامات هزار جات و صد جات هر دسته اهل علم شانی

مخصوص از هر جانب افراشتند و در این صفوف که مخفوف بود بصفوف نظام توپخانه زنبورک انتظام استقرار
یافته شمهری برین عراده توپ جلو همه تندر خروش قیر تن همه آتش فشان ثعبان دم با هر عراده توپ
دو عراده قورخانه مقارن و مرادف و سی نفر عمله زرین حمایل جلوداران یل یل هر یک بشیری مقانب بصادات
بر سر هر یک توپ علم مقیش باشته مرصع منصوب و چهارصد شتر زنبورک اژدها نفس هم با اثاثه تضمین اسباب
مرغوب هر یک را و برق حمیص طراز فراز و عاملی قنداران زرین کلاه و سیم طراز حادی این انجمن انجم افواج
و محیط این دریای آسمان امواج توپخانه دریا خروش جوش خروش گوش خروش عرش بشارت اقبال و نفیر اش
نفیر ملک میامن دولت بیزوال در آن روز طرب اندوز جمیع مطربان ناهید نظیر سرسیاه و لعبتان طوبا به تشت قلق (?)
مغنیان کیمیا چنگ باره نهاده و خنیاگران سرکش آهنگ رشک انشاد و کم فیهم من ملیح الوجه کجهم
بانشاط و مزید سرور و فزونی نشاط بزم حضور را اسباب مجمع طرب را در پیشگاه ایوان سلطنت جامع آمدند و بتحریک اوتار
اطراب نوازنده رنات مثانی و مثالث مزامیر تاسعه اوقات استماع اصوات باصره اطیح شعاع
صورت بکمال وشت آواز سیلاب خوش صدا و صدای سازهای طرب افزا شنید و تهیه قات موزون قران
و جلوه رقاصان زرک میان ... و هیچ آنکه مدارک را حواس حواس را لذت احساس بود و غریو نقاره خانه قیامت آثار
و غریدن توپ رعد آسا و زنبورک مهیب غرش محمدی کبیر و سیمان بند بانی راستی کشتی صاعقه بود ما رو روی مرکز گشته
باران فرشته دهشتی ناهید جون فرشته بقصور عدن رسید و از آنکه درجه گاه وش کباب و جگر آن دید نظاره
مایه استعجاب شده هزار و چهارصد نفر فیل فلک اندام سحاب تگ مجره خرطوم خورشید رنگ فیول کالجبال الراسیات

بعلمهای

با علمهای زرتار و اثاث بیشمار در پیشگاه حضور بار داشتند و از نمود جهان زده با شمشیرها و گوهرهای رخشنده ——
کوههای بسیار بیکران داشتند و تمامی پیشکش ولایت ملک سند در بارگاه بوده مستعجب موکب منصور بود و فوج آن از دربار
حضور بارگاه یافته پیشکشهای مصحوب ایشان را بنظر مبارک معروض و بپیشگاه قبول افتاد هم روز فیش عرایض نعداد
برای امیر و همراهان در دهنا جنب قصر همایون جا ... و از آن پیش آنها را از نشاه بارگاه سلطنت و تماشای
جشن عید بهیت مبالغه اعتبار و استشاط چون آمد امیر را با دو نفر مشاورین او باحضار مجلس و شرف مکالمت از بین
امتحان عز امتیاز افزودند و بمقتضای مراسم مهمان نوازی تفقدات و توجهات شایسته درباره او مبذول افتاد چون
هنگام انجام بزم سلام و انقضای روز دیوان عام رسید فضلا امال خاص و عام با چند نفر از خواص مقتربان حضرت را لوحی
دیوان اسبابرو بسعادت ادب بسم و بار رعایت فرمودند و بعد از وقت ... صنایع و مشاهده جشن بدایع نظر مستحسان
و قید مزید محاسن افزودند و حکم قضا ... تقریر یافت ... و مرتب ... بر قرار باشد و همه روز
عموما اعیان ارود ارتش غیر خدمتبار روز دیگر امیر ... و برای شاهزادگان عظام و هیئت ... مدد و اعیان
حضرت گروه مقام همراه ... چون نوروز یک و سه روز ... مصاحب اولیای دولت ابد نشان و تمهید ضیافتهای
ملوکانه ایشان تطییب خاطر و تطیب باغ و چون هم از اطلاع جشن و ارباب طرب بجشن فرخ نمود امیر شاد گشته
و در بزم همایون شاهنشاه هند اورنگ آهنگ عرض در پرده راستی ... که سازهای انشا نواهای و نکته ... حسن
قانون مضارب شان ضرب المثل مغنیان بکش نوا و امیر را انخفیر ... و مجمع سرود ... نو ازوی
نیاز آمدند و در شب عید نقاب ازچهره تعبیت مبارک ...

از نوروزی برای بار عام هفته مقرر فرمودند و هم تالار قصر سپهر چون طوبی شاه نازنان قصر سپانانه آسمان افزود و بار

بهمان نظم و طرز روز عید از کوچک و بزرگ حجاز و عراق مخالف و مؤالف قطار اوفق دریا با آسمان روان همین بیت

عشرت و خرم و شادی اسباب بزم و رزم آمده و در هر شب جمعه درودی وار هر گوشه نغمه سرودی ساز بود و لادوای کرنا

و نای و آهنگ زیب و تنگ در گنبد گردون غلغله آواز مطربان و نغمه خوش نغمان هر جهت مرغزار عطا الله

فرجعوا فوق از دوس کالیلاس الشعر نبات امری جلبهای رنگین در پیشگاه بارگاه سلیمانی آثار هیوت

مسیح ظاهر ساختند و طرح بزم رنگ وضع ابراهیم انداختند و از آن زمین بهر یک ماه و نفر همراهان بار و کرد و جشن سپهری

بار یافته مورد کمال لطف آمدند و برای تماشای آتش بازی تا شام مأمور توقف هنگام شام چون چرخ آتشبار چنانچه

هر دار کوشه بام سپهر در خاک پنهان نمود گلهای آتشین کوکب برق کو اعتبار تاب چتر افشان بر گشود

یکبار از هر طرف زبانه آتش چون آتش بانیز بالا بود و از هر سو آثار ساحره از ساحری ثریا بار جانب

کشمیر بهشت آن دشت بیابان در پا شد و جوش همه آتش گلشنی گلهای آتشین جلوه جان افروز کش خیابان در

خیابان درختان ناری چنار بفلک بکشید و کوه برکوه امواج و خانه و گردا برگ کرد شعله هر ماهتاب

پرتو آفتاب را قطاب زمین مرا انداخت و کانه هر سبزی قوسی از یک ذره و فلک طوس مرتسم می‌ساخت از رنگ

قلعه‌های زرنگار سیمین اشک حیرت از چشم کوکب بچکید و از غیرت بیان قلعه‌های نازنین قلعه سپهر برین بام مجید

حیف را از تاب آتشبازی خندان چون شراب بکار رفته بود و هم از تصور اشکال جشن در اشکال و نظارت

انواع خوش اگرچه با حال مقالت کسانیکه از اهل سیاحت و بسیاری تتبع اوضاع و قوانین هر ملک حاضر بودند بوده

تقریر کردند که تا کنون در هیچ یک از بلاد و ممالک نزدیک و دور بدین نمط آتشبازی مشهود و منظور ایشان نشده و با جمله

بعد از انقضای مجالس عشرت از سرکار فیض آثار حاتم همتا بارباب جوائز و عطایا بر روی اهمیت و عیش همراهان جشن منظمین

و ایتام خود کرده است پانزده نفر معدود بوده باره هر یک بقدر پایه و مرتبه بخلاع فاخره و انعامات و افر چنانکه

شایسته خسروی چنین بار بهره و روسا افراز آمدند و اعیان آنها بنشانهای مرصع بمهر ایشان و نشان عاطفت

پادشاهانست ممتاز اختصاص یافتند و جواب نامه مصحوب و فرامین ایشان بر اکثر شمویان بسند و در کارگاه مرقوم

گردید از آنها و طغرا نامه خلق خانه که از جانب مقر رات حرم خلافت پرده کیان سرادق امپراطوری بمنت رقم نامه داده

در انجام شده

تا پرده کیان حریم گلزار را از روایح فوایح بهار بهار طراوت شاید و مریم گلبن را نفحات نسیم روح بخش مسیحا غنچه بدامان آید

دامان پرده بهجت و گلبن دولت نخل جلالت ثمر بوستان برین بدین مالک پرتو آسمان مکین حضرت همایون بلقیس زمان دولت

مبارک برج دری درایت صدف گوهر سلطنت عظمی گنج گوهر بهین خلافت کبری آفتاب فلک در سپهر عدل

بکر دولت را نشه تایید مریم مهد جلالت و احتشام خجسته خواهر خورشید بعهد الاحتشام موسسه اساس آرایش

هموم و تعرض سهم عموم محفوظ و مصون باد بعد از نگارش شرح ذره و گذارش داستان و لابرای فرح و اعلام

مبادره و چون چمن موالفت را بقای خضارت از رشحات سحاب مراد و ابشار صحن گلشن محبت را ترو طراوت

از اجرا زلال مراسلات گهربار آیات واجب است و منت خدای را چمن محبت و گلشن دولت علیه و گلشن مودت

و یگانگی و شوکت کبری از غبار و خس و خاشاک بیگانگی پیراسته و گلهای رنگارنگ وشی و نگار آراسته است

همواره شاخسار حیات محبت صدهزار اشکفه شکوفه الفت جدید بهجتی تازه فزاید و پیوسته با اهتزاز نسیم مراد رشحات
حادث غنچه از گلبن فریم گشاید دراینوقت که اهمی معلوم شد [illegible] الفت نامه خلت ختام را مفتاح ابواب
مراسلات و مقدمه کتاب مکاتبات ساخته مبادرت رفت

•

تا باران حریم چمن را در هر بهار چهره ازرنگ ریاحین پرنگار [illegible] و انجمن آرای [illegible] گلزار پروای [illegible]
اسحار حریم گلشن ولا و انجمن چمن [illegible] باری [illegible] فرخنده و بزم [illegible] ریاحین [illegible] سلطنت
شایسته و شاخ صدر خلافت کبری زیور [illegible] فرمانروایی مخزن اصداف شوکت و دارایی [illegible]
واحتشام غنچه خاطر خورشید چهره والامقام عطرآمیز گلهای جام [illegible] جام مرام باد بعد از گلدسته بندی
گلهای دعا [illegible] مدعا [illegible] شکسته [illegible] نامه [illegible]
ورود بهجت مورد و مصحف خاطر را عطرآگین [illegible] فرح [illegible] آن [illegible]
واز [illegible] نگهت [illegible] گلشن [illegible] گلهای [illegible] آراسته و گلهای [illegible] از غبار [illegible]
بود [illegible] آئینه [illegible] خاطر [illegible] ساخته [illegible]
ظهور آرایش [illegible] زیور [illegible] برآمد و شهود [illegible] شاهد [illegible]
باعث حصول [illegible] مدعا [illegible] اشکر [illegible] جهت وحدت [illegible] اخلاص [illegible]
ومکاتبت [illegible] رشته انتظام [illegible] پیوسته [illegible]

اکر

اگرچه ظاهراً بر وسائط ملاقات در میان نیست و لا بد پرده اسباب بمصافات [illegible] میان داریم و اگر صحبت صوری
مرهون [illegible] حقیقی مرهون [illegible] مؤالفت میسازیم امید که مبانی این مؤالفت پاینده و مدار اسباب موافقت
فزاینده باد دراینوقت [illegible] رخصت انصراف بود نگارش این نامه مودت ختامه لازم نمود در رسم مصافات
مقتضی آنست که همواره بگلهای [illegible] مکاتبات چمن [illegible] را آب [illegible] و ابواب مهمات [illegible]
فتح [illegible] خاطر [illegible] آید [illegible] ایام عصمت و عظمت مستدام باد بعد از آنکه [illegible] همراهان
از [illegible] جوایز و صلات سلطانه [illegible] عوارف و خلاع خاقانه [illegible] خلع کاوو [illegible] و [illegible]
بهره [illegible] آمده و هم باشارت [illegible] هر یک [illegible] دولت [illegible] نفایس اجناس و طرایف
طریق شایسته مسلوک داشتند روز چهارشنبه بیست و ششم شهر شوال [illegible] اشتغال در [illegible] کرده [illegible]
سؤال [illegible] و [illegible] اول [illegible] افتاده [illegible] تغیر وضع [illegible] بعد از وصول
آنها بمجلس اقدس [illegible] سایه همایون [illegible] شاهنشاهی [illegible] مجموعه [illegible] حضور آورده [illegible]
[illegible] مهر عالمتاب [illegible] آتش [illegible] عطایش [illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] عطاف [illegible] ایشان [illegible] تجدید یافته رخصت انصراف فرموده [illegible] ایشان [illegible]
وداع [illegible] خلاف [illegible] ریخت [illegible] آستان [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] مراآخر [illegible] آسمان [illegible] آستان [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] عالم [illegible] از [illegible] کرده [illegible] بر [illegible]

بیست و نهم شهر مزبور از چمن سلطانیه نهضت معاودت نموده روز دیگر در قزوین دار السلطنه چند توقف پانزدهم
ذی القعدة الحرام در ساعتی سعادت پیوند که از کواکب در خلال مطالع دار السلطنه طهران را بورود شرف
رشک افزای روضهٔ رضوان آمد و ایام مسافرت شد ترقیم این دو کرچیا پایان والحمد لله علی ... الامین ولد السلطان

ای قصر رفیع آسمان فرش	بر روی زمین نمونهٔ عرش	عرشی تو و بر زمین مکانت
محراب فلک کمین بساطت	آرامگه شه جهانی	در قدر نظیر آسمانی
آراسته قصری از بهشتی	نه قصر بهشت از تو خوشتر	تابان مهر و مه قامت
در رنگ ز خشتهات رتبت	زین چشمهٔ آب خوشگوارت	از کوثر و سلسبیل غارت
آوازه گرفته طراوت آرد	گیتی ز عمارت تو سر روز	حوران ز بهشت سر برآرند
سوی تو نهان نظره کارند	زآئینهٔ تمام تن صفائی	وز پیکر شه جهان نمائی
گردنه و عکس شاه مدت	زین روی شرفت بر سپهر است	زافروخته لعل و در و یاقوت
تابنده ستاره بهر سوت	اما ز زوال چو رسته	با زهره مهی قرین نشسته
تا زهره و ماه هم قرانست	تا چرخ مدار اختران است	باد برشه جهان خجسته
وز آفت حادثات رسته	در صدر تو شهریار راجی	شاهان بر تست مرحبا سر

ابزی

زهی خجسته بناء و مبارک بنا و مبارک عمارت خجسته بنیاد التی لم یخلق مثلها فی البلاد و کوکب فرازنده سپهر رفعت
بیکر چون سپهر با همه بی طرز افراز سکر مهر یافته و مهدیت از غایت اعتلا پایه رای پای سپهر عالی
که معمار همتش بکعب خشت خجسته و فیروزی طرح نهاد بخت و مهندس قدرتش بر آن تسویه بنیان قویم میزان تقسیم
خطوط و قبه و دف گنجه آیینه های جهان نمایش از همایون پیکر شاه جهان نماینده و جوهر جان است و مناظر
خلد آسایش مناظره آن منظر سپهر آسایش جهان هنگام جلوس خسرو خورشید افسر مشرق طلوع آفتاب است
و از عکس طلعت خورشید مثال شهریاری به درجه نگری مطلع آفتاب عالمتاب تا از رحمت قصر بهشت آیین
انجام یافته بهشت برین از نظر رضوان افتاده و قصور بهشتش برای نظاره مناظره قصور دیده حیرت از
هر گشاده صفای صفه بارش بر مجلس رحب ایوان بهشت گذشته و قواعد فردوسش در فضای صحن فرا
فرش فیروزه رنگ افراشته پایه صفه صفا از سواد سپهر نهاده و نقش منقش انوار نهایت و سپهر صفا بها
ابنیه پایه مهرات جلالش بسی بها و چنیا از شمسه مشرق و نقش دایره شمس نقطه انبساط نمود و از منبطقات
رواق گردون مساوقش مقرنس آسمان قطعه لاجورد گردد او قبله نیکبا وقوم قبله عالم او کعبه نیک
از صور کعبه احرار چون قبله نمازش همه اهل جهان فرض چون کعبه سجده‌گاهش همه سر نهاده ار در همین
همین بس که بامر شاهنشاه جهان پناه جهانبان طراز افسر و زینت گاه خسرو خورشید تخت فلک بارگاه بانی ظل
هم فرازنده رایات وارث دارای ممالک کشورگشا خدیو خردمند خاقان جم حشم ملک ملک آرای کوکب حشم
مطرح اشعهٔ آفتاب جلال مطرح انظار الطاف خداوند ذوالجلال   فبدا اقبال شاه آسمان در بارگیوان در

که کاخ همتش برتر شد از کاخ کیوانی | شهنشاهی که باشد در گه بخشش ال و تیمر
یکی چون بحر عمان و یکی چون ابر نیسانی | بعهدش جمع شد اسباب عیش و خرمی زانسان
بجز در کاکل خوبان نپسندد کس پریشانی | بامیدی که شاید جبهه بر درگاه او سایم
شود هر صبحدم طالع ز مشرق مهر نورانی | عمارت ربع الارض شد آیم

معموره الاطراف و الارجا | فصلت ایادی بره علی الوری فیضا کفیض المزن اذ کفا آر
عمود العداله و عماد الدین غوث الاسلام و غیاث المسلمین السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان
فتحعلیشاه قاجار لازالت سبائب دولته مرصوصه بارکان الدوام و اطناب ظلال عداله ممدوده علی الایام
الی یوم القیام همت اتمام یافته و قباب همت اوج چون خسرو کامکار بانجام آن پرتو التفات یافته

تعالی الله چه زیبا قصر و دلکش خانه گزینی | آرم بوستان سبز و خوش خلد زیبا
فزون از قصر رضوان است در زیبائی و زیب | اگر رضوان کند بنیاد درش آیین دربانی
زهی عالی بنا که از علو شان زنده ام | رواقش بر رواق چرخ اعظم لاف همشانی
فزون بس منظرش بر منظر چرخ آمد از رفعت | کواکب یک نظرگاهی دیگر رفعت بانی
ز رنگ لعل بیجا خشتهای صحن او شب | چه خونها رفته بس که در دل لعل بدخشانی
میانش حوض آب روان چنی که از خوبی | سزد سلسال اگر نامش نهی یا کوثرش خوانی
اگر بر من زبان بخشش پیش دعا گویم | بود تا آسمان باد این بنا با عزت بانی

افروز

افتاب ذات همایون پادشاه جهان پناه شرف است | وا ز طلعت شهزادگان جهان آرا مطلع اختران دیگر
از هر طرف | در آن بزم طرب فضا نشئه راح رحمت سلطانی شمیم ریاح رافت خاقانی شرف تشریف
همایون پادشاهی بسط عوارف جهانی ملتقی کبر و الشراب و برد الشباب | و ظل الامان و نیل الامانی
در آن فضای بهجت افزا قسیم ریاح روح پرور تبسم بتان پری پیکر سجع موزون خوانندگان صاف صهبای ارغوانی
کانها نسیم الصبا و زمان الصبی و ربیع القیان و صفو الدنان اللهم خلد ملک بانیه و شید ارکان مبانیه

سبب تعمیر این دار کرامت بنیان و مرمت این بقعه فلک رواق که مدفن فرزند دلبند سنا و خلاصه الاطهار
و فرزند زاده رسول خجسته اخلاق امامزاده واجب الاحترام ابو الحسن علی بن جعفر ابن الامام الهمام موسی
الکاظم علی روحه و روح اجداده و آبائه و اولاده رایح التحیه و السلام است آنکه پادشاه دین پرور
حق شناس خسرو خورشید سریر فلک کی معمار معموره جهان باسط بساط امن و امان آفتاب اوج خلافت
و اقتدار سایه آفتاب پرور و کار السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان فتحعلیشاه قاجار لازال
زمان دولته متصلا بالابد را اتفاق شرف عبور بدین سرزمین افتاده برای ادای زیارت روضه مقدسه
خداوند بینیاز بدین بقعه سعادت بنا نزول و بعد از ادای مراسم عبادت تا قیام مقدمه انعام و اتمام بقعه معمود
غلامان آستان و خاص و عام بقدیم سجده قیام و در حین مراقبت چون انجم و تشنه از جهد لاتاخذه سنه و لا
نوم در معنی الهام جسته بود نده و اکر نقشه این امامزاده بعینه بحون وضعات ابدا و ظاهرش جلوه ادلیهم

سبب تغییر یابد باعث فیوضات کامله بجهة دولت قاهره خواهد بود در آینه مخیله خاطر آفتاب نظیر شاه بمطلب جنس [illegible]
می‌آید و شاید احدی از نیکاران خدمت حضور بعرض مبادرت نموده شد بعد از تحقیق تعلیم میکرد و از نهایت
و از خارج کمی اقدام بعرض نشود و بموجب اراده این مهم تصمیم جهت این افتاده هم در آنکه برای امتحان طبیبان
خاطر ضمیر بحر نظیر میگذرد و چنانچه تا روز دیگر خبر مهمی معهود حسب قبلهای برای هدف معروض افتاده حالات ایشان [illegible]
مقرون [illegible] قرین خواهد شد و حتما بعد از این نقطه حکم خواهد رفت از اتفاقات در اول صبح روز دیگر [illegible]
منظر معروض مقربان درگاه آسمان مقر آمده حکم اقدس بقرار امضا مقرون شد به بسته کاران [illegible] و متعلقان
وقوف داده فی تقدیم این مهم مامور و متوجه منظور معروض گردیده برآثار خبری و از این جهت [illegible]
عرصه جهان است این یک ضمیر آمده انجام [illegible] سعادت شامل [illegible] وکان ذلک فی شهر
سنة ثمان و عشرین و ثلثمائة بعد الالف من الهجرة المقدسة النبویة [illegible] آلاف الثناء والتحیة

صاحبقرانی سکندری و فتح ابواب نصرت نافذه رس عرصه فیروزی و فرخی قاآن سکندر مکان
معظم خاقان سلیمان نگین جمشید حشم سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین حافظ ما و الایمان
کاسر جیوش البغی و الطغیان السلطان محمود خان ابن السلطان عبد الحمید خان لا زال باب دولته ملجأ للانام
و سیف سطوته ست اهل الکفر و الاسلام و اشه نگاشته لوح کمین میکرد و که سنگ مرحو مو الیان اینظرف ا
کلش خاطر هستر از نسیم افضال و نامه اجلال که بهار قلب و ترشح ابطار التفات از سحاب جنس الحواب
غایت تربیت طبع صداقت شعار سحب بر آن داد و خطه بوستان اشکال بفر تاوین نوخجسته نهال مصوب
عالیجناب سیادت نصاب فضایل شعار باره نشه رزم الیه شیر واقف موز آگاهی سلاله دودمان سیادت جمع
اسباب جلالت بصیر با نظر دقیقه یاب و النجه و المفاخر و الآداب سید عبد الوهاب ضیا افندی لحم و صول
و تزئین بخش خاطر مرالفت موصول گردیده نامه درج بر درخشان لالی آثار بدایع و برج مجمع سعود صنوف بدیع
جواهر الفاظ از رشیقه و اسقه حقه البلاغه لالی حروف الوثیقه و شاح صدر الفصاحه مبانی ملاحظه کاه بیان
مرصوص و لالی بحجه بالنصوص الوضیح مخصوص که تا بی ان ابیات سیر مثنوی لفظ بدین حسن عن مجرب است و کاه
ستادن باکار المیثاق و عهد و احبان لفظه لهن کما رعنا خراش عبارتش را پیرایه موانقت رابجه
و عذرا اعذار الفاظ گهرنثار نگارش از حسن نتایج معاملات زیور اگر چه بفضل الله الملک الاکبر در عالم قرار نشد
این دولت ابد مدت از خرمی و خارپیکار و اختلاف تکاپیر رسته و هم برور از شه اوقات تکلفات زنگار
بیگانگی با ائتلاف آراسته آمده ارکان قوائم کاخ موالات قوایم را استحکام تام است و در بیان احاطه مواطین
عیتینین اظهار لاکلام ولکن از اینجا پیش مراودت مکاتبات در آن بتازه خضارت چنان و استحکام حدا
یافته که ازین پس صرصر مخالفت از ساحتان دستروار یته افکار اضداد بنیاد این را اشتی نخواهد

وان شاء الله المبین بموافقت معاودت چاپچین اعادی دولتین مقهور و موالیان و موالیان حضرتین محسود مخالفان خواهند گردید امی

عالیجناب سفیر مشار الیه نیز در ادای رسوم سفارت اجرای قواعد رسالت ابلاغ ودایع موافقت اعلام معالم موالات

اعلام اجتهاد او فرو نگذاشته و دقیقه از دقایق حکمت و مصلحت اهمال و متروک نداشته بسر رشته اندیشه صواب جلوه

مصالح مملکتین کرده و بدستیاری تجربیات صائب ابواب ملاحم و التیام بین الشوکتین او بهترین وجه فراهم آورده از

از آداب سفارت آگاهی کامل و در انجمن خواص او در آن دولت عظمی وثوقی تمام حاصل است چون از راه دور آمده از

دولت جاوید بنیاد بعضی مرور کیفیه توقف از مملکت ناموربود عالیجاه مشار الیه از این جانب مامور و مقرر رسوم معطوفات آن

مفصل صداقت فرستادیم مطلوب که بعد تجدید ارکان کیش مراتب است که پیوسته مفتوح ابواب فتح ابواب مراسلات

آینده و بشارت مهام خیریه امری و هرچه موالیان این دولت ظاهر آیت گشاینده ابواب فتوحات در حصول مرام

باقی ایام جاودانی دولت ابد پیوند ابد قرار شوکت و کامکاری بستگان فرمان او در تب العالی بالجود فی تتمه شهر شعبان

المعظم ۱۲۳۸ در دارالسلطنه تبریز نوشته شد و عریضه که بحضور مبارک اعلی حضرت پادشاهی والاشأن ارسال داشته ام

والاحضرت سامی رتبت الا ابت پناه و گرامی حضرت مشتری سعادت سلطنت پسند جاه سعید چند پسند شهریاری ابقاه بوده

و لست تاجداری خلاصه خاندان شوکت اقتدار شهریار ناموار سعادت شعار و ناموس اجلال الله تعالی بقاءه آمال ملک و حبل اولوا

غیر از آن آواده را آثار فتوحات سرمدی روشن تر و روشنی بستان اجلال مقابله مقدرات چنین گشاینده ابواب اقبال و پایدار

سعادت آثار المکشوف باد که بشرط طلوع صبح محبت بر پیرو دو ابتهاجات و بنیاد ساختن صداقت ذوات آیت انکشاف

خانه خلعت علامات الایجاد نامه بشرف سعادت مخصوص در همایون محفل شهود مشهود و الفاظ محبت و ولا و مضامین عطوفت

انتها آیات نشئه معلوم رای مهر ضیا آمد و در آنکه حاوی شرایط موالات و مکنون مودت و ارشادت حمل آمیخته

وجود مسعود موجب کمال خرمی و خوشوقتی گشته اشاره که به اظهار رجحان ارکان اقتدار و تحلف خلیف عهد و در کار رفته بود

حالت خط طراز با عث آمد و لی دولت مملکت مصر را ابنیه ملکه ملکات کمال آگاه و جز این خط جزیرت از معالم اخبار معلوم

رای اصابت آیت که از فساد آوازه کان فرودی نشت که بارقاعدش حظوط و اقبالش با کمال شعف و مسعودیش

مشمول نظر ولا و رحمتش مقرون محبتی و در فرائش تبرک پیش و کالشمس را از نقص نصیبی نیز آفتاب عالم تاب افراخ

حصول معرفت کمال از شروع در جناب غایت ظهور انضمامات غایت ضیاء آن اشعت موجود ضیغم چنین خیمه آن از زوال

کسوف کسوف سحاب حجاب چهره پرتو بها و نقاب عارض ید و حاوی کار پیرارکان ار تقاء و خافض اعلام عیت آن تو با

جهان فروز روز بروز و ماه بماه و گاه و گاه تمامی پرتو بلندی قدر و منزلت ضیا و قربت بیضا از قید محاق نقص

اشراق و فضل خسف و کشف کلف وارث سهام ملال و بهیم صدمات غفلت گرانمایگان از پایدار پستی و بلندی زوال آنکه

و قرانش ثبت و شدید یکباره از این جهت بنده اعتبار بود وقت به سبب زیارت و نیز معلوم است که صدور شمع از شأن نزول

نزول حوادث محسوس او واجب جمع اعواز سعادت از این مقرر قسم بخت بیدار مشاعب مصاحبت است اگرچه بظاهر در تصور کرد

صورت که هیچ کس روی نمود لیکن است بمعنی دارز آنکه کامل حاصل آمده و چنانچه در نظر صورت نگران چشم آنرا ظاهر

خاطر پوشیده از ارباب حقیقت از حرمین غایت پروردگار و مدار و ایشان محجوب بوده و هم از خفایای الطاف ایزدی

لطایف خفیه از آن تجدید نوبت حشام و تجرید سیف انتقام و ترتیب اسباب اقتدار و تمهید مصالح بظهور المحضرت زرقیب

انتظار است و القای خوف بسم تحلیل فیه الابصار ایکه سایق تقبیل انسیاق تأسیس شوق طلب حصول

احرام حرمین الشریفین عظم از علم الشرف فرموده اعلام حسبه از این ساحت از مقابات اوقات که غایت شرف است

خاطر ما را صفای بسیار افزوده در مروه محبت دوای نشان کمتری را با شعار تحسین جلوه داده و تخفیف زوال از زایل لازم و اشتراک

در مقام بسلامت عظمی و موقف عرفات کبری متقی و را شف عرفات تعارف و سعی طواف نقد خلوص که بتکمیل استقبال

و ما در حضور بهجت تباشیر او یشیم و هم در طرف فرمان همایون فال از نزم سلطنت شهریاری و رشحه سیراب عزت شأن جلال

فرزند ارجمند مسعود چنگیز میرزا والی مملکت خراسان ... که [illegible]
که در ایام ... [illegible]
متعلق به حضرت ... [illegible]
... [illegible]

جواب نامه حیدر شاه پادشاه ترکستان

فرزند ... مشکوة شوکت تاجداری ... سلاطین ... [illegible]
... [illegible]
المصطفویه ... [illegible]
که در زمانی ... [illegible]
سعادت اقبال ... [illegible]
دوستی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

حضور ... [illegible]
مکاتبات ... ایام سلطنت ... [illegible] **نامه با اسم**

به پادشاه انگلستان

کلک ... [illegible]
نامه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
این کلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

در رو کردن ولایات متصرفی او روسیه بعد از وصول مکاتیب این دولت به پطربورغ نموده است [illegible]
این معاهدات مصلحت وقت [illegible] قرار مصالحه دانسته بانجام مقرون [illegible] بمقتضای نهایت صداقت [illegible]
علیه انگلیس منظور چنین بود که [illegible] عساکر روسیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جواب نامهٔ [illegible] امپراطور روس در خصوص فتوحات [illegible]

[illegible] از جانب خاقان [illegible]

[illegible]

وابتهاج ضمیر [illegible] گشت [illegible] مرابت [illegible] قواعد مؤالفت و موالات [illegible]
[illegible]
[illegible] از جانب این دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جواب نامهٔ پادشاه ماوراء النهر [illegible] بهادر خان

[illegible] دولت [illegible] مبارک [illegible]
[illegible]
[illegible] مقام سلطنت [illegible] بهادر خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سعادت مسطور روز رجب معظم ... مشاهدت معاینت کشود سفیر مشار الیه نیز در موقف حضور ادای آداب کرده

و یکتا دلی و خصوصی کامل پرداخت تقریر وفاق و رسوخ آداب ابلاغ اتحاد ... یگانگی ... حصول

اطلاع از مناظم خاطر آن سلطنت بکمال وجوه جامعه اسلام و التیام غایت مطلوب از مسرت شادی خاطر ...

افزوده شود مراسم الفت و مصافات از جانب سلطنت ثابت با اقتضای سوابق عهود و موالات تشیید ارکان وحدت

مواصلت و چون مشار الیه را عزیمت معاودت ... حضرت ... اعلام ... مراتب ...

دوستی ... مکنونات محبت ... ایلچی مشار الیه ... حصول ... در بزم حضور ... تفصیل مشهود خواهد ...

و مبانی ... فضای مرادات از جانبین ... خواهد ... مراسم وداد و ... ضوابط اتحاد ...

بهتر که گاه و بیگاه ... مکاتبات ... ابواب ... مهمات ... دوام سلطنت ...

نامه‌ای ... منسوب ... اعلی حضرت ... خان ... در سنه

آغاز سخن ... ستایش پادشاهی ... [illegible] ... اتصال قلوب ...

افزاید ... ممالک ... از وفاق ... گلشن جهان ... اتفاق ... از غبار ...

پرداخته ... اختلاف ... قوت ... صورت ... چنان ... روح و جسم ...

اختلاط چنان ... وجود ... سلطنت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و از کامکاری ... [illegible]

از

نوبت یگانگی ... ولت شام ... مفتاح ... مفتوح باب مراودت

صوری ... از آنجا که ... ظاهر ... صوری ...

که ... اوصاف ... اخلاق ... اوصاف ... اهجت ...

آمد ... سلسله ...

... [illegible]

در ... [illegible]

خواهد ... ارتباط قلوب از جانب آن ... کامکار ... آداب ...

و گاه و بیگاه ارسال ... مراودت ... [illegible]

نامه‌ای ... در ... ۱۲۲۸

آغاز سخن ... ستایش و سپاس خداوندگاری ... آغاز و انجام ...

و خود ... انجام و آغاز ... [illegible]

در ... [illegible]

ایشان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان البرین و خاقان

البحرین ... [illegible] ... اسلام ...

سلطان ... [illegible]

که ... [illegible]

صحیفتین آیات مناسبت نامهٔ علوم اتحاد و شوکت مبین پیوسته و ساحت فسیح المساحت مملکتین مقتضی کمال اتحاد
امن معاشر مؤسسین دربار معدلت اساس سلطنتین بافزایش غایت داد و سلامت بخش فرق عالمین امن خاطر ساحت اوداران
طرفین همیشه از آلایش غبار رنگ اغیار پاک و بزینت اتفاق و اتصال کجهتان جانبین پیوسته فروغ فزا و تابناک خبر مخالفت چرخ
مرفوع و صیت مؤالفت حضرتین بسامع جهانیان امتزاج دیده اهل بصیرت از مرآت مصفای احوال این دو دولت
بزلال الحاد و صفوت مؤالفت مشاهده نموده گوش ارباب هوش از نوای الفت و یکتایی آستان جانبین آگاه آزاد
مخالفین شرزاده حمد و سپاس و منت بیحد پروردگار خلق و خداوند کبریا را که اکنون بیکرشمه جمهور قدیم را
از تجدید معاهدت جدیده پیرایه نو در بر دوستی و دوستی و شیرازه مواثیق بقا تمهید و ترقی تازه ساز کی بخشیده
قلب زبرجوال خیال مخالفین جد بنفسانی و میان سرحدداران طرفین بر جانب آب شد ارک صحابه وفاق فرو نشسته
و چنانچه باره هللایه از نیران مفسدت مفسدین فیمابین تخفیف و تمکین اشتعال نیف بقطرات امطار صلاح ابواب اتفاق
با لطف پیوسته چراغ وداد چهر افروز فروغ بخش بحکم اقبال اقتباس کتاب و فرزون افزوده تواتر و رحمت آمال بهتر بکمال
عهد جدید تمهید قواعد مراودت مکاتبت مستلزم افتاده و درین اوان سعادت اقتران که خاطر دوستی آموز شاه جهان
منظور ساختیم در کاخ همدار را استیعاب آن نکته فوز تمت ترتیب اسباب مصافات و تفتیح ابواب الالفت بپایه
مراتب آگهیت فرد فرد اشتیاق و سلام دوسخ نامه آید لوازم قواعد اتحاد است که گشایش مودات با شهر اسب ها بیت
نامی نامی مثال عزمی داشته اعلان مهام ملوکانه را بمهمات و بستی صفت و صنت و ایام تحسینه فرجام دولت جاودان انتظام

بامپراطور روس

سپاس و ستایش پروردگاری را سزاست که تمهید مبانی نظم مهام را از اقتدار سلاطین جهان ازمزه و ترتیب مصالح
امور جهانیان را بضابطهٔ وفاق جهانداران شرکت ارتفاع داده برای نامی شور عالم منظم و سپهداران مکان شاد

ما

مصالح جمهور را نام سفیران با تمکین رسالات او بعد تحایف شکوه و صنوف تحیات تحایف عواطف و نیابات الامر
جمله و اتحاف محامد سرور پیوسته پادشاه دیجا و فرهنگ خسرو خورشید کلاه آسمان اورنگ آرای سکندر لوای سلطنت و جهانگیر
و پیشکار شهریار ملک آرای انجم سپاه فرازنده رایات دولت اقتدار فروزنده مصباح شوکت و اقتدار و فرخندهٔ
فرخ فال برادر نیکو خصال امپراطور اعظم روس که عهد اقتدارش چون عهد دوستان کمال قوام و رای ملک آرایش آرایش ملک
اتحاد و صدق و یکجهتی مکشوف رای دولت اقتضا نمیداریم که منت خدای را که مراسم موالات و تمکین امور انجمن مظاهر روز
و پرتو آفتاب این موالات ضیا افروز ساحت قطب اقطار است از آنجا که مواد مودت اهل اسباب مراودت مرسوم
مصافات بعثاء رسال مراسلت است فروم حب موالات است ایم که بیکاه و کاه بواسطهٔ نگارش نامجات محبت آیات
واجبات عنوان صداقت بسیاط گشتر این مصافات آب رنگ صدق و فرحت ایم از راه بین مراعد تا زهر باب ابواب یکجهتی
و دوام گشایم الله اوربرنوف عالیجاه مقرب الخاقان میرزا محمد علی که از خواص خدمتکاران دولت منظور انظار عنایت و مکرمت
ما بوده بر سمو سفارت بدان آنحضرت بیجهت نصب داشتیم و او هم به پیشباری شایسته خانه بر جاده شاهانه نگاشتیم مرآت سفید
سطور بکمال ستورات ضمیر دوستانه و عالیجاه مشارالیه نیز مقرر بابت شفاهی مقرر فرموده است و بیش دیگر از خود امور دولتین را
نیز معلوم است که او لیاء حضرت امپراطوری از عهده ما سرایر دوستی و مصافات مراعات که از حیات خواهند کرد
و هم مودت دوستانه را در حمایت امور مابین است چگونه مفاوضات و تمکین سطور رو معلوم خواهند داشت تا کار گذاران
این دولت را در انجام آنها مدارج اتحاد و ظاهر شده و هر گونه یکانگی تر آید بانه ایام سلطنت فرجام بکام و مراد باد

جواب نامهٔ امپراطور ... که در ... جلوس ... ۱۲۳۰

حمد و سپاس و شکر فزون از قیاس پادشاه یگانه را سزاوار و سزاست که ساحت مملکت را از تطرق اسباب زوال و قضا مبرا است
دوات مقدسش از شبهت تغییر و اثر بری مبرا اگر کاری بمقتضای حکمت محتوم دست فرماید و اربر اوقات ... صاحب ظهور ... شر

درخور والا دستگاهی قدرت شمال و رنگ جهانداری با کوکب شهریاری با اقتدار آرایش افزاید و اگر مصحف کرم عنوان
آوری از صفحه وجود محترم چه سجل دولت بختیاری پادشاهی ملک آرا انجام اشتهار محترم خامه نظام دین قویم
پیغمبران و ایمان ایشور امیران صادق کیش در میان فرق انام کاشته و قوام ملک قدیم را از فساد موجودات
فردی را و بعاد بیات با خود انباز داشته مراد از این کبریا سمی که فلک قوم است و انش طرفی سو الحرام
محال زوال و مال آل جلال و حلی انبیاء و رسل تحیات در افتاد و بعد نفحات نسایم دعوات که با انفاس عیسوی احیاء
روح ابلاغ دوستی معنوی نماید و شمامات نفایح تسلیمات که با مجاری سحر رونق خضر در گلشن وداد و ماده عطر انجمن حضور را پر
پرسر و ارسطو افزای انجمن سلطنت سرآرای بزم جلالت پادشاه جم قدر فلک بارگاه شهریار ملک پرور انجم سپاه و شکوه
بارگاه بختیاری واقعه از فروغ دستگاه دولت اختر با رخشنده باد نامدار والاتبار پادشاه فلک دستگاه فرخنده
داشته بمحبت پرورکشانی عارض عذرای مدعا جلوه گر که اگر چه در این اوقات از سموم انکه دست قضا
مرتبه از چمن سلطنت تازه ثمر برازنده ای گلستان خاطر محبت آثار ... حاصل آمد ولی از انکه باغبان مشیت
لایزال گلشن پیرزوال ملک ابو ... و جود آن ... سروری ... بمقتضی ...
که سلاطین با تمکین ... و سلم ...
ماند و پسند ... نهایت ... مراودت ... قدیم ...
قضیه ... کامل کرامت و درین عطیه ... نهایت عنایت خواهد فرمود و دستور قوانین
و مراسم الفت ... که همواره طریق مراودت مکاتبت ... مسلوک دارند و در سال ...
مشید ارکان دوستی یکران ... رجوع مهمات ... سلسله موالات ... آیند همواره ایام سلطنت فرخنده ...

امپراطور روس

عنوان

جهاندار رعیت پرور حشمت پناه پس ... رایض قدرت ... جهان ... جهانداران با اقتدار گذشته
و در عهد تقریر مناظم جهانداری نظم جام آفاق از رسوم وفاق شهریاران کامکار داشته سمند کام کامکاران در عرصه حصول
مرام از سیاه سعادت ... کام است و کمیت سرکش دوران بگاه حکمت حکمرانان گیتی ... رام و همعنان ... کاروان
کاروان ره و در ... پایان ... مضار سالت ... سروان سلک ... پیروان ایشان ...
وجود از جود ... فیض گستر آن ...
دوستان صادق ... تسلیمات ...
با فرهنگ خسرو خورشید تاج آسمان اورنگ فلک سپهر ...
نیک اختر آفتاب ...
دوام و میدان سلطنت ...
آن عهد که ... دوستی ...
داشته ... مراودات ... مصافات ... مصافات را
تمهید ... مراودات ...
اظهار ...
و ابود ... محمد حسن خان ...
شارع ...
اقبال ...
اقتضا ...

بکحه عنان گران عزیمت ساحت مشاهده ساعات شتی ملاحظه حدود دارنگ که ارکان معطوف اوقات شروع فترات هزاره
و ما رنده این معروف با واز آنجا که در مرتبت مقام شاه الفت و انتساب را در خلوت خاطر مقام او حلیه جمال نعت ثبات و منزل
گزین ضمیر گیتی فروغ عالم است در این نعمت نیز نسبت شان مودت منظور و معانی گلشن صفوت صبح اشراق ضمیر موعظه
بوده هم منظور انکه پیوسته فتح ابواب مراودت و اصلاح جهانداری دست باشد تا هنگامی که انجمن سیاست مهین برآرا
موضعی افتاد چنده بپیر از آنجا که در پیشگاه نقوش شان جهانداری را بتکلف آن جهان پیشگاه بحجت آثار حفظ و در پیر دگر
از انسیاسی عوام که در آنچه کلک مرغوب است بر آنجا مقاوه و بر تفصیل معهود جالیچ مشار الیه به پیشگاه حضرت کشورستان
کمال اتحاد و در تعیین پیوستن در مرتبه اتحاد مرتبه عروس سنده است وهمین اوراد و بنیاد رسوم یگانگی نظر التفات خواهند داشت
ترقب بگرایان بست که ارکان کاخ مراودت را بر انتظار ارسال رسل و سپاس احکام او ابتدا و جهات فرو کارند زیاده از آنچه
و پیرایش حجت بنیه است ارده که در انجام کار گزاران این دولت مراودت آیت شرایط اهتمام معمول خواهد فرمود والسلام

جواب معروضه فیروز الدین میرزا افغانی از جانب خاقانی

جناب شوکت و حشمت جلالت آیت دولت و عظمت و اقبال آیات بحدت و نجابت نجابت انتساب سلاله دودمان
سلطنت شهریاری خلاصه خاندان ملکت تاجداری فرزند مقام با احتشام فیروز الدین میرزا به تواتر الطاف الهی مؤید
و منصور و بتزاید عطایای پادشاهی مستبهج و مسرور بوده معلوم رای صداقت اقتضایش باد که صحیفه آداب صداقت و شیفتگی
عقیدت آن جناب مشحون مراسم یکدلی و مقرون مراتب یکجهتی در بزم حضور ما بحسن انجام منظور انظار التفات کامل شد
مدارج مصافات آن جناب جبهه وجوه خاطر ما شد آن فضلی که در چمن صداقت صدق عقیدت پرورده آن مرسوم
دولتخواهی و یکجهتی شعبه ساحه حقیقت معلوم و مسلوم است که ما را همه با جنابت مراتب و ما موظف الطاف رعایت فرموده
در بوقت که فدوی دولتخواه معتمد الدوله العلیه بجهت قرار مهمات خراسان و ساختن آن سامان روانه گردیده مقصد به کرمان الله

وانچه

خاطر ملاحظت فرجام و منظورات اقدس را در مناظم مقاصد فرزند مقام با احتشام مذکور خواهد نمود آنجناب کا
کان راهر یکتایی و هواخواهی ثابت از شمول الطاف خاطر اقدس مقرون است چها مناسبت بوده عنایت و عواطف
مصادفت نکات شرح مجاری اوضاع و حالات بوده مطالب مقاصد را باولیای دولت قاهره اعلام آورد اشارت
اسعاف ارج توجهات خاطر مهر التصاف مظهر آمد و نسبت عنوان جواب خاقانی در جواب معروضه مهرو شاه

افغانی سمت رقم یافته

چنانکه نظام دنیا و دین و قوام ملت و دولت همین معدلت
سلاطین و مظاهر است تحری اقتضای مطابقت آراء و موافقت افکار متین منوط و مربوط است کوه سعود و خسرو
تابان برج سلطنت و خسرو سپهر دولت تاجداری نهال سرفراز بوستان شوکت اقبال لال درج بخت
چشمه سار بختیاری و اجلال جلال افزای اورنگ کمال و دانش و فرهنگ پادشاه کامکار نامدار لازال مرتقیا علی
مدارج الاقتدار زینت افزای افسر دولت ضیابخشای سپهر شوکت بوده برارای صواب آراکشه فنا باد رقیمه
همایون لطف مرایای میرزا افغانی همواره کوکب بخت بلند اختر آسمان سلطنت شهریاری شمس کوه عمان
ملکت و تاجداری سلاله دودمان سلطنت خلاصه خاندان شوکت و خلافت خلف صدق عظام فرزند مقام احتشام
کامران میرزا ایده الله تعالی از مطلع کامرانی و اقبال طالع بوده معلوم رای اصابت آئین باد که از فرزند مقام
جلالت فرجام را از بدو نمو نهال اقبال همواره تولا هواخواهی دولت پردال لزوم بحجت ما را حقیقت بود
ثبات و کاهو هم معلوم رای هوا اصابت بوده و بنا بر ظهور مصافات مصافات توجهات خاطر سبب التفات
التفات مزوده تا در اوقات که فروزان کوکب آسمان خلافت شهریاری و تابان گوهر عمان سلطنت تاجداری فرزند
ارجمند نامدار احمد علی میرزا از ایالت مملکت خراسان سلیم و خشایم گاه و بیگاه از مدارج دولتخواهی و اهتمام فرزند
مقام در سلوک مناهج اختصاص به دولت ابد پایه شاهی معروض داشته و شوق خاطر اقدس بر محبت عطف یافته و شهود مرآت رای

[illegible]

چنانچه بدین ضمیر چه برون آمده در باب تمهید اسباب ارتقای مدارج اقتدار نخستین مقام فرمودن همت را شتاب داشتیم
و به ترتیب مصالح ترتیب و اعتبار توجه کامل گماشتیم بعون الله تأکیدات پیوند معاضدت معاودت آنحضرت مقام
رفته در انجاح هرگونه مآرب مقاصد به موافقت مواخات و ازدیاد مودت کوشیدیم و هم درین ابواب امیر الامرا
العظام رضا قلیخان ایلخانی و دیگر خدمتکاران خود را پیش از آن امر که اتفاق گردیده با اظهار مکنونات التفات مظاهر بی‌نهایت
نامه ملاطفت آمیز شمت رقم یافته به یکدیگر مواقفت چهار یار عاصمه باشد هرگونه مهمی که روی نماید به حضرت معزی الیه
اصلاح پذیرد و در سلوک طریق یکتایی و موافقت مراسم سلوک [illegible] و دستگاه [illegible] را بحضرت فتح قرین
داشته با رسال ذریعه جات یکجهتی آیات پرداخته در مرجوعات منزلات التفات شاهانه تقییم مضامین [illegible]
سازد تا انجام مقاصد اشارت شاهنشاهی رود و [illegible]   اوایل جواب ذریعه فرمانروای
خوارزم   جناب مستطاب شوکت نصاب جلالت شعار بهجت [illegible]
شوکت و اقتدار رکن [illegible] حشمت و اعتبار [illegible] فرمانروای مملکت خوارزم [illegible]
اورنگ فرمانروائی بوده [illegible] و کامکاری و کرم و با اقتدار [illegible] که از صداقت پیرایش میداریم که نگاشته کلک [illegible]
و نامه مرحمت تضمین در زمانی که کار دولت ملک [illegible] معدلت آیت [illegible] اجابت نصرت فتح از هر طرف برچهره
که از آن شوکت [illegible] مصوب [illegible] حضور [illegible] مضامین [illegible]
آئین [illegible] دارد   جواب عریضه امیر [illegible] خان فرمانفرمای [illegible]
جناب جلالت [illegible] حسام شجاعت [illegible] صمصام [illegible] جلالت [illegible]
[illegible] امیر [illegible] خان مظفر بهادر جنگ فرمانفرمای کشور [illegible]
پادشاهی [illegible] شاهنشاهی [illegible] مخالصت [illegible]

[illegible]

صدق ارادت و اعلان مراتب خلوص عقیدت نگاشته کلک مخالصت نگار فرموده بود در زمانی که بعنایت حضرت مالک الملک
متعال بعون تایید خداوند لمیزال ابواب فتح و فیروزی از هر باب چهره نمود و خوانین دولت و اعیان حضرت که در هر کشور
مظفر و منصور [illegible] بدولت احیا و آماده [illegible] عقاب [illegible] جهانبانی عالم آرای [illegible]
و همای همت قضا اثر به هوای [illegible] و کبریا [illegible] اوج اعتلا و صعوبت [illegible]
پیشگاه [illegible] اقبال گردیده [illegible] صفای عقیدت [illegible]
و مراتب حسن عقیدت یکجهتی آنجناب پیشگاه ضمیر [illegible] پادشاهی [illegible] اشراقات [illegible]
بروجه احسن واضح و روشن [illegible] کشور [illegible] بموجب [illegible]
مصوب [illegible] مرتع [illegible] انجاب [illegible]
دست [illegible] مخالصت [illegible] آنجناب
از راه عاطفت مخصوص [illegible] واجب [illegible] الحمد و المنة [illegible]
که [illegible] خلافت جهانبانی از فره [illegible] سعادت [illegible] ملک گیری [illegible]
اقدس [illegible] آسمان سود [illegible] فرخ [illegible] آئین [illegible] سلیمان [illegible]
عالم [illegible] سروران جهان [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] صدق [illegible] دولت [illegible] عارض آمال [illegible] عقاید
[illegible] حضرت [illegible] سعادت [illegible] آنجناب [illegible] حضرت خلافت [illegible]
[illegible] مقاصد [illegible] انه الطف [illegible]
[illegible] استقلال [illegible] سلطنت [illegible] خلافت [illegible]

والی مملکت خراسان را حکم فرمائید بلکه مقرر داشتیم که هر حکم آنجناب او را آید در اعانت و امداد حاجت شده و حاضر زده

مقرر الیه اعلام نماید موجب تسلی آنجناب از هر جهت فراهم و رعایت و اعانت اقدام در پیش از لوازم معاونت او جهات حقیقت

و آنجناب متروک ندارد و باید آنجناب با کمال استظهار و امیدواری طرف دوستی را در هر حال مرکوز ضمیر داشته و کار دانسته

مهام مصلحت پرداز و روشن کار آنکه دولت افخم را وابسته بشناسد و علامات شاهانه بتحریر آمد سنه ۱۲۳۴

نامه همایون در جواب پادشاه انگلستان

ستایش و سپاس خدایرا رواست که دوام مملکت با غبان اعتدال و تشریف از ازل فراهم و زیب شهود در پیوسته و بحر ذخار قطره است از نسیم جود و جود او شراره عشق

غیب رحمت ظهور چکیده و در و دوام زمین سفیران فرمان پیمبران و اهل صحابه جان اگر گشت است که از نیک نظم صحیح و در

نزد یک ما و در تولید ابنای وجود داشتیم هم به سبب شفقت خلق شده و شرکت با بعد شاها چون عهد دوستان یکدل و اشفاق بخشی مرا

از آثار پیراستار یا سامی صفای اصابت را نیکو و حالت وفای حایت انگلستان را در مجلس حضور و ارسال انجمن افسر و خسرو

کشور کشا عدو بد صدا چو پر خود آرا اعراز نماو رنگ فرازنده فرهنگ بی چین و جلاب بهرام جنگ فلک شان بی رنگ لوا اختر سپهر شکوه

فروغ افزای دوحه دار محمود و دشمن مقصود و دوستان ما اساس ممالک انگلستان و هندوستان که تا جهان است با کاشر باد محفوظ

داری عهد و شرط بیدار گیم که مکانی که در چه حمد و زمان دولت فرزان ابواب بجهت سعادت باز و سفیر قدیر مشاوره فقیر باضمیر تر چهر

اسرار حضرت گرامی و سپهر سرزمین هر دو همایون نامه میمون و فرح رسیده مراسلت معزز و مصحوب منشور عظم واصل و کاشف سرائر الفت این دو

شروح مودت متضمن شرح فصول دوستی او قرین آنچون از رایحه عبارات خلت نگارش استشمام روایح کمال بستیم قدیم دیده مشام

خاطر را معطر و امید تازه جدید و دوستی دوستی فصاحت و ارتباط جانی خجسته ممالک سکنه صفات که اگر نکته بیان شکوفه نیکو تازه

شکفته شده و هنگام مصاحبت جدید از گلبن محبت جاوید بشارت افزای خاطر مودت و مقتضای کمال محبت و دوستی جوهری عنایت ملک

تهنیت مولود مسعود و تبریک حصول محبت و بعث خود در این نامه مودت اسلوب آن اعلام محبت نگارش یافت انشاء الله دو و پیوسته باب جهات مجید

[illegible]

موالیان جهان آئین کار او معنا با مقتضیات رسم یگانگی است که همواره در شمائل اشتراک اوست مکاتبت حضرت فرازمند اتحاد

دولتین ابد آیت که در جهات دوستانه را از طرفین رجوع داده آورده که در انجام آنها شرایط مراعات منظور از انظار مطهر رفته و قیام داده

نامه امپراطور روس

گشایش ابواب سخن کلام را کلید از ثنای پادشاهی سزاست که درای وجود آورد بروی پادشاهان مملکت چهره باز است شهریاران ملک

درباره پاینده شاهی روی نیاز و ادای فضل را اتصال مطلوب آن تألیف عنصر و ملائک اجسام مختلف الاتفاق آرا از آتش غضب کار است

چهره شاه ممالک افغان و نظام را از وفاق کامکاران بر گشته گلشن جهان را ببلبل با اتفاق جهانداران از نغمات صفا سر پر و خسته و دور

در دوستی و دوری یار و دو روایح رحمتی فرون از حد احصا نثار روان هر دوان طریق سالک سفیران او داده است او مصیبی صافیه روان

و اتباع و پیروان ایشان باد و بعد نفحات نسیم تسلیمات که باستمرار عنبرین و جمیع نهار پستان و و ابد معنون بالکلمات مراد او تعمیر

روش افزاید و نسمات صفای تحیات که با تنفس سحر فقاقیر ریحان مراسلت عطر را را بر یاسمین الفت دوستان آرایه مجالس محبت

و بابزم پیوسته سرور افزای محفل سلطنت سرآرای انجمن دولت پادشاه مهر چهر فلک بارگاه شهریار ملک پرور انجم سپاه خسرو

دولت رای کامکار خدیو ملک آرای نامدار برادر والاتبار امپراطور اعظم و سرکرده و نظم بلاد امپراطور باد و بعد

محبت از عقد از حدود این پیدا و پیدا کشته بیکران و پیکر که از آنجا که گلشن ائتلاف الا از ترشح غمام مراد وداد آب و رنگ مصالحت طبع دیگر

نمو گیرد پیوسته مرعیت ابقای جانب ... جانب بیش در اوقات مقرره صرف سپاه است که بعون عنایت و در کار دوستی ابد و داد بهیه

مرکوز اتحاد و مهیا و عیش موالیان حضرتین نگاه داشته بنیاد اتحاد و مودت مقتضیات گشته در مهیج اشراق ضمیر و این مجسته جهت

در سلک تحریر و تحت مجرد در آمده و عنوان ادعیه و دعا در بزم حضور بهجت دستور خسرو و ایشان با نظر و از آنجا که جلال یزدان

تشید مبانی یگانگی او آب و رنگ و نشره اتحاد و مرعی پیشگاه خواهد بود و پیکاه و کاه با ارسال رسل و کتب نامی ابواب او و دست مواظبت خواهد

گشود و رجوع جهات هر کار از طرفین دوستان مزید التیام دهند و انجام آنها را فرموده را مواظبت فرجام با بقای ایام یگانگی و اتحاد دوران بقا

پادشاه پرتگال

بعد از ستایش پادشاهی بی‌نیاز و سپاس پروردگاری بی‌انباز و نعت رسل و انبیا و مدح خلفا و اصحاب علیهم السلام
و اهل‌بیت‌شان و پس از نشر ادعیه بیکران و بسط اثنیه و ستایش نامحصور [illegible] سرور و مرفوع انجمن حضور [illegible] خسرو [illegible]
رای خجسته خصال ملک ملک آرای سپهسالار [illegible] مرکز [illegible] دولت و اجلال [illegible] آن [illegible] و اقبال کرم [illegible]
دولت و مهر الفت [illegible] پادشاه فلک [illegible] ممالک [illegible] [illegible] ابواب کامکاری و مصابیح
اجلالش فروغ افزای [illegible] تا مدار [illegible] امیدواریم که بتکرار و تواتر محاسن اصناف محامد [illegible] آن پادشاه والا جاه

زیب صفحه [illegible] عنوان [illegible] پادشاه پرتگال و ولیعهد انگلیس ۲۲۷

تا مدار [illegible] و انجم مسیر است و مدار آفتاب [illegible] در سیر منازل [illegible] که [illegible] سپهر [illegible]
فروزنده [illegible] تا مدار [illegible] اقبال فرخنده [illegible] بوستان جلال [illegible] صبح دولت ضیای [illegible]
فرزند محبت شیم ولیعهد والا جاه اکرم [illegible] کامکاری مقام [illegible] اقبالش [illegible] بعد ملوم رای [illegible]
میداریم که [illegible] محبت [illegible] که گاه‌گاه از [illegible] مکاتیب [illegible] وسایل [illegible] احوال و دلایل [illegible]
محبت [illegible] مرسوم الفت [illegible] رقم [illegible] محبت [illegible] را [illegible] داریم
[illegible] وقت که [illegible] فرزانه [illegible] داریم و منظور [illegible] از مضمرات خاطر [illegible]
در طی [illegible] نگاریم و این [illegible] سریر [illegible] و در شرع [illegible] اگر [illegible] درجات [illegible]
[illegible] دوستی [illegible] که در میزان [illegible] بر [illegible] گران آید

ولیعهد انگلیس تا زمان را مدار [illegible] زمین [illegible] اختر آسمان [illegible]
[illegible] جهان [illegible] اقبال [illegible] دولت [illegible] انجمن شوکت [illegible] صدر تخت [illegible]

[illegible]

سرور و دیده بخت [illegible] فرزند [illegible] ولیعهد [illegible] از زمان [illegible] در [illegible] باشد و بعد معلوم رای
خجسته [illegible] کامکاران [illegible] که [illegible] مراودت [illegible] انجمن [illegible] مکاتب [illegible] الفت [illegible]
[illegible] آن [illegible] که [illegible] مراودت [illegible] بخشیم [illegible] مکاتبات [illegible] نامه [illegible] که [illegible]
[illegible] الفاظ [illegible] نامه و آداب [illegible] بوستان [illegible] و آیات [illegible]
[illegible] بهار [illegible] طراز [illegible] فرزند [illegible] اکرم [illegible] ولیعهد [illegible]

انگلیس [illegible] بوستان [illegible] **القاب نامه بولیعهد انگلیس**

[illegible] گلشن [illegible] اقبال [illegible] خجسته [illegible] دولت
[illegible] سلطنت [illegible] دولت [illegible] بخت [illegible]
دولت [illegible] ولیعهد [illegible] انگلیس [illegible]

پادشاه انگلیس [illegible] بوستان [illegible] حضور [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] ممالک [illegible] هندوستان [illegible] بوستان [illegible]

ایضا پادشاه انگلیس [illegible]
[illegible] خجسته [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] آینه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] ممالک انگلستان و هندوستان [illegible] **بامپراطور روس در عذر کشته شدن**
جنرال گریبایدوف ایلچی دولت روس بشورش عوام الناس [illegible]

[illegible]

[illegible] … حوادث … [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] … وانه کارزم … [illegible]

[illegible]

[illegible]

ماه ماه اطلس

[illegible]

[illegible]

امپراطور روس

[illegible]

آمیزش میمنت آیین مؤالفت معهود گردید نسایم رقیمات دوستی آیاتش نضرت افزای بوستان اتحاد قدیم و در رواج مضامین اتحاد تش
صفابخشای گلشن موالات قدیم آمد از آنجا که مشعر بود بر نهایت مواعدت باعث حصول سرور و نهایت گشایش و حصول اشارت
بر بشارت ارتقای لوای اقتدار آن خجسته برادر کامکار داشت بمنابه تأثیر خوشی مسرات بی پایان بر لوحه ضمیر نگاشت
در آن نامه نیکو که آیت اظهار مسرت بخصوص فتوحات حاصله باقدام فرزند ارشد بیهمال ولیعهد دولت دوستی آیت در فتح
محلات اوضاع شرقی زمین این مملکت مندرج شده بود معلوم است که ولیعهد دولتین علیتین از غایت اتحاد در حکم دولت واحد
سرور و حالش در مبادی انتظام و اختلال بیکدیگر راجع و عاید است و فتح ضدا را که امروز شرایط مغایرت میان
الدولتین مرتفع و حساب یگانگی و یکجهتی از هر جهت مجتمع است در باب توجهی که نسبت بغیر صادر و ضمیر نیکو تقریر با مهر آن دولت
ابد نظیر مبذول شده و باعطای لقب جنت مرتبه اعتبار او را افزوده اند از اشعاری فرستاده بود و چون حقیقه ولیعهد دولتین علیتین بمنت اتحاد
حاصله در مراسم مصلحت جویاند و اهتمام مشارالیه در ازدیاد مواد موالات بجا و نهایت ظهور یافته بود لهذا این مراد رضای
تام بحصول پیوست و بر مراتب کثه داتیاد و ثقه یا بهای پیوسته محمول افتاد و معلوم است هر مقدار بر جاه و منصب ایشان
منضم اید دولت افزاینده مار مطلوب و موجب مزید مراعدت و لیکن باد مطلوب خواهد بود تشیید بنای اتحاد و تمهید ارکان
دوستی این بنیاد در این نامه مؤالفت بنیاد دست تطهیر پذیرفت زیرا قبل از این صدا که مسوده رسم حقوق منظور و بار آل
نامجات دولت مطلوب تشیید ارکان اتحاد نامحصور باشند و مهمات همگانه را باید ثواب مغایرت قرار ... ارجاع
دارند و انجام آنها را از ملزومات شمرد

شاه محمود افغان

کوکب طالع مسعود و گوهر اختر سعادت خجسته کوکب آسمان سلطنت و فرخنده گوهر عمان حشمت صاحب شکوه
شوکت مفتاح ابواب جلالت برپسنده مسند مرزبانی فرازنده رایت لشکر افغانستان اریکه جهانبانی شهریاری و جلال
شاه والاجاه فرخنده اقبال محمود شاه لازال محمودا از مطلع مساعدت تابان و اطراف اقتدار بنیان باد و بعد مشهود رأی

انور مهر

دولت اقتضا میداریم که در صرف مائده آیات فرخ از فرقه تصانیف آسایش آنان و خلال و اخلال از منابل جلال
و نقصان که کارپردازان دولت اعظم از هر گونه محلات ملکی پرداخته کار دولتخواهان از هر باب برونق
مقصود خاطر ساخته بود صداقت نامه یکجهتی ختامه مصحوب عالیجاه زبدة الخوانین عبدالصمد خان در انجمن شوکت
شاه وسایر مصافات و شارح دقایق موالات گردید عالیجاه مشارالیه نیز مکرر در بزم ارم نظام شرفیاب
و بتقریرات شافی وافی ابلاغ مقاصد منظوره آمد در رفع برخی غوایل که مرحله تجدید معاضدت اتحاد تمهیدی
رفته بود شاهد منیعی گرا را از پرده خفا جلوه شهود نمود که از آغاز کار رعایت رسم معاضدت و قلع موانع
استقلال آن شوکت ملزوم همت دولت خواه بوده ایم و در هر مقام از دقایق موافقت چیزی متروک نکذاشته ایم
و بعون الله تعالی رعایت انجام را نیز منظور داریم و مقتضیات آن را در مواقع خود ظاهر آوریم در این وقت هم
که عالیجاه سابق الذکر را عزیمت معاودت بود عالیجاه مقرب الحضرت العلیه نصرالله خان غلام پیشخدمت
خاصه را همراهی او مامور و بفروزان کوکب سپهر خلافت و اقتدار خجسته فرزند مسعود نامدار حسنعلی میرزا والی مملکت
خراسان مرقوم و تاکیدات بلیغ رفته است که در مصالح مهام و رفع غوایل انتظام آن دولت هر گونه موافقت
و معاضدت معمول و در بسط شرایط التیام غایت جهد مبذول دارد و کیفیات توجه ضمیر اقدس را عالیجاه
عبدالصمد خان کما هو الغالب مفوض داشته ایم و معلوم رای سلطنت اقتضا خواهد داشت باقی ایام فرخنده فرجام کام

امرا الملک روس

جاندار خدا ارزانست و ستایش سزاست که ناظم آفاق را بوفاق خسروان معدلت شاق مقرون داشته و لوای آرایش
عالم را در فضای رفع عناد ایشان بدست حکمت افراشته و بعد درر دعوای اجابت ضیا و لآلی تحیاتی در خور
شایسته بزم ارم نظام پادشاه با اقتدار کاه خورشید تخت آسمان خرگاه افرازنده رایت سلطنت و جهانداری

افروزنده مشکوة شوکت و شهریاری شهریار کامکار دولتیار امپراطور اعظم ممالک روس دامنه ربت مصافات چهره

گشای عذار عذرای موالات بیکرده که فرزندی خسرو میرزا را باینجانب اعزاز حضور سپهر فرسود السرور امپراطوری که از آن

مملکت ولت سرایت معاودت نموده از محضر را مقتضا و نسبت دوستی با دولت اقتدار مهابت بنیان که از حضرت

عالیه تصمیم مشروح داشته و نامه را که حاوی فحاوی کمال داد و دادی معادی دوستی و اتحاد بود ابلاغ نموده شهود

مراتب مزبور که مدارج اتحاد و قوام دوستی دولتین را بدبنیاد راسخ بود باعث مزید ابتهاج مراتب عهود موصوف دولتین را

ارکان آمد و منت خدای را که بدین حسن وفاق دولتین را بدمساق محبوبها سلاطین آفاق است فواید آن عاید عباد خدا اندر خلاق

ذکر آیات موالات تقریر بسیاط مصافات التطیر این نامه محبت ختامه لازم نمود و رقم این سطور برای ظهور صورت

ایتلاف و هم آمد ملزوم رسم مصافات و مقتضای عهد موالات است که پیکوده و کاه عنادل اقلام نشیمان جوامع

قرین در گلستان دوستی دیرین نغمه سرایند و داستان موالات را در پرده رجوع مهمات بقانون یکجهتی سرایند تا در هنگام

کارگزاران این طرف مورد خفای مواهدت مشهود و نزدیک و دور آید باقی

پادشاه فرانسه

جاندار خدای را حمد و سپاس سزا است که جانداران با تمکین و المکنت اقتدار از اتفاق آرا فنا دید و شهیاران فرزکار

شهرت اعتبار را بعتبار مزایای جود و دلا فزاید ملوک ممالک سلطنت با بر تمکین امکان مکان و مکان مرحمت و قلوب والا

ولایات تا جور برا با تا عدد ممالک مهر سالک الات بطون از خس و خار ریب و ریا مبرا و مصفا ساده و تحفه تحیات

وافره روان سروران طریق هدایت و ارشاد و سفیران رحمت و رشاد و راداوان باد و عدد اوراد و عالم عبادت

و انفاس ثنا با یکرانه اولای انجمن حضور و عطر افزای محفل سرور خسرو خورشید رای خوب خصال انجم مورد

بجنه خیال ایالت جلالت و تخیاری کرای کشورکرم و کامکاری فرازنده تخت والا و رنگ طرازنده اورنگ

فرد فرهنگ

فرد فرهنگ محمود و شیم مقصود خاطر دوستان برادر فیروز روز فلک آرا پادشاه ممالک کشای فرانسه که پیوسته

مشاع اقبالش گشاینده ابواب کامکاری و مصباح جلالش فروغ افزای محفل جانداری باد و پیشه مفتاح محبت معنوی

افتتاح باب مراودت صوری مینمائیم که قبل از این جناب سفارت و درایت مآب فطانت و کفایت انتساب

عمدة الامراء العظام ر سفیر دانا ضمیر جلالت آثار   ایلچی بزرگ مختار ان دولت ابد آثار بدین مملکت

پایدار وارد و مجنه نامه محبت ختامه که از آغاز تا انجام انجام مهام اتحاد و التیام را حاوی و از حسن فحاوی

تجدید معاهدات تشیید و تمهید مراودات بدرار ادای تعیید ابلاغ نموده خود نیز بتقریرات ایقه و تقریبات لایقه

شارح مراتب عهود و مشایده عهود دوستیهای صداقت نمود کردیده زیاده مهیج مواد اشواق و محرک سلسله

ودفاق آمد و نیز از گلشن ضمایر آثار کمونات دوستی را بدست اصغا و اسماع اقتطاف و اجتنا نموده ذات فرخنده

مینو مثال میمون دقایق مسموعات کردیده است و از آنجا که در آن اوان بجهت نظم بعضی ممالک ایالت عزیمت

نقد کشای نهضت و مسیر ملوکانه بکار پرداران دولت مجال مجاوبت و موقع مکاتبت نیافته و در توقف که بمستقر سلطنت

عظمی نزول معاودت اتفاق تسطیر این نامه محبت ختام باظهار کمال التیام لازم نمود و چون از مفاد نامه مهر پرور

مراسم جمیل آن مجسته برادر والاکهر تجدید عهد مصافات قدیم دولتین و احیای رفات مضافات شوکتین همیشه

معلوم و ظاهر بود اظهار میشود که از اینطرف نیز بالقضا الغایه همطلب اعالب و ارزوی نهایت مشتمل بر بین مطلوب غیب

هستیم که پیوسته ابواب مراودت و مواصلت بمفتاح نامجات نامی مفتوح باشد که در هنگام مقتضیات مصالح دولتین

از جانبین بامبانی دولتین بیمیمن اظهار و از جوانب جوابهای مصلحت را بهشت انعقاد و القا یابد و بدین حسن مصافات

مضافات بما سرا بیج دولت ابد شمایت نور ابتداق ایام و اوقات محمود و حال نزدیک و دور و دیر دیرپای

دوستی دولتین با فرس نواز اوست چهار و دهور بوده آن برادر فرخنده اختر کارپردازان دولت ابد سیر را بهمین

قاعده نامه دارالحکومات مرسانه بهجت افزای خاطر الفت مظهر خواهند گردید و مهام ملوکانه را اعلام خواهند
داشت که بانجام آنها کارگزاران بحیطه شرایط اقدام و اهتمام معمول دارند تا به ایام فرخنده فرجام سلطنت
و جهانداری ملکانه ما

چون چهره مناظم مهام ملک و سلطنت و زینت لوازم نظام مقاصد جامع دولت نظم در دارالسلطنه هر دیار و نقد قیراط فرمان
هر یک از بلاد در سلک کفایت کاملان با نیت اهتمام در رشته اهتمام کفات ملک نظام است و نواب همایون ما را که
در دارالخلافه جهان خلفا بعد سلف رتبه خلافت از اسلاف کرام حاصل و به سیره‌ی ارزوی اقبال در استقلال مهمات ملکت
استقرار کامل است برعایت این مهم التفات تمام داشته اقتضای لزوم جهانبانی و دستور قواعد ملک آرائی وجه حفظ
اسباب سیاست و صیانت و رعایت حمایت عایت و صیانت اطراف و اکناف ممالک و اقطاع و اصقاع ممالک را
و ترتیب محال ثابت و جدیده و شهرهای مشهور محروسه را حدود و ثغور نزدیک و دور حتی محلات و قلاع و معمورات بقاع مهم هر
سرزمین را بقیر امر هر مرزی را با میری بازگذاشته و بر محکمه حاکمی ذیشان بوده این ولایه و آن کماشایم و از ممالک معظمه مرا که
بمزید بسط و وسعت ساحت و شهرت شهرستان بوده و لوازم التفات و انتظام آن لازم بوده از این سبب خلافت کبرا
آن نامزد فرمود و چون خطه آستین کلفت غبار بر کوی کلفت چهره مناظم نگارند و دارالخلافه طهران که مستقر خلافت
بیزدان که محاط و فر جنود اقبال و مرکز دایره دولت و قطب معدل معدلت و بیت الشرف آفتاب تابع لب شمس ملک
سپهر بسطت سلطنت و سبب نزول موکب آفتاب منزلت سبز سپهر چارم و نسبت بایر جاه چون مردم عین از عین مردم است
خصایص مزبور از جمله مخصوصه مزید اختصاص است و از حسن بنا و بنای عمارات جنت نما در جهان حایت جنت را حومه
آن شهر بوم شوکت با حرام حرم حرمت سلطنت مطاف شهریاران اطراف است و حواشی آن ملک فلک بسطت مجرای کفایات
کرامت کسب کار ملوک آفاق است مخزن جواهر ذات اسرار خلافت است و مکمن کنوزات اسرار سلطنت و انتاج اسباب انتظام امور
آن ساحت سعادت نصاب اهم مهمات ملکداری و التفات تمهید مصالح آن خطه خلد نصاب حکم تعمیمات قوایم شهریاری است بدین جهات
حکم شاهنشاه شوکت و اقبال و جوهر حسام حشمت باهره پرتو خورشید خلافت اقبال حجسته فرزند مسعود بهال پیچان را که در مدار مهمات
ملکداری جوار بستنع و اصطناعات طبع همایون در سرشت طرایف اخلاق میمون با ... و در انشاء انوار معدلت و بسط انوار رحمت
مقتبس آفتاب انوار مشعل اقتباس شکوه دولت و در فروغ مصباح عدالت ضیا است و ابواب گشایش بفتوح انفتاح ممالک

نهال اقبالش در چهار جانب بتربیت اغصان خیر ما نمایند و درخت بخت و گلشن ملازمان از نفحات مابقی از یادی بالا کشید
و در آئینه احوالش غیر از صورت شاه و شاهزاده نشود نشناد و از شمع شهامت اطوارش بشارع شریعت جز پرتو الطاف
نتابد تا رگ معاندین از شدت التفات آسمان فرسا و بازوی بیاعتنایش تیره جفا و با دشمن بد ذات و در سپهر شاهی
و فضای خاطر ما همواره در پرورش سبک عنان بعهده و حسب این متانت این جهان آرا بکمال کمال کاکوب ساخته از برکت
از جمله فرزندان عظام باستحکام موکب منصور رایت [illegible] زاده و بمزید دولت خدمت حضور حضور از یاد منظور الطاف و عطوفت
شاهانه داشته او را در دوام رعیت از تعهدات ضمیر اقتضا انکار امارت و او را در مراسم محبت با نام محاسن اهتمام او رونق
در صرف جهان آرا جار انجمن کلک مراد سلاطین ارفوده در مع معاونه بالصفا و [illegible] ولایات بعهد امضا بعهد و نظر و نق [illegible]
عهد و اجتهاد فرزند معزی الیه معطوف و مبذول داشتیم و قبض و بسط [illegible] مهمات متعلقه بکارگذاران او بازگذاشتیم تا در ممالک کار
و اهتمام در استقرار ولایات و استرضای رعیت و استرجاع منافع اموال و استحصال امانی دولت بی زوال باستقرار و استقلال امرا
و سبکبت کفایت [illegible] امرا [illegible] سایر [illegible] از خواص اعلام [illegible]

از آنجا که [illegible] دولت علیه [illegible] استوار در حضور خود [illegible]

ثابت [illegible] چون الاصل [illegible] بخلاف ظل [illegible] اقطاع ممالک [illegible] اقتدار آمده اگر [illegible]
احوال [illegible] کسری [illegible] شاهزادگان [illegible] دولت [illegible] آن سرکشد [illegible]
[illegible] قرار [illegible] الملک [illegible] وچنانچه کوکبی [illegible] اقبال [illegible] کمال [illegible]
آن از شرف اقبال نجم سعادت اتصال طالع [illegible] نجوم [illegible] کوکب [illegible] الدهر [illegible]
تقرب اسباب این تقرب و نسب [illegible] که از [illegible] اقبال و [illegible] جلال [illegible]
[illegible] و اشایم [illegible] الطاف [illegible] اعدل [illegible]
مسیح [illegible] امارت [illegible] قضای [illegible] استرام [illegible] اطراف [illegible] ممالک
اقطاع و [illegible] ممالک [illegible] سرحدات عراقین عرب و عجم و خوزستان و [illegible] و لرستان و

کرمانشاهان که بمرحمت [illegible] آسمان عارض [illegible] باصدق و [illegible] السموات و الارض است بفرزند معزت
نشان محمد علی میرزا از روح [illegible] الرحمة و الغفران معطوف داشته بجهت آنکه بمقتضای مقدرات قضا عالم بقا را بر جهت
دنیا اختیار و از شاهره [illegible] جهان استقرار جسته و [illegible] سلطنت عظمی و پرتو [illegible] دولت کبری فرخنده
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible] آیات [illegible] اقبال آیات [illegible] آثار [illegible] مجرا [illegible]
بازوی دولت [illegible] نصرت و شمشیر شوکت [illegible] بوده و [illegible] احوالش [illegible] شاه و [illegible] شود و [illegible]
کمال [illegible] شایسته [illegible] دلیل [illegible] اورا باختیار عموم ولایات [illegible] فرزند معظم
اختیار و بزرگی و سرپرستی [illegible] متعلقان آن مرحوم [illegible] فرمودیم که بنوعی شایسته [illegible] نظم و نسق
ایشان [illegible] ولایات مزبوره باستقلال استقرار [illegible] رسوم [illegible] از استقرار اعمال ولایات [illegible]
احوال [illegible] اعمال [illegible] و [illegible] مناصب و [illegible] ولایات [illegible] و [illegible] جایگاه
عزت و شهامت [illegible] ولایات [illegible] سرحدات مزبوره [illegible]
و سلاطین و اعیان [illegible] معزی الیه را صاحب اختیار کل [illegible] باستقلال [illegible] در [illegible]
از امتثال و اوامر و نواهی تخلف و تجاوز جایز نشمرند و از مقررات احکام او بهیچوجه [illegible] و عدول ننمایند و حکم
[illegible] عظیم و انه المقرر [illegible] و وزارت [illegible] معتمدان [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] شرح فرمان مبارک [illegible] شهر [illegible] ۱۲۳۷

چون از ابتدا تا [illegible] الملک لا یزال [illegible] همایون دولت [illegible] و [illegible]
در قرار و استقرار [illegible] بندگان آستان [illegible] عوارض زمانه [illegible]
[illegible] حمایت [illegible] شوکت [illegible] بندگان آستان [illegible]
از [illegible] و چاکران [illegible] حضرت [illegible] خلعت [illegible] دستان [illegible]

دولت قضا بسطت اما پستی ندید و در قبض و بسط مقاصد قاصدان خدمت حق رقم قضا پیشگان آن پیشگاه قدر اقتدار گشت و دستی
گلشن اقبال این سده گردون مثال ایام از تطرق صرصر زوال بسی برکنار و نخل آمال پیرایان آن را مصون از آفت خزان کمال
بدرستی که به هوشیاری بخت بلند بود از ابر لطف به پرورده باعتصام مودت آن جناب وانهاش نحوا [illegible] هواپی کرده
عطف [illegible] هوای خدمت این شکسته حال بارها صداقت جبلت او و صول آن جمیلات از لشکر [illegible] پیش باید و قدم گذاشته
این واقف ملک مساعی گردان افتخار او از جهت حسن اخلاق عراق روزگار بسی کرامت پیراستی شناخت سری که در هوای خدمت این
خاندان عالی مرتبت پاس بپرورد و سر رشته سر تحکیم و ارادت آمده گذاشت از تصدیق حقوق محبت کی اسلاف را بعث شد
در حق اخلاف خلافت خلف گذارد و دولت حمایت او با امداد عوارف جود و احسان آن را اطاعت قضا
بلند قدر رقم داده و عالیجاه شیخ علی که به جهت سخاوت نیکو فتوت شجاعت اولی ابرار عقیدت ارادت
و صداقت آگاه امیر الامراء العظام عمدة الولاة الفخام اولی الامر خان الاجلال کردستان ز رایت فطرت طینت پاک حسنش
نسیم ارادت باینده و لطف آیت سرشت و ایت تشید ارادت شاه اخلاص عاقبت در سویدای وجود جوهر آن خجسته خاطر وش
در مصدر خدمت اعلی این عدو خجسته پرورده و دست ارادت بنده قدر الکلام آیت مقام آورده حال در جوش درد خواهی
عاطفت شاهانه پرورش یافته و پرآفتاب الطاف بیش از طلوع مراحم یکرانه رسانیده و ان نشئه پرورش از گلشن عنایات بسیار
گذاشته و شکوفه بهش از شاخسار اشفاق بیشمار برکشیده و ریاض امالش بشر از نسایم الطاف طراوت یافته و منبع آمالش
بقطرات اسطار توجه خاطر مرحمت حضرت پرور گردیده تا دست امراء آستان جلالت آورده بر دامن اعتصام ابد و لطف صاحب آن جناب
و تا پای جادۀ طریق طلب گذارده راه خدمت این شکسته جادۀ هموار پیش گرفته است و به اظهار جانب نموده و روی آرزو
بر آستان بسعادت انور و بنده دعوی خدمت ما شد به کمال حسن عقیدت نیز ظاهر آمده و بالطف محاسن ارادت کامل در خجسته
خاطر جمع مظاهر در حلیه اخلاص کرده شخص رسید از سیستان از جمله یکتان بیش از شد و در مضمار اخلاص و جانکاری از اعتصام پیش از حالتش
اقران سابقت جسته و دامن ولای شاهنشاه و الا شأن از آلایش شوائب خلاف پاک نگاه داشته و بنوار ما [illegible] گردن بنده
خدمت با به برخاسته و سر تسلیم زبان را از نشئه آن ولا و شکر و ذکر مناقب جهان [illegible] افزون بر پیشانی ارادت نهاده و بادی سکه

بهر دیار

ایادی شاهنشاهی عندلیب نغمات سر در بساتین مسامع و مجامع یکه فروختند آشیان بسیج پرواز برشته حیات با جلال نسیم بندگی
بنده که با پیوند سعادت داده و در خدمت بسیار خدمت کرده و حسن سلوک این دولت را از تمام وده است ولایت کردستان
عمده ولایت ممالک ایران است و آنجا جولانگاه این مملکت ابد توامان شد مظاهر عراقش محل بیلاق اسود صراحت است
و مکمن از اکمن تمام کشور شیران شجاعت شامخات جبالش محصور و جدار از فرق طوارق حصن حصین است و با حسن اقتضای
در درات شداده طول جانبازان از نزول نوازل حقه آلاوین ساحت صحاریش از عزم و جرم غرار از سپاه و ابطال ملک
و فضای بساطیش مضمار کلش و روش آن و بالاتر آستان خات ریزه آمیز که صغیر و کبیر با اهلیت گمارانی برومندی بلاغ
بصفت شجاعت و صحت شهامت موصوف اند و مردم آنجا که طرب انگیز کرم و دورانی بتمام عالم دیگر این خجسته حضرت کرده می‌پیرد
به ثبات صولت و صفای طریقت معروف هنگام بساز و فاه هنگامه ساز اقلیم ارادت و گاه طرح ارباب دلنشان اساز فانون بزم
در خدمت آستان خلافت با کمر کرکیل و با کمال و با خلاف انگیزان شوکت با انصاف با اتفاق آن مصاف لشکر شجاعت
امان جنبه استان آن را در روش امن و سعادت و با مستعدان روام دولت ابد توامان دولت و عنایت ریاض صبح دم
آسمان کرده این همایون دولت قوم را از بسته کان قدیمند و نواب همایون ما را منظور نظر مرحمت و رحیم و عنایت مکان
آورده بیت ملاحظه خدمت بنده بعین عنایت محوظ و منظور است و اعانت خاقان این مملکت مقتضای ثبوت عنایات رادتی بدم
بحث قضا و تقدیر و ولایت مزبور برخی خصایص پسندیده از ممالک محروسه سرکار اقدس پادشاهی از ناخالصه منظور و امیر الامراء
مشار الیه و وزرا استیلا از خصایص از جاگران خاصه نواب همایون ما را با خصاص محصوص بود و قبض نام تسبیح البلاد عام و والی تحیا
بود قبض اختیار مصدی چنین شایسته میبود و لهذا در سابق و لایت مزدور و ولایت مزبور ابدا را الیه متولی و محول فرموده
بودیم و موجبات مراسم شایستگی و کمال مستعد او از قرار حکم فرمان قضا و رضا و حفظ اوامرش از خطر انتزاع و اعتزال رسول
در ده لسند سبحان نگاه نکرده و بیل بنابر بکم جلیل ستایش و قرار امر ارادت ملاحظه ان همایون فرمان مبارک صادر و کمون حمیت فضا صحبت
درباره عالیجاه مشار الیه مرحمت تجدید جیارم که تا آفتاب ابد دولت در افزون است و روز افتخار جهان آرا است ساحت احوال اولاد
منطوی شعشعۀ الطاف بوجه ایام ادوار و ما دام که مصباح این شوکت بامعرفت ضیاء افزایی حضرت او ات برتو انوار توجه چراغ

اعتبارش را دو شش هزار تومان مرحمت و قرار نمودیم و بر نامه دارالسلطنه بیرون جاری نمایند و دستور فرمودیم از روی استحقاق

مقدار آن کوتاه ننمایند بنشینند سعادت سعادت حضور عالیه پاسای اوامر صادره مرحمتیم و شانه و شانات شانات ارطراف شاه

شئونات احوالش اعتماد و شانی بنمایم ایالات ولایت کردستان را وه احاد و شرایط العدل سلم و حفظ بیت و الا اتحاد

از هر گونه سیاست موافقت و طلفه اولی لب مطلب مستور منزه انگه معانح ابواب ظفر و مصابیح مشکوة فیروزی روز در موج

دولت و بختیاری و داری برج شوکت شهریاری سعود آسمان سعادت اقبال سو و چشمه سبالت اجلال کواکب آسمان خلافت اقدام

خجسته فرزندان مسعود نامدار معادت مثال قضا مثال اله بازه و ایشان اله و اولاد اشتمال ابدی توام و هند و اسباب استقرار هرا

در جهات مقرره امداد افاضات مقرون استقرار افزایند و در عهده شناسند تحریرا ۱۲۲۳

سعید آسمان سعادت اقبال خجسته فرزند فرخنده اختر فرخ فال منوچهر میرزا کو هرش

میرزا عوادی آیادی اعطاف شاهانه را شمار صدقه اقبال اسلسته جانند که ذریه آنفرزندان از چون شاه اسحاق است

همایون دولت و ابدیه تذکار و کشف القناع نموده و حسب عادی احوال جواری جان آثار قرین اطلاع فرمودیم شد بر تحریکیه

بالمره متروک و اشتراع و فواید و قسیمه با بارا یکباره بر حالی اجلال گذشته بر خلاف مکاتب آنان لسان شده و از تحسید قوانین

مراودت خوش تاریخ نشسته اند و از فرت کتاب و انشایه نمقاش فرامشد افتاده و در مکتب تعلیم نقات ابجد آداب

از یاد رفته است از آن و پاد بیت چنانچه آسوده خاطر مند و در تحصیل مدارک سعادات رحضرت مقامات افسر مقتضای مراسم

راقی کرده باره آنفرزندان سبد اول اشارت رعایای آنفرزندان مطالع صادره مقرر میشود که ازین پس تقصیرات سابقه را جبران ساز

نمایند و بیکباره کار دولت و ابدیه تذکار ابواب قضه مارا بر روی اقبال خود مفتوح سازند و سعادت را عوض حرمان اسخاع دانسته ۱۲۲۵

چون باقتضای وصول فصل بهار رایات عزایم شهریاری را بر اوج ستاره و نیت اهتزاز است و طایران ملک پرواز نعت خسروانه با بیک

نهضت نواسازی نغمه طرازی سرور باد و ما در روی تنکش در ملک را در صفت بیکام فروش هست و یاره قسمت فاعد

کاه فوز نمودی اعطار حضرم و فقدان نوش سرداران را در هم بار روان جنگ بیان جای سرکش در سینه و شهر شاهوت و نخاس

ام

موم شکستن شکوفه‌های بهشرو مهجرات چوان عقابان سام خارپایان از هوای دشمن شکاری آغاز پرواز است و طیور ارواح گبختیانها

در دام اضطراب از سهم کمانداران تیر انداز اسود و چشمه بحار ادل از کشتام کمانی جنگ آمده و ما مجریان طریق مردانگی را

این پیش آسایش در نگ مورث حصول عار و ننگ بجای شراره آتش مجر مجمره‌های آتش کوه‌رات و داناره بی رشد حسین هم

نقل نقش و حامل برگ و بار سفر کالا آنت که صعداران بسیط یار یعنی صف کارزار را از صف بار کرده‌اند و سیاردان بر زورات

از فرامش تزئین بر فرازمین نشسته ارباب غیرت اصحاب حمیت فتوح و صنوف قاعده و تقصیر را یکباره متروک داشته و در طرح

عزیمت و اقدام قلب حیام کوشش و اهتمام بر زین قبه خیمه سپهر فرو و عام افراشته‌اند سر کشیدها و صرصرها و را اهم از نبد

اهتمام رسته و از نعال قوایم فرس رفشان بر صحاری هر زمین تمام نقش هلال است و با مجد اسکام سکاه بدال است نشان

آسایش اطال روزنهار درنت کمات جال است نه وقت معاشرت حسان و مجال دروز فلان موکب جهانکشای گشاه

سلطنت کبری نهضت آرا و رایات حضرت اقوا الصوب فرو پرچم کشا خواهد بود و عساکر منصور از ممالک و دیگر هم

احضار و بر فرا این فضا آثار با خبار سران سپاه شرف اصدار یافته بار آقا ایچاه بنزد تمامی افواج و دو پیشتاب اوالحجر حدود

با مدارکات فارنه مهیا و در عهده مرقوم حاضر رکاب حضرت شهریار دارد ۱۲۲۳

چون از آنفرزند گوهری رشته تقدیر الجلیل خلافت را جاری با گوهر ذات

عیان و زیب جلا افزوده و پایه اورنگ سلطنت فیروزی بمنزلی فرقد سای اوست نه بر اقتخار و سرافراز فلک فیروزه رنگ سوده

الماس کون حسام اقتدار را چو مه جهانگیری قرین آمده و خاتم جشیاد را از آیت المک مر لسان نقش حق بلکس در دری سایه این

دعاء در معدن خاطر دیاعه مخزن آن خجسته لولو الا در کان صیر و ضیا کنون افتاده که ازشده کان حقیقت کیش عمرانکه طلای خالص

حسن اخلاصش در بوته امتحان یافته و مکرا جتهاد و سعی اهر ثمین خدمات شایسته را ترصیع یافته باشد جز ذات والا آمال ادرا

بالش آفتاب التفات خسروی لعلی ستارخ روز بخشیم و جلوه احوالش را بجلیه اعطاف شاهانه یا قوت صفت آب و رنگ

اعتبار افزایم و از آنجا که بیستانی ابتغال افال فال صهبای احوال ایلچیان و جبع جایگاه عزت سعادت همراه اخلاص عقیدت

آگاه مقرب الحضرت علیه میرزا تقی جوهری باشی و ملک التجار است که از دیر و طور دهید دولت جاوید ما کو هر ارادت الاده

خلوص نیت و صدق خاطر پرورده و به دستیاری خوامع همت بخشید الآلاء صنوف ترتیب پادشاهی که هر مقصود و کمتر آورده حسب الوا
کرده مستکذا بر اراکه سوار ساحه پیسعادت شادی تواند بود زینت پیان عقیدت شناخته و قلاده بندگی را که واسطه عقد مفاخرت سرمدی
شاید و شاخ صدق صداقت اثبات [illegible] و امان اعتبارش الی انقطاع اشتغال شد از راشیانی و مصباح ساحت الس پرتو
هر جسم هدیه از جنس سلک [illegible] خاتم آمده و مراسم نیکو خدمتش از مدارج قبول درجه اعتبار [illegible] المتقین یافته و حسن [illegible]
معروض ستمان شرف [illegible] شرف ترتیب [illegible] انجام خطاب [illegible] ابواب
معنا ترا مرقوم فرموده ایم تا در شبا فزا این حجت [illegible] خبره مفاخر [illegible] دانند در کمال [illegible] الطاف
سحابات [illegible] مراحم [illegible] اهتمام [illegible] حسن خدمت [illegible] عرض
کتابت فرخانه [illegible] مرقومات [illegible] تحریرا فی شهر ربیع الاول ۱۲۲۶

چون از زمانیکه توقیع وقیع خلافت بحکم محکم قاضی محکمه قضا سجل [illegible] و جلوس همایون [illegible] سلطنت
بفتوای استحقاق زینت [illegible] شرایع [illegible] و احکام احکام [illegible] مقتضی آمده که هر یک
سالکان صراط المستقیم [illegible] و [illegible] لسان [illegible]
[illegible] جناب [illegible] اشتغال [illegible]
و افزون [illegible] و شرف صدارت [illegible] داریم
از آن روز که توقیع [illegible]
در بقاع و مصانع ممالک اقطار و اقطاع بامضای دیوان قضا پیوسته و جانبان از [illegible] جان [illegible] حضرت
خلافت [illegible] بارا [illegible] تعظیم [illegible] و تعظیم بقاع [illegible] طاهرین [illegible]
[illegible] و از جمله بقاع متبرکات [illegible] روضات [illegible] معصومه [illegible]
[illegible] حرم [illegible] طهارت معصومه [illegible]

کرام

کرام هرکس که بنده کا او کرم است [illegible] این [illegible] مریم [illegible]
خواتم [illegible] پیش از آسیا فزون مریم است [illegible] علیها السلام [illegible]
و مصابیح [illegible] علما و فضلای [illegible] تشریف [illegible]
بقاع [illegible] مدارج [illegible] سیادت و سعادت [illegible]
[illegible]
[illegible] و مرجع [illegible] سعادت [illegible]
[illegible]

چون از آن روز که [illegible] همایون [illegible] الفس آفاق [illegible] شوکت
جاوید [illegible] جهان [illegible]
[illegible] لوازم [illegible]
[illegible] کمال [illegible]
برای [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] الحاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] کمال
[illegible]
[illegible]

شغل ایالت مرجوع دارد و رعایت جانب اعزاز و احترام شان را لازم شمارد ... [illegible]

... خاقان ... [illegible]

چون ... [illegible]

سلطنت ... [illegible]

[illegible]

که ... [illegible]

[illegible]

چون ... [illegible]

[illegible]

کتابت فرمانی که بنام شیخ فرمان ثبت شده از ... شیر ... بتوسط ... در عهد ... تحریر یافته

در این ایام خجسته فرجام که سال خجسته که چهار ... بتجدید دولت ابد پیوند قوایم ... را بقای ... از ... قدرت
طراز ... آمده ... بزرگان اشجار ... اوراق ... [illegible] ... کار ... از ...
شکفته ... از ... آراسته ... انجمن ... چمن ... [illegible] ... طراوت ...
نظیر ... بستان ... [illegible] ... مقام ... بنظر ... فیاض ... حضرت خلافت
و ... اطراف اکناف ... حضور ... [illegible] ...
صدور ... [illegible] ... کفایت ... امرا ... هر یک ...
پایه ... بلطف ... [illegible] ...
و ... [illegible] ...
[illegible] ...
مطرز ... [illegible] ... حضرت ...
بدوام ... حضور ... [illegible] ...
آفتاب ... [illegible] ...
عنایات ... [illegible] ...
مطلع ... [illegible] ...
و ... [illegible] ...

آنعزیز ... از خدمت ... این ... تفویض ... [illegible] ... بکمال ...
و شهود ... [illegible] ... آنعزیز ... ولایت ... [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ... سرحد عراق عرب ...
در این چند سال ... [illegible] ... آنعزیز ...
[illegible] ...
که ... [illegible] ... آنعزیز ...
[illegible] ...
و ... [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
سرحد عراق عرب ... [illegible] ...
[illegible] ...
سرحد ... [illegible] ...
دستان ... آنعزیز ... [illegible] ...

سرحد بجه باز تبره و پیشتر خود تبرا را افغان خواهیم بست و اگر اندک قصوری در آن واقع شود معلوم چه قسم خاطر زای ملک آرای او افروزد
تا چه حد مورد سیاست و بازخواست خواهد شد فرمایش و کرامت که اگر آنچه ندیده و شنیده در که ارباب حشمت را رسد
در دستان بطریق تسلط و تحکم رفتاری نموده باز جانشین ایشان که نوع قوی و قوی تر از آنها باشند آنجا جلب آید و بعد این بود که اینها
مردم دستان را الفوت داشتن باید و در کودستان بجهت استعداد خارج مقدور معلوم خواهد داشت و اگر رفتاری بطریق
تسلط نکرده با مردم دستان باید نمود تا چاره بجهت تعمیر بلوک را افغان چنین شایسته بعضی مردم دستان خود را مستقل و مقتدر خواه
معلوم است این صورت چه قدر مایه اعراض مردم آنجا باید نمود و اتفاق نیست که افغان از خارج معدودی غلام با جماعت
با فرمانفرما و رشت نیاید مستقل و بر معلوم است که رعیت خاطر بانند بجهت غلام و غلام از عهده و بنا نیست افغان بی بسیار بر نخواهند آمد
و دستیاری آنجا با تمکین چنان استیلا و اجحاف رفتاری نخواهند شد و اگر حسب بعضی بایست بطریق جهت و میرداری درق
بوعده و حشت و خواب آن مردم نشود باید که دیگر هیچکه افغان نخواهد آمد که آنجا کابت نکرده آنجا با خانه خود قرار
و در آنجا حالت داری از بصورت کنند صورتیکه مردم آنجا خود را از آنکو نشده بلیسان کار طلب و بشه بشنود و افغان همراه اینها
خاطر جمیع جانشین نکو نه نکرده است که در آنجا بلیسان ریشه بود و لوازم و شرایط دستان داری و آنکار را خانه و ملکی خود را سر
چشم رفتار است و دیگر افغان این قدر راه بعد خود که خاطر داشتم گرفته و شهزاده و میرزا را افغان و در عوض دستان
بازگذاشته و دیگر بسته با آن تمکین نیست و بایست مدار مردم از آنجا نگذارده و در مقام اقدام جلب و حسب بعضی نیز از حد
امید داری را باید برای آن افغان مدارا شد که اگر اندک خلاف قاعده را از نسبت با آنجا معروض افتد و سبب ملاحظه
که حد نظم سرحد و موجب جنبش کار آن ولایت شود و بطران بست و قرار نمی میرزا را جان خانه و املاک باهره بوده
خاطر بست و افغان بدیه کاری خود که این آنجا خواهد افغان را الکا همراه داده اگر سر افسر داری و چنانی در واقعه باید انتعاش
خواهد و به بحث خشنودی و مدنگار هر جا بشتی هزار خانوار ایشان را از جنب عمارات و موقوفات و فراهم آوردن
اسباب و آلات و از این قبیل و جهه سرشته شده

و عرض و داد

چون از آنجا که در کف اقتدار خسروانی تقدیر بخشیده رحمت الهی بحسب اهتمام طالع مختار را که دل داشت امیر دیوان نایب عظام
عظام جهانبانی را که کفایت بخت فرخنده طالع با بارگاه اشتهار منشور فرمان روانی با طغرای غرای توقیع الملک من شاء
مزین گردید و جمهور طوایف انام را به سر اطاعت بر پای رابطه فرمان داشت و تا توقیع حکم انفاذ آیات الملک لله
بر مشام بشارت عنوان اقتدار آمد فاطبه حشام از ابای انقیاد در پرچانه اذعان مقرر فرموده ممتاز مرحمت قضا نعمت که
آفتاب عنایت بر ذره داسانید نشانات و سعادت کمتر یک از ما گردانید ارکان آستان آسمان ارکان را که تو سلطنت
اسلاف ... ترتیب خانقاه خلاف کرام به تقبیل مراقبت اقران بوده و در معرض ظهور انواع استعداد اقسام اشفاق خاطر هم
اشارات او خورد سزاوار بود بشند شمول عواطف بی اندازه و پرستش عواطف تازه بتازه فرمانیم و خانقاه تشریف
تشریف خدمتانه مخصوص شرف اختصاص افراییم و از آنجا که مخاطبان این مجاور از شرایط احوال امیر الامراء العظام شهم الحرام
فاکرانه خاص بطوع از کمال التفات اختصاص بترتیب شاهی القاب رعایت جانب طرفین بوده است منشور لطف بوده شرف
عنایت کرده در بار او از نظر الطاف خسروانه افتاده و در هر الامر سنه بوت مرحمت و لطف او را بموجب عنایات احتشام
بخشیدیم سرافراز و منصب این ایالت را که منصوب و مستقر فرمودیم تا چون که شایسته کار دار و اهتمام است در لوازم کارها
از آنگاه حاکم و انتظام مراسم ایالت را اقدام و مزید آگاهی و اهتمام ادای خدمات شهود داد و در امور مالیات و سایر امور
و رؤسا و سران ایل و کدخدایان و ریش سفیدان و اعیان و جمهور احشام و طوایف بختیاری از سپاه و رعایا امیر الامرای مشار الیه
را بالاستقلال داشته اوامر و نواهی او را مطاع دانسته مطیع باشند و از سخن و صلاح او تجاوز جایز ندانند در عهده شناسند تحریراً ۱۲۳۶

از آن زمان که رایت اقتدار ما از جانب آیت فتح و ظفر آمده و ملوک ممالک آفاق از درگاه فلک بارگاه مرجع اعز روزگار خاص و عام داشتند
افتاد که از حسن کاردانی و کاملان خاندان خدمت هر کدام از طریق خدمت بر اکثر اقطاب اقالیم سبقت گرفته بقدوم مصاحبت بوده و از سعادت
جبین خدمت بر جمیع احفاد ثابت قدم بوده برای شاطرازی و رفاقت بجا و بجا از سر با و تحقیق التفات محفوظ بسبب اهتمام لطف شاهانه
و تقدیم رسم دعاگوئی دولت جاوید بنیاد با هر زبان امیر مشار الیه داشته و در قرب مقام احتشام پایان خانه التفات را در خدمت عبادت شعار

و در مقام شناسائی جهانی قربات بدیش شریف افزائی و سیم از آنجا که آیات ایتلافات مضمر احوال عالیجاه رفیع جایگاه
عزت و سعادت همراه اخلاص و ارادت آگاه عمدة الاعزه و الاعیان میرزا زین العابدین شیرازی فرات لهذا

چون از آن روز که قلم قدرت حکاک لوح ابداع شد

اینجا قلم خلقت اختراع آمد بخت اوراق کتاب ابداع انتخاب سرانجام عقود و مباحث افعال و حسن و ... ثمره طغرای
ابد و دوام توسیع اقبال و اطراز عنوان افتخار آمده راجبی خاطر خطیر آنست که از صحابت سعدا و اکه در تحصیل رشید بنده گمان خود شد
من بنده شکاری رشیده و در سلوک طریقه ارادت قلم و اسبه حقایه امری که از آن در جمیع ذوات حصر آن آنان ناظر از چنگام
و در ترقی و الکمال مدارج کمالش ترجمات کالمو سید ولی ابرم

چون از آن جمله وحید که بناخدا آنانهب هدای مجید سلام عزایم ما سعایان آمال و پسپان و حسنا ز ادعی رب
عنایت مسالت که وا اعذب فرا فزوده امم اجابع روائی از این آنکه راه بنیان سعادت جای اندو خطیب آ او و را
بر دوست حان آرا الازم افتاده که مریک زنده کان ارادت کیش که برای اوای مناسک بندگی اقبال این درگاه را
امام محراب حصول آمال انگاشته و سلوک طریق خدمتگذاری الامام فاقد ارادت انشته ساحت الشی احبط اوز انفقات
کاوه و حوصله اعیاشر را مستغرق الطاف عنایات خود دارم و عالیجاه رفیع جایگاه حشمت و جلالت دستگاه مهمات مجاری سرا ایشان
و بسالت اکتشاه صداقت و ارادت آگاه امیر الامرا العظام حسین سعید جان امام مستغار باجعلاف در جنود ارادت کیشی
لهذا امیدواری را التشرار شمول اشتغال عواطف خاطر خورشید مثال اماماً ما آمده ورده السنه و بن ... البلد خدمت میکند
بحرین بنده عیانی و شیعیت میبارا معهد استحکام اسالیه محول و مفوض اشتیم و بانه بعبارت شهره دارم و مدارج رغبت اعتبار انعکاس اوام

عالیجاه رفیع جایگاه شهامت و نجابت دستگاه جلالت و بسالت اکتشاه فراست و کیاست همراه صداقت و ارادت آگاه
عمدة الاکابر العیسویه زبدة الامانیه المسیحیه مستر جان الکم خان بهادر پرتو التفات خاطر خورشید اثر خسرو بر احیای ... در حق
احوال خود دانسته بداند که عریضه اخلاص ترجمه آنعالیجاه مشعر بر ورود مستسند و ستان و خرابت دولت انگلستان و اهتمام در ارادی ...

ارادت

ارادت و تقدیم مدت و الت ابدت در مطاوی اراده تیکه ابواب ظفر بر چهره چاکران موکب حضرت از فتوح و معالج سپید
غایان حضور کشاینده ابواب فتوح بود و موظف انظار التفات مضامین صداقت قرینش من الافتتاح الی الاختتام معروض رای
جهان آرای گردید مراسم ارادت و لوازم اخلاص کمال هدایت آگاهی آنعالیجاه بسیار اعظم و مشهود و سرایر عقاید او
در مرایای ضمیر الطاف اتحاد و حقیقت جهت برای صورت اظهار مشهود اراده جنگ آنعالیجاه صداقت آیت را عاری از حرف و مرات صداقت مدت
زیب سلاطین ارشاد ارادت اراده و صفحه اتحاد ... طرز سبب سالک طریق خدمت بود ذوات ... بحسب اراده و ثوقه وادی الامور
و طوانی او صسایر کافه ... بنیاد خاطر و تشتیت اراده ملک کارکنان ... لطف بر تعرفه داشته ایم و در ارتقای مدارج
اختصاصش علم حقایق بسبب بساط ... و ترک ... نظر انظار التفات گماشته

عوارضه

خاک رهگذر رخش بادسرعت والا آبروی مردم دیده ما سیه بخت به توقف عرض پاسبان بارگاه فلک پیکر گیتی
پناه و خواقین فلک جاه را معروض میدارد که از آن عهد که زمانه عهد هنر را بقراین عهد هنرپرور تازه
و اوراق کتاب کمال را که عهدها دست فرسوده صرصر اهمال بیهنران بود به پیشکاری این همایون دولت شیرازه
ساخته است ارباب هنر که در زوایای گمنامی سر بر زانوی عزلت داشتند پای دولت بر فراز سپهر نام آوری
گذاشتند اصحاب علم که در مکامن ناکامی از غفلت عاطل مانده روزگار بتعطیل میگذرانیدند در عرصه کامرانی
علم شهرت افراشتند شعرا که سلسله نظم امورشان چون ارکان شعر کامل تقطیع از یکدیگر گسیخته اسباب جمعیتشان
چون اجزای بیت مستحکم ملک بحور در دایره پریشانی از هم گسیخته بود هر یک از بحر عطایای ابیات دولت بهره
وافر و نصیبی کامل حاصل آمده با عیش رخیص نغارب جستند و بطنابهای طنابشان در بسیط زمین منبسط گردیده
عروض زحافات زمانه تخلص یافتند رسم خطاطی و از گسسته‌بالی ارباب قلم که قلم از صفحه ایام نسخ و قلم
اصحاب خط که از خط تقیق عوایق همواره در حظیره خطا بود رواج آن قدر رایجان خط ... ان با قولب ابر
کات دایان اعتبار حالی که بر خاطر نشسته بود و بکلک رفات بنده درگاه ... امید که خود را از ذروه اوج گرد
بیگاه ظهور آفتاب التفات خسروی سایه ذوقی در مداد سخنوران خوشتر را در بارگاه قبول حافظ خانه
انداز در تحصیل قدمهایی در طریق طلب گذاشت و برای حصول مطلب در تکمیل هنر همت گماشت تحت افتتاح
مناقب دولت روزافزون با یم در مکتب ارادت نطق ابجد شاطرانی از سر گرفتم و برای آموختن رسم نظم
بندگی در دبستان عقیدت لوح دعاگویانه در بر وقتی بالاتکه از نجار عوارف یادداشتی که هر مرادی حاصل الحکم
مصدر شد که در تحصیل معارف مصروف داشتم مسکلی این خیال که از سخن نکارم نامتناهی در ...

افتخاری ذخیره ساز و مفتاح طلب افتتاح ابواب اصول معالم را پای اجتهاد در میان گذاشتم که چندی بر صد نکته
کوکب بخت در حیث الشرف شود و ارادت با سعود سپهر قبول بندگی با نظار التفات شهریاری نافرآید و مهر مرادم
از افق اقبال و صول لطف انتشار خدیگانی برافتد مقطرات ارتفاع ذره طلب ریاضی در زیج ریاضت
رنج بردم و با شعار طلوع مشتری مطلوب در رصد امید ستاره بختی شمردم رمانی با این گمان که از مصدر
امر همایون باسم بندگی موسوم آیم در سوم خدمتگذاری را در معرض ارادت حرف بحرف صفحه ایام
اوقات صرف کردم و در استمام قوانین ادب حال ماضی مستقبل آوردم چندی به نیت اینکه وظیفه
خدمت با شرایط خلوص و عقیدت ادا سازم و با قامه شهود جوارح و ارکان با ثبات دعوی ارادت
مظهری پردازم در اتقان فنون فقاهت تفنن کردم و احکام شریعت غرای بندگی را علی حسب المقدور بجای
آوردم روزی بتصور اینکه در حضرت آسمان مقیاس داوری بار قبول یابم و از ترتیب قضایای صادقه سلطنت
کبری نتیجه توجهی حاصل آرم در مقدمات معانی و منطق شروع پیوستم و در التزام طلب خدمت که تضمن
حسن عقیدت مستلزم است دعوی لسان را با تصدیق جنان مطابقه لازم داشتم تا شاهدان شیرین
معانی را در حجله الفاظ بدیع بهجت صنوف صنایع آراسته به پیوند خدمت خسرو کشورگیر نامزد دارم و پیشرو
سخن را بدستیاری مشاطه فکرت بطراز جاعت زیب و فر داده برای عقد بیع خاقان بحر ضمیر از پرده خیال
بایوان بیان آرم چندی مواظب فن جماعت بودم و بمفتاح دقت ابواب نکات دقیقه از دقایق
رسوم بندگی گشودم عمری بر این امید که در مراحل توصیف مآثر دولت ابد تأسیس را دخیل ردیف
آیم و مزید عواطف خاقانیم باعث اطلاق خاطر از قید ذل و خروج نایره اندوه زایل گردد
بوصال شاهد مقصود دیده بگشایم چون حرف امید پیروی حریفان قافیه کم و بس در بیع از دیگر گوهر

نثار بارگاه

نثار بارگاه فلک بسطت بجا آوردم کاهی بر این عقیده که در دیوان ترتیب شهریاری باستیفای جمع سیاق بندگی
سررشته رسوم خدمت بدست آرد و خود را در جریده چاکران سده گردون قرینه انتظام دهم و دفتر
احوال مقررات عطایا و جوایز از نقص توجه عوارض مرفوع القلم بهره از خرج مفرد و مرجوعات بعد از رفع حایلات
نواقص در دیوان بار قبول راهی نهم حاصل وقت از تحصیل حساب منه سر بجز روزنامچه ایام مجری داشتم
و محصول جمع ابرای ادای بانده میزان بندگی در حوف خرج تیمه خدمت مهیا پس در سر بستان محو حیرت
خسرو کشورستان هزار دستان مقام سجع طراز آمد و طایر طبعم در ساحت ثناخوانی بار سلیمانی
قدس هم آواز کاهی بدانا مقطوعه نظم برای بزم ارم نظام عواطف عرض نیازی پرورشتم و گاهی
منشور نثر در کاه بنشر جملی از ترتیب نثاری رشتم اکنون در تیمه از مقام خویش احرام حریم حضرت
هوم نشان مانند کمر بندگی بر میان بسته و بار اقامت در بارگاه فلک قرین همچون بان ثنای پادشاه سلیمان تمکین
گشاده مسپویم در حریم درگاه برای قبول حضرت شاه گاه قامت موکب میمون در مقام خدمتگاری
چون پرسه عبودیت مقیم بجد و همنگام سار سفر همچون سفیر ظفر همسنگ همساز التزام رکاب سعادت میسیم
چین رکوب یزدی موکب میمون رعب آسا و با نه خیول خوش خرام گرفته و نان عزیمت بنگاه زنجیر پر آوران شیرگیر را
چون سنگ در عنان بازی تزوان بیا آهو شتافته اگر روز بوده تا شام بترقب تابش آفتاب التفات شاه
مانند حرباء چشم رجا بر روزن آرزو باز داشته و اگر شب تا صبح صلای خدمت از زبان مسده پیدا آسا چون حلقه
گوش امید بر در گذاشته رخ بر در بارگاه دارم امید قبول شاه دارم اولیای دولت قاهره را
از مراتب اقدام در خدمت و جان نثاری همچون ضمیر خویش از دور مملکت داری وقوف و اشناحاصل آمده باری
احوالم در موقف حضور اشرف اقدامی نه دارند که نامم از رحمت بار یافتگان بزم همایون اندازه دی لطاف

معانی عقیدتم لسان ای خود بدین سکاری جمعی از صافیت و ما در صفحه قیام بارنیت مسند تا این بقا انتقال
از کیست. ما بالجمله در این مدت و روز و شب در سفر و حضر حضرت آسمان مقر را مواظبت بجد و قیستاد و فی
اهتمام و جهد را اهمال و ترک نکرده‌ایم و ما با اینهم هنوز دلیل کعبه مقصود را نشنوده‌ایم یعنی غیر تسیم زمین بیگه
حضور مرحمت ادراک این‌گونه اهتمام تا کنون عقده از کار نگشوده یعنی از مخزن مکارم خاقانیم در بر چهره
امید نگشاده کرم لطف پادشاهیم را می باید و دست عطای بی‌منتهاییم عقده از کار گشاید با ظهور
التفات شاهانه مطرح خدمات توانم بود و با شمول تربیت خسروانه در زمان سرافرازان مکان خطب البنی توانم
صدور امر اقدس اعظم و مطلع امر اعلا اشرف الاعلی مطاع واجب الرضا جمل آرای عالی
صدر اعظم مرحوم از جانب نواب رحمت مآب نایب السلطنه عباس میرزا
دراین اوان که قبله عالم و مشرف و مایک چشم روحی و روح العالمین فداه افضل الفتح ذات اقدس نواب اکرم اکرم
اشرف الارا در ممالک جلاله و غزا ما لک ذره و کالت آن ذات مبارک را به استحصال قصاید اجور ایشان
بر مبرات سعادت آیات شاهانه با قضای افاضه فیض خاص رای مرحمت مناص همایون مقتضی استعداد
عموم مقربین کاب مسعود بدین سعادت مسرور آمده هر یک از چاکران درگاه جلالی پناه را بحکم غیرتی از خویش
مأمور و اجرای حکم و جایزه وافی سبیل الله با موالکم و انفسکم را به بذل نفوس نفوذ و اموال محکوم امر قضای دستور
فرموده این چاکر جان نثار و فدوی بنده درگاه عالم مدار نیز که در بارگاه سلیمانی از مور کمتر و با در پیشگاه آفتاب
عنایت در تو ار مطلوب نظر مهر اثرات ذره مثال مرحمتی این عنایت می‌باید به ورس عرض ود و برای ادراک این تا
از هر گوهری صواب توفیق سپرده و ما از غایت حقارت تحفه در ابا صالت قاصر این موهبت نمینه به چه جای نکم
بعض

بتعیین ابل و ناپی از انجا بدین ان موکب ظفر آیت معدود توانند و اشت با مقتضای حکم قضا مضی بتحصیل بود از عایم
جهاد و غزا با نهایت شرمساری کیسه با بیضا در هوای نصیب برای نزول مقربین موکب حضرت دلیل سرانجام
ارسال داشت تا مجاهدین موکب منصور را در ظلال خیام مزبور آسایش و در ازای اجر آن در کار این مولت بر
افزایش باشد بپادش خیر از بقای دولت جاودانی منصوص و جوار تعالی لوای حضرت نواب کامیاب
اشرف الامنظور و طلوع پاینده که سایه آن آفتاب بقا و شفقت این استان فرسا امروز الا اشرف لو الا اعلی
در سلطانیه با شرف حضور حضرت مختار ابن مرحوم مرا از زبانی سلیمان میرزا
در جواب محمد شمس را نوشته است
بیج در بدایع نکات و عقد لآلی عبارات طیبات که از بحر لطافت ضمیر و مخزن خاطر مهر تاثیر ترتیب معانی این
ارادت مخبر را باسخت تطریه و صدق تحریر رسیده و مجملا از سر این صداقت نشان نشان چه در رکاب خسرو سلیمان مکن
روحنا فداه و روح العالمین نثار آمد در یکی گرا زاده ماند بجهم و بدان که چشم ارادت بین امنیا فی قیام
بخاکپای پادشاه جهان چنین جان جانیان فداه از آنجاکه تا جدا ماند بجهم بیا و رود روان گر روان هر شرح
موکب همین روان و چون نسخ و حضرت کاب القضا آیات الاقدس را انداز جواهر زواهر مضامین به عیش گوش هوا را
باز آویزه و عجب باری بسته و در را در معاینه منقش و تاج صدر صداقت ابر شهر چه در بوج و مرین داشته
و بر اسطه لآلی نظم کلامش در بیگاه و شهود شهیاری از مناظم خدمات آنچه اکنون معظم عقدی تام از رشته عرض پرست
دادکون زمره نظاری بانتظار شی نثار بارگاه خلافت رسانیده شد ناری مرتب شد رو جهت متاع وصف
یعنی گوهر بکره حلوان انعامی که مطابق هنگامه سپهر ادر بار محبت ارور رسید عقد و مروارید و کار در مرصع با
مرسله مرسله گردن ارادت زیب میان مخافت و پیرایه قامت صداقت آمد مروارید و شرح دیده و جان

اشک این مهجور از هجران آن گنجینهٔ حضرت نمودی و یاقوت احمرش همانا همان خون دل است از دوری آن خدمت ...
بعینه رنگ دادارش از طراوت آبروی سبزه بستان بهشت برده و با آب کار و الماس بهالش الماس حسرت
در دل لعل آبدار گشته در پیش نازنین افشان خفیه آتش و پای زر نگار سپهر قاش دارد و از بوتهای آفتاب وحش
قرص آفتاب را در بوتهٔ حسرت بگذارد با نوعی چهره پرورش عاطفت پیکر پرنیان و پیشانی کرامت مساوات
لاف ... خطا خطات و در برابر لطف کتابش خط الکتابت ... اگر گشته طاق گشته آید بجا گوشه کاوش
از زلف مجعد مهرویان پوزش و یافته برای طراز قامت اقبال صنایع فرزانش کار کار حکمت بخشد شده و گوهر آب
خوشابش گنجینهٔ خاطر را مخزن پس نفیس ثمین بس در رحمت و قامت ما را به پیرایهٔ عطر معانی طراز اطوار آشنا گرداند
امید که تا لالای انجم آرایش بخش سپهر و چهار ربیع ... پیرایهٔ پوشش پیکر ماه و مهر است همواره آن نخلهٔ ایکان معظم را
تشریف عواطف ساخته باشد و ... پیرایهٔ اقبال باد و لالای انجم بهای عنایات خسروی آرایش افزای نخل جلال
ترجیح بنده مهجور را که پیوسته بمفتاح اقدام در راه فاتح ابواب مخزن التفات بود و چهره ... عبارات ارادت
ارادت ارثیش افزاید و از ارجاع خدمات لایقه مسرور و ممنون فرمایند باقی ایام حضرت دولت ... الکرام

جواب مکتوب ... کاظم دارالارشاد ... قاجار

مرور

در صباحی که از اشتیاق آن یوسف شیمی در هجر خاطر مجان مشتاق مشتعل ... طلعت پریع الجمال نامه نامی ... مقصود
ضمیر و کمال مول ... صبای صباح صفا و سحاب بهار ... گرامی کتاب سامی و ... خطاب گرامی ...
مشام مودت و رحمت آرای گلشن محبت گردید تراوش صبای صحت ... سعود ... مضامین دلنشینش ...
نشاط نشاط ... رخشنده و تجلی انوار ... عبارات ... ضمیر را ... آشفته ...

نمو

نمود و معانی مقصورش در قصور سطور ... تکیه ... ظرف حضر و ... جان بود و ابکار مضامین ... در ساحت
فیه حور مقصورات فی الخیام و ... لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان فکأنهن الیاقوت و المرجان کأنهن ... اللؤلؤ
المکنون طراز ادبیش ... کمال ... و طراز ... طراز ... اتحاد ... احوال مزاج محبت اشرح
... جسم معتدل المزاج و اعلام ... ایام مفارقت این چه حسیج
... الجوع ... مختصر آنکه تا غایت ... عنایت ... کار در فیه
... باد و تا ثبات ... اشتیاق ایام وصل ... افزون ...
... ضمیر ... عشق از اظهار ... ادراک حضور ...
همواره ... خیال ... حضور کامی ... جهانیان ... نظم ... در معارف
آن حافظ ... و البشام ... خیر الکلام قل و دل ... حدیث ... اعظم ...
حکایتی است که ... هجران گفت ... هجران شکوه اداره گردی ... بعرف ...
مختصر کنم و الا ... شبی ... فراق ... شرح اشتیاق کنم ... صدق ...
رسوم ... ترتیب مقدمات ... اظهار آن ... مجاز ...
القلب ... القلب ... صدق ... دعوی ... مخصوص ...
اشمات ... الاحباب ...
... بود ... نوف ... برادر کار ... شرح ... مجلس ...
ادای ... عواطف کامی ... خاقان ... و فروزن اقبال که جناب جلالش اجهان داران
محتشم ... آسمان ... بندگان ... اجمالا

تر بالا فرست صحیفه مساوات رتبت و دیباچه مجموعه انشا جهت احکام سعدی که مناسبت معاشی طبع و گلشن طبع همایون شهر
با نسیم اقبال فردوسی با نظیر نمود و عرض حقیقت پرداخته از صافی طبع سامی قصیده که در نظر ارباب دانش عبرت مقالات
حسان و انوری شاید عواطف عوض را داشته سخت شود و شرط نیل شکر و در پیشگاه التفات شاهانه موجب اعزاز
لازم نمکم کرده و تضاعف شغل خسروی را باعث آمد امید که انوار تفقدات خاطر خورشید اشراق شاهی همواره فروغ
انجمن آمال بندگان عقیدت فطرت آستان آسمان نوا از شرف همچو عنایات ملوکانه بهجت باد و از دیار صلاح
رجا واثق است که بجذبه التفات خاطر والای این صادق را شغف فزاید در تحریر ارقام جاعت نگارش صحیفه ضمیر که انشا
مشحون از قرین حضرت آگاهی از احوال مطرب اشتمال خواهد **از جانب مرحوم میرزا ابو القاسم مقیم الدوله**
بابای الدهای رحمه گوسالی در طلب کتاب و صاف امروز صبح که صباح یوم الاحد و انوار طلوع ساطع عترت
صباح صبح الخیر و تشریح جانان خوش مکتوب باکشاف حقایق صدق اصفا و صفا و فایق حسن و پرداخته آمد و مجموع
دستور سرکار بحث انفاذ یافت اکنون که طرز و رمز نور و ده اسپهان آفتاب حسن جو بهان صادق وران از نصف النهار
روزه ظهور و در جاده دفترخانه جای که کشف الحقایق حقایق مالک مخزن الاسرار مکنونات خواطف است یکدو
از مقیمان درگاه جسته و فریدون اقبال لا زال صدر نشسته و اقبالهم مقبلا بالشفاعة و النصرة و الا اقبال و پیمانه نشسته و آیین
گلفت از میانه چون نمک عنایت از آینه دل بر خواسته نامه از مشرب نکته دل که در میان آورده دکان صحبت
صادق خاطرم را نشاط داده کتاب تاریخ و صاف الحضرة بوده و ناظران ابجمول تجربه امصار و ترجیه اعصار از معانی
آن شعاری و افراز انجمن دوستداران از کتاب مزبور نسخه که حاوی خمسه مجلدات و شارح فصول اخبار و دنیا است
نبود و اظهار نمود نسخه کتاب معاصر و دیباچه دیوان صاحب شیرازه اوراق مکارم دستور و قوانین معاظم خدمت فرمایش
عنوان صحیفه سعادت مستوفی دیوان مجد و اعتلا چون فرا جوید و صفوت صفا نویسنده و فاوفای علاج کرم مجسته اخلاق میرزا

دولتی

محمد یوسف از بحر الالالی کلام بدیع نظام دراین ذکر کوشوار گوش جان ساختند که آن مشفق مهربان کتابی از تاریخ مرقوم
جامع جمله محاسن کتاب تقیس عالی انتساخ و همان اوان بجهة دوستداران انفاذ داشته اند و مطالب شیع درباب خوبی کتاب
تأدیت نموده رفع التباس و اشتباه را بمعاینه و مشاهده اشارت صدق مقال ایشان اکه صدیق اسم است
و الاسماء تنزل من السماء مصدقیت انه فانه کان صدیقا و مشاهده جنس بعدم وصول شاهدی کاشف کان ذلک
فی حقیقة مراد در میانه حیرت ساحت است و خاطر برخ این ابهام مایه غوغا بان که گمان کذب پیرامون حریم حرمت
سخن ایشان مجال مرور روید یا ازین التفات شاه بهره ایشان بجنبه گذرد هم مگر این قضیه محمول بر این که در آینه
ضمیر صافی تخمیر که عکس صور ارادت اصدقاست بمقتضای مراسم مواحدت و ارتباط قبل از نمیدن دوستدار کتابی
چنین صورت حصل و تحصیل آن از راه کمال التفات ایل آمده باشند و لهذا برای تحقق حقیقت این صحیفه صداقت آیت
نگارش یافت و المجد برقرب وصول بکتابت و ساله بضمیمه کتاب اتمام التفات سامی در هر باب بحث اید و السلام

از جانب آقا محمد کاظم والد کاتب عبد الصمد بکلو بیک

بخط

سر حلقه ارباب اخلاص بعرض میرساند و از تاریخ که اختر اقبال محصلان این دیار بعد الحصول دوستدار از مرکز دایره
باز بودن معارف منشی ساعات بسعادت مستعد دشته یافت باوقات مس مباهات قبول کردیده هموار و بدریع
انتظار طلوع شعاعی رقیه جات استرشد و طور بکوم اخبار رفع آثار احوال سعادت اشتمال از مشرق اخبار متوقب دو
دهشکده کوکب مقصود از افق حصول آیت حصول نموده در بوقت که نجم مطلع سیادت سعد سما سعادت میرزا سید حسن صاحب اعظم
وارد حضرت شده و رو و رود مسرات نامحدود نمود و دبیب العین جبهه نامه ال حسن کو که بالیقین شرفنامه موشحات امارت بافضال
رقیمه ملتفت شامل فسیح بحثای قبر ارادت شامل خواهند چون خیر نجنجه شر معقده با التفات مخفف و سهم این مسرات از وصول صحیفه

بخاطر متصف گردیده از رسم اعطاف پیغامات و رواج الطاف چنانچه بسیار بعید شمرده و قبل التفات ما را
به ضعف طالع خود نسبتی و فراموشی خود را از خاطر عاطر عزّ اذکر گذشته حمل نمکی باعث ذکر نه است و الا با وجود صفای ارتباط
اخلاص مخلص که در نصف النهار شیوع الظهور تشریع اعلام ارادات الا ارتفاع است چگونه با التفات از دستور مخلوق دارد
سرمشقه از قاعده مهجان و پیری ابطال مینماید و با وجود این اولا که جناب معزی الیه درجات فی بعض رسالات پیرا امصاعد دارد
اتحاد هر یک نیز و ادراک شرف مستراتقدم معاهدت پرداخته بوده اظهار ارادت خود را بذریعه نگارش این عریضه
لطف اصدار مستور داشته در ضمن آن رقعه مصطفوی امام را موجب مدار و تسلیم شمرده و چون این جانب آنکه بجهه خاطر مودت
ذریعه کهف و حلقه بستگی ... به بزم حضور آن والای دار در اینجا تحقیق آن را از خدام سرکار شریف مستحصل است
و از شمه او از مقدمات خاطر حقیقت مآب را [illegible] و صحت فتحات و رجوع هر گونه خدمات و مرجوعات مستدعی و مقتضی

از جانب جعفر الدوله خان امین الدوله داود پاشا وزیر دار السلام بغداد

چندانکه در جنبه نیلگون سپهر حاضر دار السلام جهان و کهف [illegible] بر قرار اوضاع عالم امکان است از آدم السلام
وجود مسعود محمود حوادث حافظ جهان و ذات فرخنده موقع کهف [illegible] اعتبار و جهت ارباب تعداد [illegible]
دعوات و افواه دوام ذات تجلیات [illegible] مصافات [illegible]
دوری دولت ابدمدت [illegible] در مجاری کفالت مهمات دیوان مصالح امور متعلقه به ترفیه عباد و آرامش
منظور [illegible] با مراتب دوستانی لوازم خیرخواهی فروتن [illegible] منظور است [illegible] از خارج نیز نهایت ظهور دارد
که ملاحظه مصالح اتحاد دولتین علیتین اعظم مهام و لوازم خیرخواهی جانبین الزام عرفات آن از مراحل تسلیم ذات البین
لهذا در این اوقات که بعضی اوضاع از آن حدود [illegible] ارتکاب آنجناب جلالتمآب [illegible] مورد رکه [illegible]
اقتضای مصلحت و خیرخواهی اولیای دولت و آسایش و صلاح سپاه و رعیت است صریح [illegible] لازم نمود که [illegible]

ذکر که

ذکر که خاطر سامی آید قبل از این که در عرض مراسله سابق با سرکار [illegible] صدر اعظم در مقام اظهار مخبر مواد برآمده بود
از اینکه ایشان نظم مهام صفحات عراق و فارس مامور و از اقرام رکاب حضرت [illegible] مجبور بوده [illegible] در جواب
مرقوم آنچه لوازم رسوم خیرخواهی و اتحاد بود [illegible] چنین میدانست که نظر مبنی که در مراتب دوستی و
ایشان را حاصل است من بعد در تقسیمات مصالح اوضاع زیاده اهتمام خواهند نمود اگر آینده مصالح صحت جو بسیار
منتظر حاصل آمده بر حصول کار [illegible] خود [illegible] چه بود که [illegible] حفظ و اتفاق [illegible] کار
که اکر بارنه الجمله [illegible] در اصلاح [illegible] که آن [illegible] در عالم نکو [illegible] اظهار [illegible]
عاقبت نیکو [illegible] اوضاع [illegible] نمایند [illegible] که آن اهتمام [illegible] شماره [illegible] دشمنی
معه که [illegible] اوضاع [illegible] که آنچه رفته [illegible]
دوستی [illegible] یقین [illegible] که براد [illegible] اسباب اتحاد دولتین [illegible]
[illegible] منتهی دیگر حاصل آید [illegible] باعث [illegible] ایشان [illegible] آن وقت که [illegible]
[illegible] وزرای بغداد را [illegible] اعانت شخت
والتفات [illegible] استقرار و استقلال خود را در حمایت و [illegible] اولیای [illegible] هر گاه [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] هر یک [illegible] پس [illegible]
آنجناب [illegible] خیرخواه دوام استقرار خویش را ملاحظه نمایند با وجود [illegible] این اوضاع
از جانب [illegible] رسم اتحاد دولتین [illegible] رعایت [illegible] شاهزاده اعظم [illegible]
[illegible] آنجناب هم [illegible] عواقب کار را مراقب [illegible]

داعی دولتخواه و دولتخواه بلا اشتباه بعد از ادای مراسم محمدت حضرت پروردگار و پیش از ادای صلوات
صلوات بر روح مطهر رسول محتشم رجوا هر زواهر دعواتی که لمعات انوار اجابتش ساحت شبستان قدس را
آراید و لآلی تحیاتی که گردن و گوش شواهد قبول را شاید به پایه بارگاه فلک پایگاه و والا ساحت
بر رای خورشید ضیای انور مرفوع و مکشوف میگرداند که از آنجا که پیشنهاد خاطر خطیر والا همواره
بسط بساط عدالت و احقاق حق و ذات ارفع معدلت آرا معتاد یَعْمَلُکُمُ اللهُ بِرَّ الأَکْرَمِ قِسطاً
وَعَدْلاً گردیده مصدق بر امثال این دولتخواهان و سلاطین نصفت آیین را داعی و در حفظ حدود شریعت
غرا علی حسب المقدور ساعی چنان میشیم لازم است که چنانچه از اموری که متعلق بشرع انور و خیرخواهی
دولت عدالت گستر باشد مستحضر شویم معروض عرض در آوریم که حسب حکم عدالت با جرا و امضای آن مشعوف گردند
ازجانب حاجی میرزا الوکلک طبیب باب الاطبا معفور میرزا مرحوم از مکه معظمه بنواب

معظم نوشته اند

کمترین بندگان عبودیت ارکان درگاه ملک مطاف فلک مخاف را قبله رجا ساخته موقف عرض
عاکفان کعبه حضور باهر النور و الا مقیمان آستان حرم حرمت احتشام بنا میرساند که مدتیست از
مقام مجاورت حضور احترام حریم دعاگو دولت بمقرون بسته و در طی بوادی حرمان از تشیم رکاب بر
سای هامل است این خار مغیلان حسرت بر پای خاطر شکسته در ریق که سعی مروه معاودت و وقوف
عرفات خدمت متمکن نیست راه انتهای آمال و غایت امانت بر ذمت عبودیت و نقض عهد دار
اصحاب کرده عرض حاجات را بر بساط این عریضه عقیدت و رفیعه رکن کعبه ارکان بندگی داشت
برب البیت الحرام قسم که آه حال صاحب حرم است که اگرچه در سلک محرمان از شرف ملازمت دور

دعاگو

فلک شکوه بوده نامه محمدت عاکوه و نیابت زیارت که اعظم مناسک بندگیست کمر جهاد بر میان جان بسته
داشته در هر مقام محتاج پاپ الزیاره مخصوص سرکار سپهر مدار معین العقد مقدور بگوناگون از خود دعا
نشده امید که آثار دعاهای پیشگاه پناه در معرض اجابت دولت جاوید بنیاد مقرون

نقل کاتب در اظهار سرگذشت یکی از امرا مرقوم داشته اند

نمیاند طوطی فصیح اللسان قلم را به گرمار حسن و شکر مراسم اشتیاق آن یگانه آفاق شکرشکن ساز دیبغه
سرانه عندلیب خامه مرغ الکسان با طائر شتاق از منکر و محرومی ارتباط با انبساط حضور بهجت دستور عالم پرواز
اگر خواهد سطری از مراتب آن از در قدمهای دیده بحر تحریر و تسوید در آورد هیهات چنانچه اراده نماید شطری از زواج
آن را با مداد مداد بحار داغات و اقلام اشجار ثبت جریده اظهار سازد لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ
خداوند عالم عالم است که همواره شبستان ضمیر را بشمع ارادت و اخلاص فروغ و حرارت داده و حزین عقیدت را
بقدم صداقت سپاهی و نشر مناقب و ذکر محامد آن حضرت رفعت امواجمند جهانیان و نثار ساحت شهر
و صفحه خاطر از غیر اندوه و شناس خدام عالیمقام بر دخته ادای بقاء و ارتقاء تعالی سرکار را در لیل و ایام
از درگاه حسنه نظام طالب و راغب است و عاقبت امور ادای شکر الطاف مقتضا را بمضمون این بیت پرداخته
اگر به هر موی من گوهر زبانی شود هر یک ستایش خواهم آنگه نیز از بدها نخته باشم از صد شکرت یکی گفتن
وچون پرده‌پوش سرها و جمیع عیوب از لباس رایج و دریای اعزت و گردن و گوش خواننده هیچ انقاد و فریادی ممدوح
و صفا از سن بحق، رجا و اثق است که لمعات شعشعه حجت ضیا افروز ساحت شمول در یاضین روح افزای قبول
عطرآمیز مشمول آید و شرفیات محامد با دو شعاع آثار مجد و علا زائد الضیاء و ساحت سماحت و سخا پیر نورانی
الصاحب پیرایه نور و بهای جهان افتخار از نقص زوال و آفت حین الکمال مصون باد تا در فلک سعد کواکب قران کننده

خورشید طالع از مصون از زوال باد که مقصودی که در خزانهٔ خاطر دفین است و مطلوبی که نصب العین ضمیر صدق
قرین میدارد آنست که تا فلک بحکم حاکم روان و زلال حیات در مجاری عروق دوان است گوهر اخلاص برکار را
پیوسته در صدف ضمیر پرورده در طریق ارادت ثابت قدم بوده پای از این راه بیرون نگذارد مراتب بندگی
پای چوبه رو بندگی را باخلاص بود انشاء الله تعالی خدام ذیشان ایشان نیز همواره جانب توجه را بنظر التفات
ملحوظ داشته کواکب آمال اخلاص کیشان را السعادت انظار قبول محظوظ خواهند داشت ترجیح اکرام بشریح عام اقدام
شایان بیان فصاحت فصحا مانند عقیدت مندیشان الجهارت مقرون بارجوع خدمات جانی و ممنون و الابهام

در جواب مکتوب یکی از فضلا نوشته اند

نسیم عنبر شمیم بوستان مودت و شمیم مشکین نسیم گلستان مرافقت یعنی نجسته کتاب کرامت مآب متکفل صحیفه اشواق خاطر را
گاه بهار و مشتاق اخبار احوال فرخنده مآل غایت مقصود ضمیر صداقت شعار بود از مهب مراوات آن عاری اعتبار امود
و اهتزاز مسرت آن از شمیم غنچه مسرت از گلبن قلب مسکرت باز کرده و مسرت مطالعه نکهتش در قصور رجا رایحهٔ
جوه حور مقصود انشیئ انجام داشته و شادی آن شیرین ادای عبارات دلنشینش از طراز
رنگین طرز سیمین آن خوش خرام سیاه مرغان فورش مطلع موت طی آرزو و مطلع مرکلام منقوش مبدا ایجاد
صرا ایرا الا انقن اوالف سواد و الا انقن سوا آم استشمام رایحه محبت و جود مسعود
و حسن عبارات بعیش عطر افزای مشام ضمیر آمد و طرز رعایای کمال هستی عرش زاید اسیام عجب مکتوب تحریر الحق طرز نگارش
کلیم طور لطایف بود و طراز ادایش طراز دستبرد طرایف لکلام لو ان للدهر سمعا مال الی لطیفه
الی الاصغاء و بجه از احوال اگر استفسار رود خوامید حیات باقیست و شاه بهر اتصال در بزم شاهد صحت دایم
وجود ساقیست ساق محبت اشواق ضمیر از حیز بیان خامه بیرونست و شرح مراسم آرزو منی مصحوب ارقام جا افزا

الکمترین

المارقبلی الفلک لقائک قد تمنی و القرب الیک لیس یدرک قد صادرین الدموع
بحر بتی منتها بلاء و بینک ارسال رسایل شایق از رجوع مطالب را واثق هم معادت نظام مستدام

عنوان رابطه مرزا اشمع مسرعظم و قوام مقام ارک روم مرقوم شده است

نسایم و عواطف که شمیم ارجاشش عطر مشام سبحان حاوی قدس آید و رایحه تحیات که بوستان دوستی را صفای صفوت شاید بحجاب
جلال و نعمه محلات افبال مجد و اعلیه و اواهدای قوانین مصطفت و او کاخ فلک اساس حکمت اعلم ساطع و جامع اسباب جلالت و سعادت
فرست صحیفه ساحت دیباچه دیوان مناعت صدر صفه صفا که فردوس که زیب اواده سعادت ارک مجبت برادرانه
مرالت رسوم و قیم مقام محکمت لا زال ریاض اقباله برباحین الدوام موشحا و غمام الدوام
علی ریاض اقباله مرشحا ساخته برلوح اتحاد میسکار دکه راح رحیق واد و ریحان روضه اتحاد یعنی نجسته کتاب
بکمیتی در زمانی سعادت شیایانشای بخشای مشام مودت صفا وای مجلس محبت کردید شکوی که در استحکام مبانی دوستی یکیین مسبب
تشیید ارکان کاخ مراوات شوکتین مبتنی کاشک فلک اطار رفته کار رعایت مصالح کار گزار اعد و بوده در نجسته نامه

در جواب رقیمه مرحوم آقای محمد مهدی امامجمعه رحمة الله علیه مرقوم داشته اند

فقرات و عواطف که از میامن الطاف صداقت نژادش نامه و رشحات سحاب تعالی که از سحاب لطف ... آیت خضر است ای به
معارفات ساحت کشوف ای حوار ... ای مقتدای اسلام مناص ایام مرجع انام مصباح مشکوة هدایت مفتاح کنوز کرامت
صدر صفه رشاد و مرکز محیط ارشاد دکن رکن السنة السنیة حصن حصین الملة مجن الستة صاحب المجد
الکامل صاحب ذیل الفضایل جامع اسباب المناقب و المفاخر ذو العز الزاهر و المجد
الفاخر کاشف غطاء الشبهات عن الحق بالیقین ملاذ الاسلام و المسلمین لا زال الزمان
لفیض افضاله فائزا و هو بجمیع اسباب جمیع المفاخر حائزا باد

انما احری بما اجری به القلم والیوم بالمیزان یهدی الی المولی ملا الخدم ثنأ
من سنا بسناء ثنائه النبی صوامع الالحاظ ذو الآفاق ووافق جمع افاضل الآفاق
بفواصل فضائله بالاجماع والاتفاق وبعد فالمعروض بجنابکم رفع الله
قدرکم وشرح لبسط الرشاد صدرکم انه قد نزل علی کتابکم قائلاً هذا
خطاب من ربکم عظیم وانفتح فتح باب وصوله ابواب الفتوح لقلبی من کل باب
واقول الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب کتاب کلامه مفرح للقلب
اذا القلب کلیم وخطاب ختامه مسک اذا اهتز به النسیم بجاجة کلماته الفصیحه
فصیحة لمحاسن کلم السحبان والحسان ومحاسن مقالاته المستحسنة متکئین علی رفرف
خضر وعبقری حسان ودرر نثره الذی اسنی من الثریا لدی النظر کانت لؤلؤاً منثورا
ووصف نظام نظمه الذی ینثر منه نظم الثریا عند العقل کان محذورا مجملات معانیه اللطیفه
مخجلات عذار العذراء ومحسنات مقالاته المستحسنة متحجبات لحسن الحسناء من جلاوة
تحت اسامه الرایقة مذاق الملاح احاج وشواعل مشاعل رصعانه اللامعة سراج البلاغة
وهاج کان ضیاء بضة البیضاء من اضائة استفادات العربیة عن لباس النعمة مستفادا
والعجز من وصف کمالاته التی هی کنه الاعجاز لفحول الواصفین لیس عادا من دونها بعامانه
الدقیقة اوهام اعزة العلماء ذلیل ومن عذوبة ماء نو شحاته السلسلة صار الموج سلسلة
الحسرة علی ساق سلسال السلسبیل شفاءً بن شغوف اشفاقه تحیر خطباء ذوی الشقشقة
ولم یخبرنا باحسن منه کلاماً من قبل ولن یوثقه والله ما کتبتم من البدایع بالحبر

علی الورقة

علی الورقة تلیق ان یکتب بالتبر علی ورقة الحدقة ودرجتم فی درج مطاویه جواهر الطافکم اللطیفة بلطایف التلطف
والتلقف وطیبتم ریاح فحاویه الشریفة بأریج بهجة الکرم الشریف فاباهی کاباهی القرآن اهل الدین وسجدت
شکراً لله رب العالمین ولما امرتمونی فی شانکم الذی کان مصدر الافضال بعرض ما ضی الاحوال بجنابکم الذی مستقبل
الاقبال فصحیح ان جسمی سالم من الداء ولکن عیشی ناقص لیالی لبعد الاوداء ولو ان ای الجبال لهدا وبالنار رطفا
وبالماء لم یجر وبالخلق لم یخلق وبالارض لم تکن وبالشمس لم تطلع وبالبدر لم یسر من مدة المفارقة قلبی مکسور
ومن ضم معلقات المباعدة روحی من الجسم مجرور من سیاب حسنکم باب التحسر علی وجه قلبی مفتوح والجسم بباب
حکم مطروح ایقنت ان تشبه شوقکم یبکی جونا وعرفت حرکات الفلک الاجوف من ذاک یعانی حنونا
قد ذاب من الفراق لحمی ودمی واشتد من الشوق الیکم الم کم اکتب قصتی بدمعی ودمی کم اصبر لیت وجودی عدمی
بیان معانی الاشواق والایقاع مغلق الاقلام وصرف زمامی نحو جنابکم منتهی المرام فالعین من الفراق یبکی
والدهر من البکاء یضحک ولما کانت المکاتبات بین الموالی رد یعالوصل وسببا لخروج زاحیف الهموم عن البوت
فی اوان الفصل فرجائی من مزید الطافکم التی لبقاء حیاتی دخیل وعلی ذلک کونی فی قید الحیوة دلیل ان تسلکوا ارکان
الوداد بتاسیس ارکان المراودات وتسکنوا عن الصدر نایرة الفراق بزلال صدور المخاطبات ومتوامق بارجاع الرجاع
الخدمات لاطرق لقدیما شرایط خلوص النیات ولما کنت کتبت کتابی هذا واول ما یحکی بحث العرب ثم للترقیة
لتصحیح کثیر الفاظها بتقلیل فکم ومن المنصفین المتصفین بالفصاحة الجرح والتعدیل فانتشر الذین یتصرفون فی الکلام وهم
ولاتخشین الذین یکتمون الحق وهم یعلمون وان وضع عیبه بان الجرح احد من المنکرین فولوا توا الشهدان کنتم صادقین
الباقی بعنایتکم الی یوم القیام وعلیکم التحیة والسلام والسلام والسلام

از جناب ملا غفار الله مرحوم در جواب مکتوب ... مرقوم شده است

جناب وزارت و کفالت مآب درایت و جلالت انتساب کفایت و نبالت اکتساب متانت و متانت ایاب فخامت و
فخامت نصاب وزیر بی نظیر معظم دستور ملک آرای کرام دولت جهانبانی توام با روس [illegible] وزیر اعظم دولت بهیه
فرانسا دوست اقتدار ناظم دستگاه دولت ورای مشتری اشتمال کافل مهام مملکت بوده بر روش [illegible] اصابت خود
میدارد که مکتوب بهجت اسلوب [illegible] عالیجاه [illegible] الاکابر و الاشباه [illegible] و [illegible] دولت بهیه ایران
مجتمع مضامین [illegible] از اول تا آخر معلوم رای دوستی شامل آمد [illegible] پادشاه ذیجاه فرانسا [illegible] سلطنت
[illegible] اتحاد دولتین ابد مانوس [illegible] ممالک اسلام [illegible] دولتین ظاهر [illegible]
با جمیع عالیجاه سامی الالقاب [illegible] همایون حضرت شاهنشاهی [illegible] مشهود [illegible] جواب از جانب
سعادت انتساب [illegible] کمال [illegible] تقدیم معارف اتحاد دولتین [illegible]
از عالیجاه [illegible] عالیه [illegible] آنکه [illegible] مقتضای کمال [illegible]
عموم [illegible] احکام و [illegible] ممالک محروسه [illegible] ممالک [illegible] نهایت [illegible] معارف
متداول [illegible] و امثال آن [illegible] حسن سلوک [illegible]
[illegible] دولتین [illegible]
ارکان اتحاد [illegible] دولتین [illegible]
[illegible] کفالت [illegible] اتحاد دولتین [illegible]
مهمات [illegible] تقدیم [illegible] دوام [illegible] وزارت [illegible]

از جانب میرزا [illegible] معتمد الدوله مرحوم بوزیر [illegible] مرقوم شده

چنانکه مناظم عالم امکان بکفالت کارگزاران [illegible] برقرار [illegible] کفایت [illegible]

[illegible]

و ایران بکفایت کفالت ذات مجسته آیت مقرون مناظم بی شمار و مناظم کار دولت [illegible] آرا [illegible]
و پایدار باد بعد از تقدیم الوف تحیات وافیه که [illegible] صنوف [illegible]
محفل موالفت آید [illegible] اتحاد [illegible] که از آنجا که دوستان [illegible]
[illegible] مراودات [illegible] موالفت [illegible]
و سپاس خدا را که [illegible] مراودتی [illegible] عطیه [illegible] مقاصد [illegible]
[illegible] عالیشان عزت نشان [illegible]
عازم معاودت و سالک طریق [illegible] مراوات [illegible]
و دوستی کفالت [illegible] حضرت امپراطوری [illegible] عالیه [illegible]
همراه [illegible] تحسینات [illegible]
در نهایت حسن [illegible] کارگزاران [illegible] انجام [illegible]
[illegible] اتحاد [illegible] عالیه در
ایصال [illegible] اتحاد دولتین [illegible]
[illegible] عالیه [illegible] سرافرازی [illegible]
[illegible] موالفت [illegible]
ابواب مراودت [illegible] مفتوح [illegible] خاطر [illegible] ممنون نمایند
تا در انجام [illegible] شرایط صداقت [illegible] ایام فرخنده فرجام [illegible] مستدام باد برب العباد

از جانب صدر اعظم میرزا [illegible] صدر اعظم [illegible] مرقوم شده است [illegible]

استر دعا را که به سپهر جاه وزارت و گوهر شاهوار کتاب و صدق انشای شسته شعار شار بزم حضور دستور یگانه و انجم
سرور گنجور را فخر بر دیگر مردی و اجلال بهار موجوی و اقبال و از اصل صیرت و کار سای سیاسی و فاق داده نمود جناب
وزارت علی حضرت حضرای صدارت کبری نظام دولت متین قوام سلطنت سردار سرداری زینت ارای وزیر کرم معظم صدر اعظم
اقم ابقاه الله تعالی الناظم العالم مرفوع رای عقده کشا و شهود ضمیر صواب انتساب اوکه باقتضای اتحاد و دولتین علیتین بادرنات
صداقت پیشه و مهرورزان دولت اندیشه اکه او لتوا بحضرتین دستهم کمالات مهام شوکتین تسلیم مراسم ذات مصافات
و محتوم حق مرغات نیست که هر کجا یکدیگر را از سوانح احوال و بدایع اوضاع آگاه و کار پیکار مصالح مهام امور دولتین قرین
تیقظ و انتباه داریم تا از به ونیک کار او دور و نزدیک غافل نباشیم و در ساحت انجام مهام بر وفق صلاح جانبین یکدل و یکجهت
بهمدمت رانیم لهذا ادیموقف بگذارش این رسیده و سی و سیله شرح ریحی از ضمایر و ساز ذو مهر سطری از اشواق
بگرانه پرداخته بجناب جلالت مآب دولت انگلیس مرموت تحریر جهت رعایه که چند سال قبل از این

از جانب میرزا شفیع صدر اعظم به وزیر انگلیس مرقوم شده است

پوسته ذات معالی صفات جناب جلالت نصاب صدارت نشین مسند وزارت گزین صدر امارت کامل دستگاه دولت آرای
کفالت سلطنت ناظم مناظم الایام بالرای الثاقب الکافی کفات الانام بالفکر الصائب وزیر فلاطون تدبیر کرم شرایط
مدبر معظم برادر نامدار مهر الشیم لازال من الآفات محفوظا و من نیل الآمال محظوظا زینت بخش را یک اجلال وارکیه آرای
مجامع اقبال بجبر رای عقده گشا که مفتاح ابواب بهبود و فاتح مخازن صدق صفات مرفوع باد گلشیم بوستان
مصافات بهار مطلع بهارستان موافات یعنی گرامی نامه گنجینه نکات در زمان سعادت که صرال الحکمت و بنهایت اقبح
مورث سرور گشت شطری که مشعر بر مراسم اتحاد دولتین و تشیید مبانی موالات شوکتین زبان زد خامه اعتبار و ترغیب
رسوم اهتمام در ازدیاد این ربط و انتظام بروجه اتم اشعار شده بود برای آن برادر کامکار محی و مستور نماند که بحمد

(بعزا)

الملک المعین امروز روابط اتفاق این دو دولت بیان از اوصاف خاینشگان استوار و انکار شوره اسباب اتفاق محمود موکد آفاق نظام
بحضور مواعدت الهیه و تصورات منظوره ارکان مراعدت اجتماع قوی محکور از خلق عالم جمه تا کار برستر مهر و وفق
برومت یافتی آمده و این سلسله بیزدانی دیداد این اتحاد بدستیاری اهل بشارت صاحب مکاتیب و موزعمول داشته اند استحکام التیام
عوصه دیده شکرگزاری این اهتمام و جنبه تمام دو پادشاه انجم سپاه شد بطلق اسداء و عوداء الجمن ارایی کارد انیاد او شرف
نهایت اعتقاد مصلحت جوئی و خیرخواهی سنایه بود و از الطرف کمال دوستی و اعتقاد است لله الحمد از دوره چاپ گرد روز نامه و شفت
انجمن هیدان دولت استحکام او لیای این شوکت از همام مرجوعه باد و از تناسب بنیاد بجانب و فاق است دایوا بتسکره خلاف
ونفاق را بهم با اعتبار امور آن محکم صواب آثار خواهد کرد به که مراتب همت الکاهی خاطرشان او لیای آمده و انتساب و به چنان
نامه چنین فی ارباب که همواره از فسین انجمن واقف بار و اتحاد دیگر بوده و ابواب آمد شده بر روی سفرا و تجار مستحکمتین مفتوح آید و مواثیق
و عهود پایان و مشهود گردد و از آن پس پرایان هر یک از دولتین با دوستان دولتی دیگر دوست و با دشمنان دشمن بوده و دقیقه از دقایق
اتفاق مهمل نباشد و که نامه معظم شروط کفایت و لتوا آرمست که آن برادر کامکار و وزیر صاحب تدبیر در هر مقام مراسم مصافات
این دولت را که از شاهنشاه تقدم بیرون است از پایه تخت پادشاه فلک بارگاه و قدرت دستگاه بدان نصاب ولطفکرد این دو لتواء جانبین مراسم
موالات آن شوکت آگاه و پیکار مشهود و مقربان این درگاه دار و تا روزی روز بر مراتب اتحاد فرایند او از این اتحاد دولتین علیتین محمود
اعداد و اوامر مآثر آید توقع دیگر آنکه پیوسته حقایق احوال فرخنده جام و انواع مرجوعات مهام زبان زد خامه جلالت و برجیع
آید تا خاطر را از آن سمت و ا فرایند و در تقدیم این شاید الله اتحاد ظاهر آید باقی ایام سعادت جام وزارت مستدام ارکیم

از جانب صدر اعظم ایران بیکی از وزرای فرنگستان مرقوم شده است

همواره محفل اقبال و مسند عزت و جلال از یمن وجود محمود جناب حشمت و عظمت و جلالت مآب مجد مآب و دولت جناب
مونس اساس الشوکة والاحتشام متمم مهام الانام بالاستقامة برادر عالیمقام حفظه الله تعالی من طوارق آفات

الایام زینت‌یاب ذات گیتی‌آرای کاتش از فیوضات غیبیه بهره‌ور و سعادت افزون از حساب باد بعد از ادای تحیات سبعیات

صفحه پرداز صحیفه وداد میگردد که چون شیمه دوستان صادق این آئین محبت از دیرباز اینچنین است که پیوسته بسیار خامه واسطه

وارسال رسول نامه های مودت پرداخته سلسله الفت و محبت دوستانه را برافراشته اعتماد مراسلات دوستی چنانچه

دارند شاخسار کهن ودادرا بتسلیم عارف جنبه تحریرات از ...، لهذا در این مطالبات سوم معاملات تحریر پیرایه داد

در عنوان مراسلات مرقوم کلک فصاحت سلک شده است

سلامی رنگ باد نوبهاری سلامی غیرت مشک تتاری سلامی دلنشین چون وصل دلبر

سلامی همچو دلبر روح پرور سلامی جانفزا چون روی جانان سلامی خوش چو خوی مهربانان

سلامی چون لب شیرین شکرریز سلامی همچو شیرین پرویز سلامی کز نسیمش جان فزاید

سلامی کز نسیمش بوی دل آید سلامی چون نسیم صبح جانبخش سلامی چون دم عیسی روان بخش

سلامی عنبرین چون طره یار سلامی شکر چون وصل دلدار سلامی بوی جان در وی سرشته

سلامی بهتر از روی فرشته از جانب این مهجور خسته در بند دام غم الم مبتلا بسبب آنکه طپان چشم انتظار

دلنواز دیده سیه‌فام دو چشم آن نازنین خیال ... عاشق جانفزا و فرسوده بسته کلک محبت وداد

عزیز ارکان ای جان فزای جهت غم دهشتی متاع گرانبهای درد دلم ... در کوره غم نصیب الیم

پا بست سلسله محبت پرسوخته شکنج الفت یعنی زمن ستم رسیده

ناکام غم فراق دیده یعنی زمن جفاکشیده هجر از ملک خویشتن دیده

یعنی زمن شکسته خاطر درمانده کار خویش مضطر یعنی زمن شکسته دلی بجور

این از برای خویشتن دور یعنی زمن بدام غم بند افتاده جدا از خویش و پیوند

یعنی زمن شکسته خسته وین طایر بال و پر شکسته بجانب آن ماه مهرسیمای طناز شوخ

شیرین‌کار دلنواز شمع انجمن افروز محفل لطافت دلبری ثمر چمن حدیقه ظرافت دلگشا منظر خسرو اشکوه

پرور شیرین لب شیرین شکرخنده شکوه کند دانه سروقد دلارام بوستان خوش‌خرامی شمشاد و سرو بالای حدیقه یگانه

غنچه دهن غنچه لب چون صبح دوال دلشکوه و شکفته شوخی دلگسل سرو سهی بالای بستان دلپذیری ماه عالم‌آرای آسمان

با نظیر و یوسف طلعت که در عرض جمال با کمال از عزیزان مصر کمال و جمال ... آفتاب ... اشتاران ...

کریم ... عذار عذاری که گاه معارضه خوبان بدیع الجمال نظیر عارض ... خود را جزو در منظر آئینه ندیده طره طرازش

طرازی دل از خوبان ... بود و لعل ... آتش الماس حسرت بسینه لعل بدخشان سوده کاکل مشکینش

دام پریشانی دلها و زلف عنبرسایش خجلت ده عنبرسارا آنکه در قلمرو دلربایی تیغ خونریز غمزه باج از خوبان ... گرفته

آنکه با موی پیش ... آنکه عاشق کشیش کار بود یعنی تو که آفت جانی

یعنی تو که فتنه زمانی یعنی تو که راحت روانی یعنی تو که آرزوی جانی

یعنی تو که مایه جفایی یعنی تو که در جهان جدایی یعنی تو که خوب تر زماهی

یعنی تو که ماه کج کلاهی یعنی تو که ماه دل فریبی یعنی تو که سرو جامه زیبی

یعنی تو که عنبرین کمندی یعنی تو که شوخ و شکرخندی یعنی تو که آتش است خویت

یعنی تو که عنبر است مویت با تحایف عجز و نیاز و هدایای دعا به ساحت ضمیر منیر آن ماه مهرسیما

که آیینه اسکندر و جام جهان‌نماست جلوه میسازد که از ساعتی که نظر منظور نظیر آن با لطف دلپذیر بار نموده و دیده ...

دیده آن نور دیده عاشقان فراق کشیده گشوده یعنی چشم جهان بین ما که بجمال جمیل جان‌آرای آن جان جهان و جهان جان

جلوه دهد راه دوستی آن دلبر دلپسند خورسند گشته وان شوخ شکار افکن و وحشی غزال چین ... کمند ...

پرتو ذوق عشق و پرنیرنگ فن نگار ال ... خاطر خسته احوال که ... بجائی که دارای جهان است

بعشوه‌ای که دانای نشان است | بخلقی که خوبست آفرین | بنقشی که زیبا بست کشیده

بیادی دلارای تو ترکت | بگیسوی سمن‌سای تو زلفت | بچشم فتنه انگیز تو سرکشت

بزلفین دل آویز تو سوگند | بمژگان سیاه سحرسازت | بشیرین عشوهای دلنوازت

بشهلا نرگس سحر آفرینت | بسار کاکل بالانشینت | بانک دیده من دوخت

بسوز سینه ام در اشتیاقت | بسوزی کز غمت در سینه دارم | بسینه زان غم ... دارم

که خواب از چشم و تاب از جسم و توان از زوان این ناتوان شد ... جان و قرار از جان این خسته جان کناره

کرد ساقی ... ز شوق ... آتش ... از ... سینه سوزان این سوخته جان ...

دو قیقه ... از سودای عشق آن معشوق شیرین زبان شیون ... فغان ... این عاشق ... ساز

دی ... که ... از ... انجم ... از ... افلاک ... صباح ... پیش ...

دبستان عشق آن ... بصد دبستان ... از ... روز ... دل ...

وی ... بود ... عشق ... حسرت ...

که یارب گر ز ... | که یارب کیست در بستر قریبت | که این دیده روشن ... از تو

که این خانه گلشن باشد از تو | که در بستر بود همخواب با تو | که ... شراب ناب با تو

که گشت ... روی ... چشم | که ... روی ... چشم | که ... چشت ...

که ... وصالت ... | که راز دل ... باز گوید | که کام جان ز وصلت باز جوید

که آیا ... | که آیا بشنود حرف از دهانت | که ... روز گوید راز با تو

دلبر

که باشد ... با تو | که گیرد ... آغوش | که باشد ... دوش

که ... خاک ... | که ... | که آب از چشم ... فشاند

که بر چشم جهان ... | که ... | که گرد ... را

... را که باید | ... سرو ... | که ... عارض کاکلت را

که پاک ... برگ گلت را | ... کاکلت یارب که گیرد | بپای سرو بالایت که میرد

که بر ... طرف کلاهت | که ... زلف سیاهت | که آراید به ... را

که پوشاند ... را | قبا ... یارب که پوشد | شراب از ساغر وصلت که نوشد

... آیا که ... | که گیرد کام از نوشین لبانت | ... را که آراید بخنجر

که پیش آرد ... سر | ... آن ... ماننده فلک از انجم ...

شفق گون از چشم حسرت ... خویش ... آرزوی جمال آن وحشی غزال ... چون صید تیر خورده

دشت بدشت ... کاهی ... آن ... خاک ... این باد ...

... سوی آن ... خوش نگاهی باشد ... که نگاهی ... باشد ...

... آن ... از ... شیرین زبان ...

... که ... چشم ... باران ... آن ...

... چشم ... آن خوب ... چشم ...

... آن ... چشم ...

... آن ... تا روی ... دیدم

موازنه گوهران بر یوم و از ... آن یار که کلاه ناز و شاه خوبان ... نوار از چشم سیاه عبرت ... آشنا
بکار این گرفتار شیخ عشق ... از جام ... شکر فشان شهد بکام این ... زهر ... بیخته باشد ...
این برگشته روزگار در الفات ... چشم این ... بخت ... هر گه ... از آن ...
هیچ وقت حرف وفا از آن پری چهره نشنیده ام فریاد از ... با اغیار دل ... در باغ ... همنشین است
و هجران روزگار این شکسته دل افگار با رقیبان جفا کار در کوچه و بازار قرین رقیب هم ... همنشین ... از این ستمکار
عاری و عاری اگر روزی چون ... خونین جگر ... حسرت گرد ... رخسار ... از حسن و جمال ... در ... دیگران ...
و چنانچه شبی ... پروانه پر سوخته ... آن شمع ... افروز ... جز ... بر جانبه کوتاهی ...
سرو ... بالا ... کوته نظران ... از کنار ... عاشق ... حسرت ... دست ...
اغیار ... از باده وصل آن ... لب ... حسرت ... هجران آن ...
جان ... روصلت ... کس ... فراقت ... آمده ... چشم ...
کرده ...

از جانب امین الدوله به پاشا نوشته مرقوم شده است

چنانکه دایره ... ارای ... درجات ... دایره ... الارجای ...
مجموعه صفات ... از هر حسن ... وجود ...
مقدمات موالات پس از ... مصافات ... اخوت ...
... صاف ... مصروف ... مصروف ...
خاطر موالفت ... مسطوره ... کشید ... عبارات ...
... از ... استظهار ...

... آثار ... جهان ... مصافات ... صفا افزای ...
... الاشباه محمد ... که ... علم ... حضرت اقدس ... مقرون ...
... کشته ... از مراتب ... دولت ...
شایسته معروض ... در معرض ... قبول ... از ... توجهات ...
... موافقت ... مصافات ... الاتحاد ...
این صحیفه موالفت سمات ... توجهات ... عالیجاه ...
معلات ... مصافات ... محبت ...
سمات ... و السلام

از جانب امین الدوله به پاشا نوشته مرقوم شده است

چنانکه ... عالم امکان ... وجود ... جهان ... مالک ...
وجود ... اقبال ... وجود ...
مراتب ... مقدمات ... مصافات ... عالیجاه ... مصوب
عالیجاه ... عالیجاه ... الامر ...
... آفتاب ... عالیجاه ...
مامور ... مصافات ... صحیفه الفت ...
کمال ... توجهات ... عالیجاه ...
و الفت ... توجهات ... شهریاری ... الفات ... منظور نظر ...

اشراق هست و این دو رشته نخان نیز در مجاری مراسم و مناظم هر کار مراقب رسوم حفظ انتساب و طلب صلاح عام متعلق بان دولت
بار پیوند چنان است چون عنایت الهی و شمول تعلقات نظر شاهنشاهی هر کرد منظور ایشان عزت مزاج انجام و نظام آن مهم
توقع آنکه همواره به مفتاح موالات فتح ابواب مودت بجهه ارسال مکاتبات محبت آیات مترقب پرداخته در جمیع امور
مرجوعات را منضم ساخته تا همه مواد موالات بر بنیاد رسانیده با وفور فضیلت آثار اتحاد [illegible] باشد والسلام والاکرام

از جانب یکی از وزرای اعظم پادشاه اسلام مصر مرقوم شده بود

برادر [illegible] شناسا صفا همنامی صادقانه پس از تمهید اوصاف عالیه و اعلای تألیف مواد موالات از چهره [illegible]
بر [illegible] نکرده و بمفتاح مباده فتح ابواب مؤالفت جاوید که اگرچه روابط قدیم اسباب [illegible] مراد [illegible]
[illegible] بر مصادق اسباب [illegible] صوری مفقود [illegible] از جهت که رد [illegible] ارواح [illegible] قرب [illegible] مواد
[illegible] صفات و حسن [illegible] بجای [illegible] بستگی [illegible] تقسیم اخلاق و ضمایر [illegible]
[illegible] شرح [illegible] از جانب [illegible] حضرت خیر الانام علیه و علی آله الوف التحیات و السلام [illegible]
[illegible] در اطراف و اقطار مشهور [illegible] اعتقاد و حیات [illegible] بمنظور [illegible]
[illegible] جمع [illegible] ابواب [illegible] آداب [illegible] اسباب [illegible] که [illegible]
[illegible] لازم [illegible] که [illegible] این [illegible] شرح اشتهار [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] برآثار پرداخته [illegible] از جانب [illegible]

امین الدوله مرحوم بوزیر بغداد مرقوم شده

[illegible] بوستان [illegible] نهایه [illegible] شادمانی که از [illegible]
با صفا [illegible] شکوفه [illegible] موالات و اهتمام [illegible] مصافات [illegible]

داشته

داشته [illegible] پس از [illegible] که [illegible] بوستان محبت [illegible] مؤالفت [illegible] در
[illegible] که مشام کام را استشمام روایح آگاهی از گلبن حال خجسته فرجام غایت مرام بود [illegible]
[illegible] حصول [illegible] داشت [illegible] بهجت [illegible] افزای [illegible]
[illegible] غنچهای شگفته و خوشتر [illegible] گلستان ضمیر مؤالفت [illegible] آثار [illegible]
کمال مصافات [illegible] مراعات [illegible] صفا [illegible] و [illegible] حصول [illegible]
[illegible] کاشف [illegible] اتفاق [illegible] صدق [illegible]
[illegible] آمده [illegible] که آنچه [illegible] سابقه [illegible] خیرخواهی [illegible] محصول [illegible]
[illegible] مقبول [illegible] که مرقوم [illegible] فواید [illegible]
[illegible] جام [illegible] بوستان [illegible]
[illegible] موالات [illegible] مراتب [illegible] آمد [illegible]
[illegible] آن [illegible] ارکان [illegible] این [illegible] مراعات [illegible]
[illegible] شروع [illegible] انجام [illegible] مرحوم [illegible]
و ارجاع [illegible] ثواب [illegible] بالعزه [illegible]

چه شد که صبح بام ز سینه آه کشید | چه شد که شام [illegible] سیاه کشید | چه شد که اشک فلک [illegible]
چه شد که آه زمین سر بمهر ماه کشید | چه شد که شخص [illegible] | شنیده [illegible] کشید

چه رنجها و لشکرکش جنود الم بشهر بند دل مرد و زن بپا گشته چه زخمها که بدل داغ داغ گیر سر

بزنهار الم سر بگریبان کشیده چه رنجها که از بار کاه بلا موجب و درد شد که قدم صدر دین بپا شد

جاگاه ازین سبب درد خوان جیب شبخواب حیات صدر جان بیان زمین اخگر غم بر پای ال شکسته و شخص امید دار این

از تعلقات جهان یکبار گسسته از سنوح این سانحه جانستان شیوخ و شبان شبان روزان چه ناله و افغان

داد و وقوع این واقعه زده و بشان حال ابنا الصباح بیا ابا صباح و صباح مویه کنان دمی کشان باد

چرا چو جبه صغیره کبیر و زر نشسته که بار ت ساعت صغار و کبار چرا چو ابر گریه مرد و زن کرده

برف برکوهش بچو ابر گوهر بار ازین حادثه عالم سوز رسوم علوم و علوم از خوشه عالم علام و ریاض حال جان

بر اهل علم و ارباب صنعت علوم خاک که برفت تخت اکلیل جم خاک که با علوم از خدایگان جام خاک که رشحت

هنر پرور جهان هنر از خوش جهان شد چو کیمیای هم دیاری هر دیاری بنا شد که ازین درد باری بر هان نظم داده

و گل از گلاب باید آورده که ازین مصیبت خار از خویش و بیابان بباشد دود هم آتشی جان چهره بجو آب این مصیبت لاله رنگ

و غنچه با غنچه از اثر این ماتم غنچه چون دلتنگ است کمک سوری از دلسوزی چنبر جای گلسوری بر تن صد چاک چاک دارد

و باد بهاری از سوگواری بیقراری عروسان بوستان بر سر خار و خاشاک نرگس شهلا پس ازین حقه جان گرد از حیات

بر کسی نیز و سوسن دهان زبان از نیوا قصه پر زیان زبان بریدن در کشیده صنوبر سرور را از خجل دل شگاف این قضیه پر عقده هزار

شگاف غم بر دل و شمشاد شمشاد آب شد در ریاض سر آزاده دست حسرت بسر و پای حسرت در گل مانده اجرام علوی

نیز چون اجسام سفلی مانم بسیار از کف و مشتری از قرص آفتاب گذشته عطارد دوات و قلم و تیغ بر هم شکسته زهره از ساز

تار برآورد و ماتم بر تار جان بسته بهرام از اضطراب آتش بجان فتاده و در بحر غم کشتی ماه چه جان خود در خون کشیده مشتری

کالای امید و جنس امید وار کرده و زحل شاخ محنت و الم را رونق داده زین ماتم صبا از افق خون چکید هم روی

بگوید

بکند و بند بر سر مکینه سرید شب جامه سیاه کرد در ماتم صبح بر زد نفس سرد و گریبان بدرید آتش آب از بیمی که از کیستی که روشت

آتش از غم غم شیوه ایست از خون گریستی من در انگشتر تم پای ارادت بدامن ارادت بازو دست اختصاص بخصایص شفاعت آلقدر

نشین است که بعزت شماری تاریخ از جهد ذات او قدسی جاودت عقد زنانی بخش بجای از نفس هوش که از اثر این ماتم

از شور شور برآمده از آستانه او آن آسوده حالت پیرار ازو حیات سیلاب اشک گشاده و الفراق بسبع از چشم چشم حسرت ماجرای

وخواب حسرتم کتاب العفو اثر از بر چشم چشمه ای اندوه گیتی یاری او افغان بر زنم ما هم جان در فغان و از چشم گریه یم چشم

جهانیان گریان است آنچه از من که شده که از سلیمان کم شدی بر سلیمان ملک هم این گریستی کاشکی گردون کجا فروختی

گریه کردن آدمی تا بر اهل صفت و ارباب نظر گرانیتی کاشکی آدم که ز رشته جهان بآدمی تا برگ این خلف بمرد و زن گریه

بزمی صبای این مصیبتم مدهوش ساخته که ز رشته و سرشت وران بالمره فراموش شده و بطریقی دود این درد و دم از دست بر دیگر

از علم و عالمیان چشم امید پوشیده ازین مصیبت عظمی دست از تعلقات جهان شسته دیده از دیدار جهانیان بسته ام زین مصیبت

کشایم بجهان چشم دگر چشم در دهم بادا اگر گشایم از فحوای معلوم است که بجوار زمان می چه رسیده و اگر نه قضای آب الذین اذا

اصابتهم مصیبة بوده مقام چه مشقت لاله و و شد اند آفرید بکند گرگ بار قضا که و خویش هم در قید قدر مجبور شدند

فردی از افراد ممکنات را از تیر قضا قدر با انچا تلفظ بنور کلم الموت در بر وح رشید و هر گزگریز نیست و چون از اجزای موجودات

ازین عنصر و کل آیة اجل را برحت یستقدمون را یستاخرون تا وزر جایز نه آفتاب منکفا از زوال زمان گذرد و عقد عمر عمر

از خواهی صمی ککال گریست عزرائیل را بآن بقای قرع هیچ موجود و بجهت ایجاد و جوهر تقدیم کشتی ملک سکون شد و سر شته ای غرقاب

مقدار وجود و تفسیر ده راجزا وجودیه کل نفس ذائقة الموت ثابت نه شته کدام حال از سند قبال قامت قامت فرحت

که گشاکش از دو دوا دو شش از بانیند جست و کدام بلا کلین شاه کشتی آغاز نود که خوان خسوم و نه پیالی فرای او راق طرا اوش

پیر دهشت موتی سیاه غم مپشاد درین باغ خواب خنده کلک لاله از پا آنگ ندیان گلاب در عالم رحباب حیات

جناب رسالت‌مآب که موجب نجات و وارستن حیات دحوت موروده و اسرار و مهمات حیات می‌نماید به
درج خیر کلی بسیار چون گرداب الکتب است و آنهم بحسن سرشت بجا و بر وجودات که بطفیل ذات شریفش پیرایه پوش
خلعت صفت وجود و نوش جام فطرت گردیده اند پیدا است که قبای بقای همگی بدست جلت وی دوخته و رشته حیات همگی بمو اوقات
بریده خواهد شد   هر که زاد بناچار بایدش نوشید   ز جام مرگ یکی بعد از دیگری شیدان پس حیف باشد مستغرقان بحر معصیت را
که وقت توسل جانان نامه ای موصل انقضا آن بپرداخت و کشتی خاطر را از خوف بیم غرق و اسباب عزای صبر تم فهو خیر الصابرین
بماند و علم خلف سیر دمعات و نالیدن خاطر بنالیدن این بجز ناتوانی سمر اشک و رضای حضرت باری ارتقای
غوث کامکاری است تا از خزانه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بهره یاب بود و نوی اخروی بخشند
صبر ثم و کان الصبر منی بحیث قد یکت ان الله اشتی فی الصبر   زمانش که کار رفته بهتر یاد کلمه برگ صوری را نباید

گرفت و ذکر باقی بهیج روی جبران نتوان که کم از سنگ خارا نیست   نخواهد من عود طلعات العمر ثم من تبعات
حضور الطف   مرا این رنج و دستی که ستیزد دستگاه و تیر و اذا که علی الاحسنین   و السلام علی من اتبع الهدی
کیف کان عاقبة الذین من قبلکم و هم کانوا اشد و اقوی و بیشتر تکم قوة و قوة

من الجمعة اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة تو فیق الله الملک القدوس العزیز الحکیم یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض که بار الا ذکر الله
ساعی شدم و در باره و ذروا البیع اشتراکی ثواب بسیار از آنها یافت و هم فی الامواج الذین یزکیهم و یعلمهم من بعث فی الامیین رسولا
سامیمنا علی برکت من یتلوا علیهم آیاته و الکتاب و الحکمة از مراح تجارت تجارتهم است زاید و والله الصاعلی شأنه اذکروا
ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون فاذا قضیت الصلوة معاودت نمایم و فریضه خدمت را بر فرض برون غیب بیا طاعت و عادت

و مورد فضل عظیم

اگر چه مبین رقم که مثل الحمار یحمل اسفارا سفیرت است از در به آنچه عرض باعث ارم خطاب فانتشروا فی الارض آورده و خواسته که
بقدر او داری که اند سایش حق ادب که با حمل طاعت نهج چگونه شد و انداخته با ابنه الذی لا یهدی القوم الظالمین اگر کار را باز گذارم در تدارک
مرحلیس یا ایها الذین هادوا مثل الذین کذبوا بآیات الله بازیا نگاری او بر این الذین اذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما
مشارکت خواهم بود و چنانچه سود و سودای قل ما عند الله خیر من اللهو و من التجارة را برای صیت جواب سازم اجابت اوامر
متبعه ای ارکه لهذا آنها را دادن کانوا من قبل لفی ضلال مبین بجهت شوراه نما شده و برای خود شایسته بر راه الهی
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء انتم حاکم فیکم بما کانوا یعملون شما هم ان زعمتم انکم اولیاء لله ثم تردون الی عالم الغیب و الشهادة فیتبعه
من فضل الله به نیابت نشده و ارکان سلطنت من راه دون الناس و اکثر گردون خواهید فرمود و مخالفت باشد بقدر آب سیاه
مرضی هستم تکون بما کنتم تعملون بحکم اقامت نام است و حکایه ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا در ترتیب صفوف
قیام و ما تعیین رابطه تجوا ایشان مقام اختیار و ربایتر این و الله خیر الرازقین

اگر چه معروف داریم ادب و معارف آداب بسیار دو حضرت عالم دانشمند تنبیه مرابطه کامل و تقویم مراد و شریعت
عوارض معاصره و جسن صلاح مجالس شده و ما از همیشه مرا کار چنین روز کار انشتکا زیاده و پریشان و وحشت اضطراب بوده و حیا
معانی نیست و پایان است و در تحقیق ضعف معروض و متعهد برخی صاحب کتب آن که در تخفیف حقوق بخشش و ادای و من با قیاس کرد
از ادای مناسب چنین بر ساده و ایوان حق شناس جمله که مقدار الحجت و ادای هر استماع رفتن بلند از رسوم معهود جسته
و با اختیار دست تعب بدین سر آب داده از چشم رجا جستجو هر باب با اطراف باز داده و از آنجا که حرف اشتیاق مقطع بحمد الله و
در وصال استماع تشنه را شرا صفوا مناجح مقصد اصحاب نجات اطلاع آفاق و مقروح استماع عموم اخلاق است خواهد با
تقدیم اسبتة ان استمتاع بر سبیل او و بسته لاما از آن سرکار نیست باید و با شرح معاشی جسته الشرط التقاضات از این کشته

احوال شایع نگاه گشاید

بهار بخشا از همت ریگانه بهار همت چمن آرای گلستان گوشه

و مشتری سیمای زهره جبین سلامت جهان اصباح فرحت صبح انجمن بابی را از خیار جسمانی [illegible] ار سینه دم عنود و این نرگس دیده

شود بتماشای پرور دکان دامان مقصود در وشنی به معلوم [illegible] ارسال [illegible] که در دو [illegible] سوز مکرکان [illegible]

محبوب شاب کام در عاشقان [illegible] انعام چمن را [illegible] قیام [illegible] بود زهرای مریم حضایت [illegible] چشمان شیرین [illegible]

ارای بیابان مجنون لیلی از عین و صنوبر از دیم ابرار وطان [illegible] جهان گردیده و از آرزو حال [illegible] تعاقب [illegible] و ایام

و دوران سپهر فیروزه فام که از دیگ [illegible] اشجار [illegible] میزان اعتدال لیل و نهار [illegible] قمر سیمای مکتوب

ایشان بزم آرای [illegible] احوال [illegible] قوم قاصدی از جانب آنعزیزان [illegible] قضای [illegible] وصول [illegible] شاد

نموده بکوهیه [illegible] خامه را از خطیر [illegible] صورت [illegible] حسابداری مکاتبت را در پرده اجمال

پنهان کرد [illegible] راحت [illegible] دل [illegible] چشم [illegible] دل آرا [illegible]

نمیدانم [illegible] سلیم را بکوه خواب [illegible] کدام [illegible] و دم جاری [illegible]

الله [illegible] موقع [illegible] این [illegible] از نور چشمان [illegible]

با شوق [illegible] و اتصال [illegible] آن [illegible]

صفات از این [illegible] فرع است این [illegible] عهده [illegible] صفات [illegible]

بدست آورده جواب احوال [illegible] تفصیل [illegible] خواهد [illegible] این کار [illegible] دیگر [illegible] خواهد

البته [illegible] خواهد [illegible] شد

بنده زاده عبد [illegible] اگرچه [illegible] ارادت [illegible] بنده [illegible] راه [illegible]

معروف خدمت با سعادت [illegible] در سیاق صداقت سر رشته [illegible] خدمت بدست آورده غبار کلفت [illegible]

احوال [illegible] مستعلی قلم [illegible] تعلیم [illegible] تعقدات [illegible] کار [illegible] اگر [illegible] تقدیر بنده [illegible]

از کتاب [illegible] چنین موقع [illegible] که از بوستان [illegible] استشمام رایحه ریحان [illegible]

ترقع دارد بنده [illegible] که [illegible] را [illegible] این را هم میدانم که [illegible]

[illegible] خامه [illegible] میفرماید که [illegible] عنوان توقیع [illegible] آراید [illegible]

[illegible] شناخته [illegible] والسلام

این دعاگوی قدیم در این سنوات جدید که با مقتضای [illegible]

و اقتضای دواعی ایام طریق [illegible] انقطاع [illegible] سعادت خدمت [illegible]

و صواحب [illegible] آثار [illegible] آمده [illegible] و جود [illegible] شود [illegible] عقیدت نموده دیگر [illegible]

و معهود [illegible] دیده [illegible] خدمت [illegible] هر گونه [illegible] افزوده [illegible]

که [illegible] خاطر [illegible] خدمت [illegible] اعلی بود [illegible] در این اوقات که

بنده زاده [illegible] خدمت [illegible] اعلی بود [illegible] افزوده [illegible]

مراسم دعاگویی [illegible] یافت از آنجا که هر گونه [illegible] مستلزم است در این اوقات [illegible]

[illegible] که [illegible] عوارف [illegible] روی نموده [illegible] عقیدت [illegible]

مشهود و معلوم بود [illegible] اگرچه میدانم که مراسم [illegible] عالی [illegible] اتفاق

بزرگانه [illegible] بهتر [illegible] خواهد بود [illegible] لوازم نموده [illegible]

سال [illegible] بشارت آیات [illegible] آمده [illegible] وصول جواب [illegible] بشارت [illegible]

و مشغول مزید التفات و اراده فرزند صداقت که هستم اگر با جمیع خلافت مشرف فرمایند از عواطف [illegible] دور [illegible]

و مجاری آن مساعی از خاطر شریف محو نساق علی الشرع بعض القضوات [illegible] الخطا احسن الحسنات نقل آیات [illegible] صدق آیات از مراجع کتاب کلمات الحیات [illegible] اخبار [illegible] بوده از این راه که در [illegible] مرحوم [illegible] [illegible] مشهود آمد بعلطف اگر [illegible] و اجر من [illegible] پسر [illegible] شهید [illegible] پسر [illegible] [illegible] داغ [illegible] [illegible] خود با [illegible] اول [illegible] و معاملات [illegible] اداک [illegible] [illegible] در نشو و [illegible] و نفس ضعیف [illegible] و تجبر سر [illegible] و خواهش [illegible] [illegible]

ما شاء الله هیچ عسکر [illegible] و نشات [illegible] کمال آداب [illegible] [illegible] حرکت [illegible] [illegible] [illegible] حرکات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ساعات [illegible] صاحب [illegible] شاه معظم ام اقبال الله [illegible] [illegible] ادراک خدمت [illegible] ایشان [illegible] [illegible] و خوشحالی [illegible] [illegible] و بعضی [illegible] منظور [illegible] مشاورت [illegible] مصالح این حرکت در میان آورده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در هر مجلس و هر مقام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مرام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

الی

الی [illegible] که [illegible] از خدای جهان [illegible] آفرین عزیزتر از جان منظور [illegible] خیر [illegible] سلاله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عسکر بیک شد [illegible] [illegible] [illegible] عسکر بیک آن گونه اصرار [illegible] البته آفرین [illegible] مشیت خدا و قضای [illegible] [illegible] عسکر بیک را روانه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایام عمر [illegible]

[illegible] سال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روزگار [illegible] باقضای تغییرات [illegible] در ولایات [illegible] اتفاق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اثبات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کار [illegible] [illegible] اختیار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امیر [illegible] ارباب [illegible] [illegible] اصحاب خدمت [illegible] در میان می آورم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خدمت شما [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صداقت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اطمینان [illegible] اندیشه [illegible] فارغ نشستم [illegible] والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

نشیمان فصیح اللسان را فروغ انجمن بر بیان ستایش فرمانروائیست و پیران فرقه قرب درگاه عرفان شعراء عظیم غوث منشیا آمده [illegible] کی [illegible] متوفقه شرم انکسار و با سخنوران قضا و قدر رساله در بزم عزم پادشاهان کشور الطاف

نامه حمد مراتب در [illegible] در قدرت بی نهایتش سر رشته بسم بلندی است و صحای بلاغت سپاه لاریو عظمی

مرد اپ شناخت آن آن قدرت نثر ذرات هستی را باعث وجود و اکنون بعد از تقصیر و جهد شان نقش او فاده

آفرینش آید در جریده عدم باقی بقضیه یعنی محمد سید الکونین و الثقلین و الفریقین من عرب و من عجم و اوصل

صدر حق و فرخ نمای شریعت از او کیک مطلق پیغام و بس المقتب هر که شبیه و صف ثم لم انفع الصف کنه

و خورشید سپهر عصمت و یا نغمه او اولاد ایشان علیهم صلوات الله الملک المنان و بعد چنین گوید مقرب الخاقان و امانت المنعم

مرحمت تو لا آن آقا میرزا احمد نامی داماد ظله العالی آنکه سالها روز در و ایلچی خطاب و پیر سلاطین معدن السلاطین و از کتاب

شرفیات ظهیر از جمع حکمان زمینه آید الجمیع پیچ اسباب اجتماع نفر مقدمه و ادات نظم و نثر حجر از ادیب بانظیر

خاطر شان به شکیبان آید چنین دیگران مرتبط مخزن کتاب منتخب و از آنکه و بهای ارج اسرار گرانبها خیر است

ارباب بصیرت و اصناف ملاحظه نمایند کمترین محسع النجمه در دو دیگر پرداختیم و بعد از جمع و پسندیدان آن را بندگان

ر

سمی و بیشتر رحیم رشد فصل بعضی وقایع به طرز تاریخ مرقوم گشته اند نامه

دعا و سلامت از جانب سلطین والاولیای دولت علیه حضرت قاهره ایران مع جلب خارجه نگارش یافته

قبالجات و قباله چه و شرح حی چند به در عنوان کتب و طومار کتب و غیره مرقوم شد فرامین و ارقام

سلاطین حشمت قرین مراسلات و عرضیات اشعاری چند است

بعضی وقایع به طرز تاریخ مرقوم داشته مختصری از احوال ایشان و احوال ملازمان کار سلاطین شاهنشاه آفاق و اوطان جهانگیر

به صدر تذکره الشعراء مرقوم و مزین به اشعار و حی آثار شعر شعار آمده خاقان

مراسلطان الاعظم خاقان الاکرم الافخم ذکره مفاخر ملوک آفاق نکته مکارم الاوصاف و الاخلاق

صدر عروض مستطنه رکن الصدر و الدوله مطلع قصاید الکرم شمس مقاصد [illegible] الشرق الی الغرب

بالسیف المشارق بارسته اللذ فقه غرناف خلاف القریب البعید و پس [illegible] گلدسته برقیه پیر

شده مالک سیف فی الاقطاع الذی تطلع شمائل الیه و مالک سید الامراب ان مهدوم سر خال

افتخرت علی رؤس الملوک مالک مالکه و سر داشتش مثال اوامره سر امرا ورم و الفردوس

نصر مجد سلدم و غیاث المسلمین ظل الله ممبوط بنا الارضین سلطان السلاطین الاقاعان ابن الخاقان ابو المنصر

السمیع الدهر از محمطاب و قادر الدرالسلام و لدالقاهره سد و وه خاد الله ولم و رسماب لطام

برکه ابر مرمر فقه لمنا نظم المسلمین ناظر از ابطال الحسن مشابه و مستعمل الکمال قریب به و ذکارش بر ذات

همه ارضیه سامی همه ایشان شایعه کمر محبت کان منیع امیع مکرمت تابه بشارت ثانی جانب الارض خلیفه شد رتبه شاه

در ماله و صیانت فصل شاهی در کشور دیده دارد حبت بیت نظم نغمه قیصر و بر دو دل قالب منع آن دم دیده افسر شهریاری از

دو قبه هزاری چون این خسرو خورشید افسر فره و نور یافته داور که هزاری از زمین پای شهریاری چون این بالفتا

[illegible]

آسمان اورنگ پایه برتری برافراخته سر بسروری از سعادات جلوس میمونش باوج اعظم سروری است
و خرگاه دولت از دولت رفعت و نشئه خرگاه آسمان برتری افراشته و خرمی در عرصه کامکاری سوده است
در معنا نسبت سلاطین هر عصر و خلاصه سرداران حکمت سیر و اخبار شرف امتیاز پیشوا است و بمحاسن حسب
کارنامه احکامش گم قاطع عقد استوار الملک شهریاران با اقتدار جهان پرورش سرو نخبه اجلال است و جوانب
همه شئ برای یکجهان بخشش حقیقت ایت حسن محاسن از حسن شهود است و شاه جمال ازل از شمایل محاسن منظور
منظور و مشهود فروزان طلعتش مطلع انوار فرآفرینه کارست و جمالین نقش سطر کمال قدرت در دکان جوهر وجود قدرت
جلادتش چنین اعراض لله از جواهر متسع انفکاک است و لطافت روح را در رواج لطفش با لطایف سخن
نسبت اشتراک گلستان خلقش از فرط شگفتگی رشک روضه جنان است و ساحت طبعش از غایت خرمی غیرت بهار
رضوان باران بهار از نیسان عطایش رشحه و نسیم گلزار از هبوب عنایتش نفحه است در عهد دولتش شیر را
بغزال رسم مخالفت معهود نیست و در ساحت مملکتش از بلا باشد [illegible] طراوت نقشی و در کار جهان پیش شاه
شهریاران جهانست و برای آسمان در کاشی بکار و کار کرد [illegible] بالای [illegible] جهان قطع [illegible]
توصیف این خسرو شکاران حشم از فرق افلاک پی اشهب قلم بیرون است و شرح مراد [illegible] و اعلام مکارم اخلاق
دقایق از قدرت تقریر و تحریر افزون است اکنون [illegible] دل اعتراف [illegible] آورده و آب روی سخن را در
ادای مقصود [illegible] در این پیش [illegible] و برای [illegible] کتاب منتظم بر سبیل اجمال و اختصار تفسیری در ذکر
انساب سلالت [illegible] سلاطین [illegible] این دودمان [illegible] بیان [illegible] جلالت [illegible] که در عهود دولت
ایشان [illegible] ترتیب [illegible] تعلیم [illegible] از ذکر مجملی از حکایات
این [illegible] بمدد [illegible] و استیصال [illegible] و کثرت [illegible] و مراتب احتشام [illegible] تفصیل آن به حلد [illegible]
المنتزه

و ستودات [illegible] دولت و سلطنت و وضع عمارات [illegible] آثار [illegible] کشورگشا [illegible] آمده
زینت [illegible] افزاید و از آن پس [illegible] اشعاری [illegible] بحر طبع خاقان [illegible] نظم [illegible]
ذکر نسب [illegible] و صنایع [illegible] اوضاع [illegible] جلیله [illegible] اقتدار [illegible] طوایف ترک
و ادراک [illegible] اقوال سلسله نسب ترک ابن یافث بن نوح علیه السلام منتهی میگردد [illegible] این سلسله
علیه [illegible] اتراک [illegible] قاجار [illegible] است [illegible] خلف [illegible] مقتدر
حکومت و اقتدار [illegible] بزرگی [illegible] و چون [illegible] سلطان حسن خان [illegible]
شهرت [illegible] آرای اطراف [illegible] و اکثر [illegible] مجمع [illegible]
کامگاری [illegible] بنای سلطنت [illegible] و تمهید قواعد عدل [illegible] ممالک [illegible]
و در [illegible] مبسوط [illegible] احوال سلاطین [illegible] مرقوم کلک [illegible]
ملوک [illegible] سلطان [illegible] خان [illegible] سلطنت [illegible]
تفصیل [illegible] ممالک [illegible] تسخیر [illegible]
[illegible] و عراق [illegible] استقلال
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] احتشام [illegible]
[illegible] احترام [illegible] در مراتب حکومت و امارت [illegible]

[illegible]

در زمان شاه عباس ماضی که او مستقبل کارها را به دست تدبیر کاربند تمهید مصالح سپرده و این طایفه
ستمگر را مصدر هرگونه امری سدید و صلاح حال ایران دانسته که سرحدات مملکت و ثغور ساحت
سلطنت با ایشان سپارد و با استظهار کفایت ایشان حفظ خویش را از اذیت تشویش ترکمان و ازبک [illegible]
و ایمن از استوار مقرون ولایت سرحدیه ایران از قبیل استرآباد و ایروان و گنجه و مرو شاهجان [illegible]
اقتدار این فرقه چندی سپرده از اواخر دولت شاه سلطان حسین و آفتاب اقبال صفویه رو به زوال [illegible]
[illegible] در اطراف مملکت هر یک پای در سر راه های سروری افراشته پای جسارت در طریق درآید که [illegible]
غفران [illegible] محمد خان [illegible] و صاحبقران [illegible] استرآباد [illegible] آن [illegible]
[illegible] این سلسله [illegible] دارالسلطنه اصفهان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] را [illegible] غیرت [illegible] لازم [illegible] عزم آن ملک [illegible]
می آید از آنجا [illegible] مقدمات [illegible] از اوضاع عالم [illegible] مربوط [illegible]
و ترتیب [illegible] اعیان حضرت [illegible] محکم [illegible] مصدق [illegible]
[illegible] مطلوب می آمد در این مقدمه [illegible] خان [illegible]
سروری [illegible] الزام [illegible] مستقل مطلق [illegible] را [illegible] مانند [illegible]
خویش بازگشت [illegible] عاقبت [illegible] عراق [illegible] دارالسلطنه اصفهان [illegible]
محاصره و وقوع [illegible] متصرف [illegible] تاریخ [illegible] آنچه [illegible]
بود [illegible] اعیان ایران [illegible] سعادت [illegible] منظور [illegible]
پسر سلطان سعید [illegible] تعرض تیغ ظلم محمود [illegible] و آقا محمد [illegible] سلطنت سر [illegible]

بود محکمه [illegible] از مصر که آن خان [illegible] و بدین پستان [illegible] آمد [illegible]
کم [illegible] کار محکمه آمد و [illegible] عدالت [illegible] رسیده [illegible]
ایران [illegible] کعبه [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] حضرت شاهی [illegible] از آن پس [illegible]
نظر [illegible] رسم سعایت اصحاب پیش گرفته [illegible] کار را [illegible] صلاح کار خویش [illegible]
[illegible] حضرت شاهی [illegible] ایشان [illegible] استعداد و غایت
[illegible] اتباع [illegible] حضرت شاهی [illegible]
[illegible] حقوق آنحضرت [illegible]
[illegible] واسطه [illegible]
آنحضرت [illegible] سلطنت [illegible] مختلف [illegible]
[illegible] تاریخ نادری مسطور است [illegible] بسیاری از ممالک [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible] شهادت [illegible]
هنوز [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] در میان [illegible]
[illegible] در سنه [illegible]
[illegible] سلاطین ایران [illegible]
سلطنت [illegible] استرآباد [illegible]

زیب ثاقب از بروج آمده شیرقران همین جدالت قضا در تطلوع آفتاب لمعات خلف فتحعلی از مطلع جهانداری افتاد
و اساطیر ظلیش شوکت و حشمت دلیل از افق تیز عالم افشاند زدولت کبری در فال کامگاری آمد بنی مولود همایون صاحبقران
در پنجشنبه بیست و سیم شهر شوال سنه مبارکه خمس و ثمانین و مائه ۱۱۸۵ بعد الف هجریه مطابق سال فرخنده فال پارس بیلان ترکی
خورشید دولتیم از مغرب گذشته در شهر سعادت مهر ماه سعادت مبارکه فیروزی رهی باهم روزگار را مقدم همایونش بشارت
و آرایش بود و زمانه باطبیعت صبحدم از اندیشه هزار آشوب آسوده زمین از فروغ آن آذر سر بر آسمان بشکافت
گرفت و آسمان از عظم تمکین و تعظیم بر خسرو روشنان انجمن افلاک در رصد نظاره شهد ایام و تیر خرم سعد
روشن داشتند و ساکنان عالم ملکوت طلب دوام اقبالش را با نیر اجابت آمین دعا گفتند نیر دیگر اوج
دولت شاد آباد زندی و گردیش ازل او باد حضرت همایون شرف رفعت شعار در عهد رحمت هجری چهار سال از دولت
بزرگوار روزگار گذرانیدند از آنجا که ارشاد باتیه تقدیر چنان بود از نسیمه دریای مواهب ازلی نعمت خود طرح
بنا سرو دانی رایند و آن تیمه بار وی سلطنت کشور گیر خویش مملکت زبان که مسلم الهی دست قضا بناء دولت اله نامدار گشت
بر چیده از تبه جهانبانی کاینه ثبوت تخت جهان ستانی در اقبال در سنه هزار و یکصد و نود و سه ۱۱۹۳ چنانکه طومار زمان کریمخان
بیت الصفای دارا او رهید و از جام مرگ جرعه فنا چشید در آن فرصت اولاد و اقارب او را داعی رتبه برتری
با خود مشاجرات و منازعات در میان داشتند پادشاه جهانگیر محمد شاه بطالع فتح پیر از شیراز عزیمت مازندران
در بستر آلام جزم و در مستقر دولت آستانه حضرت با یمن و تمکین از اسباب جهانبانی هرچه در سپهر انتظام مهام آن
تقاضی همت و غیرت ناموس خاصه آن پادشاه گشورگیر بود تشیید ایالت جهانگیرانه با طراف و اکناف ممالک گشته و ما
پادشاه و روزش ناظم دستگاه و دین بود دست اجتهادش در تسخیر بلاد و قلع مؤلف دا فساد او دمی در آستین اقبال
نیاسود هر روز فایز غرش گریبان بی نی جدید بگشید و هر ماه هلال جاهش از مطلع تسخیر شهری دوبار از بکرد

و با ذکر فوج تر کشته ولایات او با پایان عراق بسر او رسانید و بضرب شمشیر شجاعت از تعرف مخالفین و متغلبین انتزاع نمود
و در خلال این احوال کریمخان زند در عراق عرب بپسر بنیاد بغداد سر رفته و انگیزی آغاز و مطالعه منصب ثبات ایالت گشت
و دنده و غیره از رهزنت و غارت و شیوه آن جایگزار دار آن شهر رفته و آن شهر استیلا یافته و بدر امر و لایت گیری مستقر
و مستقل گردید میان او و نواب محمد حسنخان مجادلات و جدلات بسیار واقع و ظفر گرداسان دادن می نمود تا در شهور سنه
هجریه هزار و یکصد و هفتاد و دو با قضای الهی از حقت مرام آن ثبت بود و اولادشان بدرد رسید و در بزم بهوا مات او را شاق تدبیر
جرعه شهادت چشید و جمعی از جیش استقرار کار و اعتدال روایت قرار گرفتن آن هم با اعیان این سلسله علیه را جمعی در دارالسلطنه
قزوین و برخی در دارالعلم شیراز مقر اقامت گزین ساخته و خود پادشوکت معارضی نوبت سی سال بلوازم امر امارت و حکم دیلم را در دست
سوای دیگر لطف ... مدار او گوهر شاهوار مرکب بینه دفتر شهریاری و هر گوهر کرامت ... در خور همیشه با حبابی لذد اعیان
ملتزم نواب غفران مآب محمد حسنخان در صدف کیفر پرورش دیدار شاهانه گشته محمد شاه و امیر کشور آرا حسینقلی خان که
شاهنشاه و صاحبقران سلطان دین و الدنیا مرا دارالعلم علیه المنیف ارادت دو دارالعلم شیراز خیمه برزم صحبت و مشیر گشتند دولت
کریمخان بدرسید مبدا الحجه مشرق آفتاب خلافت فتحعلی نواب حسینقلیخان در شکریمان رخ توان افتراق با این که
چنین بزرگ مسعود ش ساخته آرا دین و دیان که بعد از خواهان خواهان دولت بیش بوشته تا چه از خوکه دو که
واله بزرگوار را در تربیت غیرت حیدر بزرگ داشته و حق بزرگ پس در دین و همه عظمی و جلیسی که ارشاد انظام آن است
و هم الطاف بزرگان و اعیان انعام را ادا حقوق نعمت و رعایت جانب دیدند با خود با خلیه آرایش احوط و مرفه داشته
طریق سواحل آن تربیت سرکرده و حمایت عظمیه و مقالات و هر یک بیاره تسخیر ممالک مذکور داشتی
مراحل با لوف از متوقفین و در آن نوبت مصاحبت و در همه امر از او و صباح از طلیعه عصمت و حجاب معروف است کمتر به
بلقیس ملک مکرمه مریم طهارت و الده ما جده صاحبقران سلیمان حشمت است هم از اعاظم طایفه قاجار خوانند
ابراهیم

فضل جهانگیر بیش فزود که نامه گزارش این نمودار آمد و ابواب فتح و تسخیر کشور بر روی همت جهانداران کامگار را
بتسخیر دیار ممالک شرق و غرب مرام روی گشاده و در هر مهم که در آمده با مقصود ارشاد نظام یافته و کار
ممالک دور و نزدیک از بیم سطوتش هموار گردیده و دولت و رایت ترک و چنگ از خوف سیاستش جانب
در امتداد سنین و شهور ممالک محروسه و بلاد محصوره به تصرف در آورد و قلاع محکمه و حصون محصوره
حظایر اندیشه او از پرده در شرفات تصرف خارج نشد و خاص بنصب لوای عزیمت مفتوح ساخت در سال
یکهزار و یکصد و نود و شش هجری فتح ابواب جهانگیری بانتظام امور ولایات گیلان و تدبیر مهمات
والی آن نمود و از تسخیر تا پایتخت کرمان و اتراک و افغان عزیمت نمود و معاودت فرمود
لوای همت بنظم مهمات ری و اتمام کار برافراخت و در مستقبل صفحات عراق از جهة
جعفرخان زند و اتباع او بود و وقت آتش لشکر در حدود آذربایجان افروخت و بلکی
جنگ و جدال در جبال داغستان و شیروان ساخت سال عثمانی بحسب مقتضای حفظ فارس و لوازم
معروف داشت و سال دیگر با اقتضای امرای گیلان و طبرستان تقسیم فرمود روزی شتاب آورده
بصید سلاطین خراسان و تسخیر آن ساحت فتح نمود و از هر دیار غارت و قتل و حمل اموال و
ذکر جهات الحکمی از خاص سر دولت و روش لیس ثوابت به دو پسر و اعقاب و اخلاف او شاه افشار
نژاد و دولت الی او بمکافات و تیغ انتقام داده از خون و ... خراسان و از خزاین سیم و زر و ذخایر در
گوهر و جواهر و خزاین سلاطین سلف و خلف از وجه و حصه عطیه دولت حضرت در آورد و شرح تفصیل حوادث و ابطال
غلبه آن خسرو کشورگشا در استیصال اموال و استخلاص ولایات در طی تواریخ نظم و نثر دولت مسطور و در
خامه تحریر از اظهار آن معذور است لاجرم به ترتیب سلطنت همین مکتفی صاحبقران کامکار مسطور و در تکمیل

قل

و تاج و سریر جهانداری را آرایش داد و از نیک و بد مقصود بر ذات او اثبات و جمع سلطنت و عهد و الدوله حضرت
اعلیحضرت را مخصوص نمی و در معظمات مهام مملکت و رواج مهام سپاه و رعیت در غیبت حضرت و در کار توجهات در کار
فرموده فتوحات و در بر مراتب افزوده ... جهانداری بسیار و در امتداد عهد عالمیان ارباب سن
تا ریعان ایام شباب بطلوع رسیده و دلیر و صاحب شوکت شده و معلوم از قسمت فتح ملک ایران
و استخلاص حدود زابلستان و کرمان و مطالعات و مطالع خاطر نمود و دیگر بر مجاری تقدیر تواریخ و اطراف
اخبار دولت است و الحق بظهور رسید چنین در مجاری عمر چنان مقرر از آثار اقبال آمد و تیمن مملکت جدید
چنین دار العلم شیراز مرکز او و صفای بنای از خراب بلاد و اهل به تحت اعتبار نمود و ملک فارس و در نظر دولت
جنت معروف و مشهور بود و این ترک و ایار پادشاه جهانگشای آن بود که آوازه ملکی حکمرانی مقرر گردید و جمیع
اعلای نامدار و امرای فرخنده و اطوار و ارکان سلطنت احکام آن مرکز را به جانب نیک آمده در شهر شیراز و دولت
و این جمهوری و ظفر به حکم لوازمات قرار باغ ارزانی کشید و اتمام مهم قلعه شوشی و ایلات تعیین نموده است و تاخیر
ملک آرا و پادشاه جهانگشا را خاطر بزوال آفتاب چونکه ملهم آمده و برای تقریر مدت جمعه و تجدید عهد مدت آن
آن دوران تاج و تخت دولت و آنچه کار سلطنت کبری و جهانداری است ... رو از اقلیمی ... ظاهر
کمال استبشار فرموده و لوای سلطنت و رفیع و کلاسم و داع بارخش تقدیم نموده موکب مسعود و اولاد خود جهت رجوع فارس
بار و عزم رفیق و عزیمت بصوب مقصود نمود اگرچه در بین پیوسته فرزند و ظفر از چهره سپاه مقصود نقاب جمال کشید و فتح
قلعه شوشی و پیشنهاد همت خطیر و ختام فتوحات خسرو کشورگیر در صورت تسخیر پذیرفت و با اقتضای تقدیر قضیه دیگر
رنگ رو و روزگار را روشنی نه روز و لحظه رسانیده بجا و تخت مقتضای این تشبیه و تقریر در این تقریب آنکه اگرچه بار شه
جهانگشا ... مرکب ... از مبدء دولت از هیچ آفریده ... تعرض که بر مظلومی نگاه ...

و ما از بیم سیاست شیر از اعیان حضرت و ارکان دولت عجم خدم و حشم پاسبانان درگاه به اشارت فتوت کار
پهلو بر بستر طمأنینه سنان نهاده لنده یکچند نفر از فراشان فرود آید و چند دام آنچه گاه فلک پایه را بوجه شایسته تیمار
در منظورات قدرش حاصل و اسباب استظهارشان به عنوان بعضی جایگیران ملک ارشاد بر متوجه آمد و
شربت تجرع شهر فرجه و اکرام پیشه نور بهکام مولود دیده و آن قهرمان غیور مقهور لشکر خوارزمیه
و شاه بکشید ارشد در هیچ منام غفلت مستور که غلامان نعمت پیشه گرفته تنجز به ادیش نهیه نمایشنه طالع
جهان را لاکن دولت قرعه بشر ردای تسنه علی الصباح که خبر این واقعه عظمی از سرا پرده به بالا
و زردبان بیکران رسیده افغان با خواه در حوادث ارشاد و شورش که از دیار سلطنت غوغای عام و خاص
فلک رسیده بود و شورش روز محشر از افواج سپاه در آن دشت پر خطر برخورد شعله آتش لشکر
دیرکشان هر کشور در مرکب پادشاهی حاضر بود به همه شمشیر مکافات بکیفر کار آخته و هر یک از سرور عزیز و
سرخود سری در گرفته صادق خان شقاقی که از خلاص مقربان در ربقه خود اخلاص احسان بود خلد آشیان بود
اکثر اسباب خاصه سلطنت را از تاج و کمر و بازوبند و اسلحه مکلل هر یک جواهر از دل طویله چو مهر خورشید
و مرجان خراج ملک جمشید را تماماً برگرفته با موافقان راه مقام خویش گرفت و بدین پایه جبارت تمهید
بنای خودسری در پیش و دیگر سرکشان هر یک تیر و تیره تیغ و دسته دسته باطراف شتافتند و هر یک
به جانب روان شده و با یکدیگر شتافتند بعضی در ستامات ملک زم علاقه داشتند و بعضی اسباب و اوضاع
اردوی کیهان پناه و جاه و جلال معتمد الدوله بر گرفته با هزار گونه محنت از معرکه رهیده و از اکلاف
رسانیده گذاشت حسینقلی خان و سلیمان خان قاجار نیز در آن هنگام توقف داشتند و علیقلی خان برادر خاقان
مبرور را مأمور را به دولت نعمه هر یک با موکب خویش مرکب استعجال و از دلاوری باختند تا به میرزا محمد خان

دید،

قاعده پیکر یکی به عایت بیابی خاقان خلد مکان در آن حضرت و حشم جمعیت بسته و ره هر کس را موقوف حصن مرکب
شاهنشاه صاحبقران را به مدد و پایمردی قزلباشان جمعیت اوضاع در عهد خاقان مبرور و تثبیت نوبت جلوس
صاحبقران منصور جمعی مقربان بارگاه فلک اساس از کان عموم امراء و اعیان دولت و جمهور حکام و ولات ممالک و اولیای دولت نیز
در ملک ری ایشان جایگاه و استقبال آفتاب سپهر سروری را به چتر اشرف خسروانی اشرف و از هر جانب سرعت بر
روانه رکاب همایون شدند اگرچه آن برگزیده حضرت باری از دل اولوالامر غم بزرگوار و وقوع آن قضیه آثار
کمال ملالت خاطر افزود و اما اجابت مسئلت خاص و عام و حمایت حوزه اسلام را برداشت جهانداری و قوام کشور و طریق ملکداری
پیش گرفته و عزیمت تیغ تسخیر پیشه و تصمیم داده از راه ایل در هر منزل عموم امرا و جمهور رعایا از بیگ و علما شرف اندوز
خاکبوس خدمت و بهره یاب مراحم و عواید بی‌نهایت گشته به امیدواری کامیاب معاودت کردند در منزل کنار گرد
امراء و اعیان از هر جانب بحضور آمده رکاب مستطاب بوسیدند و مراسم نیاز شکر تقدیم و هر یک در خور
مراتب مشمول عواطف خاطر و مرحمت قسیم آمدند روز دوشنبه شهر صفر المظفر هزار و دویست و دوازده بجرعه مستوفی
عظمی نزول موکب اقبال قبله مقبلان جهان و ملتجای شهریاران آمد تا تقریر رسوم غیرت آوارد تخت
سلطنت و توشیح تاج دولت قوام به دو قرن همایون بر حسب مراسم سلاطین و نظم کلاه ملک و قطع حلقه
و ملک بهرام قیرون نموده یعنی تاج و کمر و بازو و اسلحه ملک روانه در دو حضرت سلطان طلب در میان
مبارک تبریز بود و پسر از آن قاهره اعیان عموم خدمت ملک داران روز بود و بر تخت شاهی نشست
و پیشکار و هر کس در صدد خدمت مخلد نیک گردید از وجنات احوالش نیکو آثار ظاهر گردید و قرین انتظام ولایات
و تکفل امور مصالح در ظل رفیع احوال ترتیب اسباب استعجال استقبال و افتتاح کار به نیت پیلافش آخر
ذی‌قعده سال منیع سلطنت گام عزیمت جلال فرمود و از نصیر پاشو و سرکرد در دار الخلافه برده جان شکر به سپاه حضرت

قرین مقابلت اقدام و ما اقوام شما آتش رابت و دست تبا انه با زال عرایض ضراعت آمیز و الحاح و ابرام و اسباب بسیج
طلب ایشان و مستدعی مهلت حضور خود تا معاودت موکب منصور بستقر خلافت اید تو آن آنکه به ورود و وقوع این سانح
توابان سرکش اطراف ممالک حساب کار خود را نموده از هر سو بحرکت آمده این شاخته فرحت یاف از فاراحلال
مرکاب دو چشمه با جمعی از معتمدان معتبر برای ملک نفیس خاقان شهید و فرزند شاهی سیبعیه حصرا محمد محمود را
بآیین سلطنت دار الخلافه سا سید کبرا نوید مراسم استیلال و شایعت و مراسم اطعام و شرب جمعی معتمد
از فضلا و معارف قرا دهخا باغزاز و احترام تمام روانه مشهد عرش بنیان علویه علیه التحیه و السلام و خشنه فبله او
بهشت سرير و بعضی دیگر از فتنه جویان شریر در حمل این احوال در حوالی و حوش ممالک نشر هفا به سیما محمد خان
و امثال او ازو آنجانشان در صحت اصفهان متعلق آمد هر یک به کینه ای از کردار و ازدار الخلافه طهران بابشارت
فرمان صاحبقران بسیاست منبه رو روانه دار الخلافه را جان از راه شر آرایش رسید ایام غریب پیش آمد
مختصر این اقوام پریشان بخیر مانجامید و کبر حلوس سعادت شان و تفویض مهام ممالک آن آنکه قبضت ره بهار از دولت
پایدار در مراد و ساحت روزی کار از فرجام خوری مهیا شد گامکار ره آمد صاحبقران خورشید طلعت کامیش خیر بتایید و نتو
حوله خدم کامکار اکوا کب وحی ترتیب بسلطنت سیر فرمود باج و اقبال بارگاه سپاه پ تاج دولت گاه در سیاه از زمین
چون جوالان اسپان سیاه روان کشور آمد و نوای بهجت و رحمت چون رحمت سپهر اشتها نهال سپهر و پاچه به رفعت افراز و تو
تموج انواری شرف عشرت چاه با طراف عالم رسانید چنانچه آسمانی دولت و نشر سایه دولت سرنگان خیل ژرنده
روز کار باسط جهان آرای قرار خانه رانها پستم از شش شاهزادگان عظام و امرای با احتشام و امنای درگاه
دولت قاهره و شاه جمشید رشید منظور باشیان با شوکت و فرمان سپه منصور و جهان مالک مظفر یک دو جمعی
سرادق عرش نظیر حاضر و بعد از هر یک به مکان مخصوص که بانتظام خاطر داده آن معامده شان مشحون و افتاد آنچه روز

بجهة

به بقیه داری دریش نوروز و پیشرفات جلوس جهان افروز که نشان عظیم سالم ملک و قرار مهمات مهر آل الفات چون جلب
دیوان سلطنت و مشاغل حضرت خلافت و کفایت مهام ممالک و کمال حفظ ثغور هر یک شاهزادگان عظام و کارکنان ارکان دولت
قدر نظام بر حسب سابقه تفویض و توکیل فرمود سیحای او ابواب فتوح و مصابیح تمکین ترویج شاهزاده عالم آرای سپهسالار عباس میرزا را که
بر قسمت باسلامی شأن خلد مکان نیابت خلافت و ولایت عهد سلطنت از اردبیل و ممالک اذربایجان و آذربایجان گرجستان و دو عرض سرحد ارجمند
و توابع مقرر و اقامت و ملجا از قرس و حرکت تا سیرت پادشاهی مقرر و مهمات کرمانشاهان و او پشته و دو عرصه سبزه کاشان و ابواب
بر تو آفتاب و خورشید خلافت پدار و جوهر شهر و نور که شیراز و شاهزاده گرگوش گرامی محمد علی میرزا قلمرو فارس و حکم ابتهاج ملک
بکمال رسم و رسوم و باد و عمال با متعلقات و کف فاخره انداز فرود آن کوکب آسمان خلافت عظمی و آیین گوهر عمان سلطنت
کبری شاهزاده خورشید لوای کامکار حسینعلی میرزا را که مشهور بانامها و مرز با شهرزاده طهر پشته و کرکان و عمل آن ورود
فجر صباح سلطنت و شهریاری تابان ضمیر صباح شوکت و کامکاری شاهزاده فرخنده و دارای ارجمند محمد قلی میرزا را قلم
دیار زمان بسیج اهل جای ممالک خود ولایات آن ملک واسع رشان و حمایت رعیت بزرگواری و بازوی سلطنت و اقتدار
و اله تبه شاهزاده کامکار رود و لابت ارجمند و لیمیرزا آذربایجان مرجع مهام ملایان عراق و مصدر حکم را به حکم آن
کوره زیست سپهر تبلیغ خلافت با سپاه و سیف فراوان رواج اهر به شاهزاده بهرام و آزادی ملک مسند حسینعلی میرزا
دار امان و دار الخلافه طهران و منتظم مهام مملکت پیرای هم سپهسالار حسام شاهزاده شوکت و شهریاری گنجور مخزن و کنز
و نامه داری شاهزاده روشن ضمیر ملک آرا را عما خاص و کول و قت و ضبط و احتساب محال قلمرو و بروجرد
و سیلاخور و نظم احتشام بختیاری با خبر آسمان خلافت و اقتدار و کوه عظیم سلطنت پایدار شاهزاده والا فطرت
محمد تقی میرزا قرار داد و فرق قلعه قزوین و متعلقات ابیات درج خلافت عظمی و در برج سلطنت کبری شاهزاده فرخ
رای سعادت یار علینقی میرزا تفویض فرمود از جواهر دو سات کیلان و طالش و ضیاء صیانت اهل و عیان

بحر حضر بسیاری بجای سلطنت با سپاه و دکان قرار داد اینکه شاهزاده آزاده جهان آرا محمد علی میرزا با همه کمال [illegible]

و قطعات با بوا از انواع اقطاعات سلاطین شعرای شوکت با بهره و پایان سیستانی دولت ابد بهره شاهزاده با فرهنگ فضل امیر جمیع هنر

منظور افتاد علامات همه سلطانیه ممالک [illegible] توفیر شوکت [illegible] و اختر سپهر سلطنت شاهزاده [illegible] اقبال [illegible]

مدیره [illegible] با سپهر سلطنت [illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

ممالک [illegible] در حیطه [illegible] سلطنت [illegible] انتظام [illegible]

نظم مهام سپاه [illegible] شاهزاده آزاده [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] بسیار [illegible]

ذکر شمه از اخلاق [illegible] سلطنت [illegible] قواعد [illegible]

[illegible] انصاف [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] الانام [illegible]

[illegible] الحمد لله رب العالمین [illegible]

[illegible]

[illegible] در طلب [illegible]

آرایش [illegible] فضل و اصحاب علم [illegible] شرع [illegible]

[illegible] و اکثر تحصیل علوم از فقها و [illegible] حکما [illegible]

بهره ور شده تصنیفات [illegible] عربیه و ترکی و فارسی در هر یک از فنون علوم عقلی و نقلی [illegible] بنام نامی این [illegible]

هنرپرور [illegible] نظم [illegible] خسرو [illegible] صلوات [illegible] آنها [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مرغوبه [illegible]

[illegible] هزار تومان [illegible]

[illegible]

ثغر حضرت سید الشهدا ابی عبد الله الحسین علیه افضل التحیات والثنا شده [illegible]

در طواف حج اسلام و زیارت ائمه اثنی عشر علیهم السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اخراجات [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] علیه آلاف التحیه والسلام [illegible]

و پنج [illegible] هزار تومان [illegible] دیگر [illegible] هزار تومان [illegible]

دیگر بنای قبه بارگاه حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]

از روی اخلاص وقف روضه رضویه [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شاه عباس [illegible]

[illegible]

[illegible]

حکام و سرحد داران خراسان داد با پادشاه کابل نوشت و نیات شیخی از اعیان داکار به اقدام قرار نوشت شاهنشاه مبادا جهان
آرای مبادا و شخص سلطنت این محضر را مقام گرا آنانیست اعلم و شخص نیکو دو سبحان الله درین گروه حاشا شاهی ارحم
عفو و مرحمت حضرات ملکصفات که حکمی کرا را سید بعض نعمت شاهی جهان شاه این بنده درگاه عالم پناه را قرم کوکب عمر اوده
کز انشان می افتاده دست شاهی باکمال قطعه سرار ازو الطاف خسروانه باید در طرق خدمت ملازم باشد و عزمات رقم کرده کریم علوا و آستر
بجا و نه و تسخیر ما در ممکن دیده بود از آنکه قهار از آنحضرت ملک بصره به توجهات شاهی بر قسمت خسروانه منسوب حیثیت شاه باز شد خورد و بر شه ازو
و قلعه فارس بر سیده بود آنکه در شرح مدعی حضرت بر شاهی اتفاقیه از امیران سادات ملک به حضور و حافظ گرمای بن با امر و دعوا ادا کرد
بیم در زمینگون الا خواند و در بحبه قطره اکوه و اهل کاهل و نصالی در ضرر کارات و شکوه باشد بعد الحال و ادعوی تعیین کسب پیدا آنحضرت نصیب قریب شده
و نویسنده در سر و اموال حکم لیس سازد پیکان بارها بجوز و اگر احیانا از دین یا مرد محصور دین به سبب از آن کده آمده کار نامه خواه و دیوان استر الواد القوی
بجز و چنانکه قصد و حیات آنکه در بیر از تسخیر او کجاست شرح بسته کار جمله کشته و دولت شاه را بخت و نقل بیرون از شمار در حق حقوق ایشان ادا
نرسانیده با رضا تقریع تمام و امام دولت را تقی ای سلطنت شاهی را پیشکش میفرمود دیگر از جملهٔ بعض این حمد و دین با اجتهاد اعتقاد
و لطف شده بر شرح معین است و عطا داد و مرقت ختم عمر نوشته را ای اکمل تحقیق فصل الفصال بیخ کرده و از کلمات قبه ایشان در جمع چنید بر مطرح شهادت
انوار و غایه حضرت قبه و الحال تصفیه از اقتات عطوفت طرز انوار شرح مجلس قضا و حواراتش را که الفاظ ختم را یسر میفرموده فواید تحسین قواید و حرمت احکام
ترتیب نعمت و مجد می سازد و حسومی عام جعران بر سر احوال اطوار خویش میسازند با شکفته ساختن نهم رفت قدم ای آیات قرانی ما در بیر
عنی گشودن شرع عظیم مطرح ابواب فرزند و در کشف صفات آن احتمالات در میان شاهی آیه انجه در حق منیر السلام بر زبر مرفوع و آنها با جسم زمان
از پس محرم می آورد جمهور اصحاب اسلم و مرحم خلیفه او حضرت قریب از دو ای القضات عصر و اوج شرف می آید چنانکه بعضی از اعلای انجمن
در حرم آیات داده و حیات او قوال انشادی دو سراسر شاه به مساعی حضرت ملک آیه الفقات و مولف سعادت از حفظ لهان علوم گشته و بخش حقایق
کمال تحقیق جان فخر آگاه آیات عجیب نسبت و الکتب فصل الله و به نفرت ایشان از بیان علامت مسیر و به علامات تسبب آن را داده بهم را

بهار

جرات نسبت آن همایون حضرت ملک یکه و بهادر از نسبتی کامی برجه شرح او به صفات احتضار بهم بر روم و تسخیر را جز
نور زرین قطعات و مرقعات که از خلال شرف سیه تسلط جهان ازین روی وقف می سازد مگر رسم اخلاق آنکه در مملکت اوصاف خطه
از عقل و دانش به دوم سیرت جمال سیرت بر بنی شجاعت عزم و ارادت عزم و رحمت مرید صفات علیه کمال حسن خلق خدا
دعا کرده این آراسته از رکب جمله مدار را جهت او قریب تسلط دست هر یک را تجمیع کمال ذات و یوسف را مراتب فلک آمده از هر جنبت
پادشاه را آیات پیدا و داد دلیر را امارت پیدا ماند در عرض و کرامات در هر سه از غایت طمور الفاظ از اوصاف مذکور ازو نفرت و تحسین
آفتاب بخت ز بنیاد ما سه بیت شاعری بود را بپا داشت عطای آنکه این کرده و حریف را الفاظ کامل قدرت جمله جهانداران رسته
افزود اگر پیدا است سیاقی قوم و انواع بر عملی زینت گرامی والیان بر نگار را مطرز میسازد از آنجا که حضرت عطا امجاد و کثرت بذل و مال
سالارست که اکنون سی سالگی عمر همایون مرتقی و آن بخشیدن به سال اسب سیم جوی همت قبول ابدی از عرق را نسب سلسلات عصب مبارزه
صدف قسم بالای دلیری در دست شرف مستقر از چهار صد تعز و بچه لطفه و جواهر آورد و هر یک از دو فرد به سیم و اقسام جمع فرزند را به ترک
و دیگر جمع جواهر نفیس گوهر جواری جواری حسن از حرام حرم حرمت نقدی است که به برسم چهار صد نفر و با بعضه نفر و بشتر همه مرام طهارت و تمام
منظر از پنج تا هزار آراسته با انواع زر و گوهر و پیراسته به زرین شاهانه که رود آماده حضرت حضور خورشید افسر اسلاف و هم بعضه دیبا و لعل
سرای معمور و دست آن را سر حضرت سر در مرمر تسلیم پیش الطافت شده دیگر حشمت را نسب بود و در حشمت ام حرمین مرکب منصور و آن که
کشور از ماه طلیعه صاحب قمر را بر سر آمده و آنچه در قرآن سابق واقعی محفوظ افتاده از لشکری در عرصات و کثرت در ترکی تمام آمده بیشمار
بودن گشت و سر و نسب مستقر از سیم صاحب قران شان ادا ما برای عرق کرده و حرمت و مستقل بخود را سالکه ام که پیک می از جهات
و ظهر همه و آنکه شاهزادگان آنچه حشمت مقدم کامل نصرت آب بسته دارد و دفتر خانه مبارکه برات حسب الحکم آیات تمام شود بصدد جلال
هزار سواره و پیاده تیغ می آید و را مجمله عادات آنکه استعداد همه صاحب علم و سپه کار را معلوم سازد دیگر جوان
نموده کنور جواهر با تمام و آنکه حجاب برای گرامی در ماه طلیعه سیف تحف کشت و همه بخت قدر از ادراک عالم در دولت این سیم بود

و بجو مرشد [illegible] اگر چه [illegible] انتخاب [illegible] تشخیص [illegible] از روی [illegible]
[illegible] مکور است [illegible] ملوک [illegible] جواهر [illegible]
و مرکب [illegible] مشهور [illegible] چنین [illegible] سایر اسباب
[illegible] مختلف [illegible] سعادت
[illegible] انواع جواهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
جمع می آید [illegible]
و فن [illegible] در نظر [illegible] مشهور [illegible] نظم و نثر [illegible]
صاحب فن بود [illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دارند

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

علیه السلام

[illegible]

و له لازالت قصایده [illegible] مقصد [illegible]

[illegible]

و له زین الله دیوان [illegible] احکام عدالته فی الغزلیات

[illegible]

[illegible]

و دیگر چون سخن [illegible] اشارت رفته است

[illegible]

دیده بان از ادراک در ماه شعف بر کوکب ای بشر شش جهت به کوشند نیلیمان مکیب اسمع را مرامی واقعه در عجب زده در بارگاه
باغ هر جا برجا بر پا داشته صحرا از چمن پای و بهار رنگ در پهنا ورنگ فیروزه رنگ از این رنگ قبای محو آهنگ
مرکب سلطان کیوان پیمای از طرف چمن [illegible] سرو و چمن بر داشته ز کرسی گلشن فراز سرو و بر درانیده رنگ
و قبای زربه چند ز در آستانهای سرای و [illegible] سبز و زار که رشت و ادای شکوه قبای [illegible] اندیشه [illegible]
رشته علم و استعداد و اضافه [illegible] فرشت مستر قیان دیوان قضا قدر حکم [illegible] و التزام که ایوان [illegible]
قدر به صدارت و امراء و اکابر [illegible] و حضرت اعظم [illegible] جهان [illegible] تشنه [illegible]
و فخر [illegible] آفتاب [illegible] انگشته و اقعه این وقایع تاریخ طرب [illegible]
[illegible] الحمد لله [illegible] الشمس [illegible]
بازگونه مرزوان کلاه [illegible] که معبر از آن [illegible] خسرو [illegible]
[illegible] گلستان [illegible] گلشن [illegible] فرش [illegible]
فرش و پا گسترده وزراء طبقات [illegible] حضور پادشاه [illegible] بهار [illegible]
دشت [illegible] رحمت [illegible] و خطاب [illegible]
مردم [illegible] قامت [illegible] بر شاخ [illegible]
شیرین [illegible] گلستان [illegible] ساری [illegible]
جو چاری [illegible] تسبیح [illegible]
والحان [illegible] بر کنار [illegible] روان [illegible] گشته
و با [illegible] گاس [illegible] فرش گلی [illegible] بر دم [illegible]

والله [illegible] گرد [illegible] [illegible] الاطراف [illegible]
[illegible] الاطراف [illegible] فضلات القطر [illegible]
و ظهرات [illegible] آسمان [illegible] الخلاف [illegible]
[illegible] و طبقات الشرق [illegible] النجوم [illegible] سرطان [illegible]
[illegible] فیروز [illegible]
قطره [illegible] آمد در عرض [illegible] الهلال [illegible] شوال [illegible]
[illegible] الهلال [illegible] شکر [illegible]
[illegible] جام [illegible] آمد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ملک [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] آرایش [illegible]
و عراق [illegible] خسرو [illegible] شیرین [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهان [illegible]
جوان [illegible] طرب [illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible] جوان [illegible] شاه جهان [illegible] شراب [illegible]

بالای سرو آزاد بنوای نوازش نغمه‌سرای چون شاخ شمشاد از نسیم صبا به تمایل آمده و نازک‌نهالان شیرین‌ادا را بادای رسوم سرور قامت
قصور رونق برقص آید و مالت قدود الغید بایدی و رقصا کان غصون البان فی الروض ترقص زیبا بتان نارپستان
که پا و تخت نالب با لبستان اخوان درمشاهده آمده و نارنج پستان به رواج صفت باغ رنگ دلبری گذارده ترنج معاشقت و نارنش
دیدم بربوده و بستگی ران شیره دانه و پیش رتبه لب جام چشمان لیستاده ارام حسرت بسته فتنه خجلت آینه باید گرفته و شکم کشته
پسران چمن سر روان ابایه نونهالان آمده کله گوشه از سر سبز چمن ظرف اطراف زکرشمه و دختران خورشید جمال مه جمال
خورشید مثال اختران برج خوبی و چشم نازنینان همه کرده دامن بر میان چون گل و بر زلف سنبل افشان زده
چمن بزم ارم اساس بساط سپهر ساخته گشته اعمال خسرو خورشید ابتسام اشرف باغی و بر فرو
از دو کنه باید بطالعی که می رنگ لاله او بر دو برجیس و مولوم انجمن اجتماع السؤال ومن قبل الربع ثالث و
ربیع الاقبال که شهر ذی عشر ما بین صد والف من الهجره هفت پنج روح اجرا رواج المحبه مطابق سال فرخنده فال
ترک اسپ کوم رتبه اقبال بر نشستی مال طوی رتبه جاه جمشید کامگار فرمودی لوای مرحمت سماوی بودن نهاد کیقباد نژاد کیخسرو پیش
افریدون نفس بهمن بیدار کرسی جلالت دارا بود و دولت دارا در ابهت اسکندر رتبت بر رزم بهرام بزم فریدون فرزند کیومرث
اردشیر چشم کسری داور جمشید اعلای آگهی هوشنگ دولت بیدار هم خلق جهان حلیت یعقوب به غیب یوسف طلعت داود
سلیمان حشمت مسکن صبر دم محمد دیهیم آذر دارای دهر شهنشاه کامکار کو بامسکان زمین تمکین
لازال اسپیه مزینا بجلوس المبارک و بارک الله علیه اسطنه برکة طه و تبارک بتارک مبارک طلیعه ایمان
و چمن بیان همیون گوهر آمون را غیرت افزای انگشت الحمد لله بر نشان تخت جهان مدار بر فرق فرقد رسانیده و سر
دامت شهر یاری شرف سپهر فلک فرسایش قلعه دوران آمد آوازه پنجه نوبت شاهی از اشرف جهت کاری فضا جهان رسید و غلغله
که قاف تا قاف جهان را پرهنه دارد از تیپ آوازه و بعد از هم اوازه باشند و بعد کمی فرمود تخت را فرا دروی صحت الکشت

الله اکبر

گرفت مسعی و بر بیعلی از قصیده هن بیشو داد و تا دولت شاهی پیروزی اقبال اجی شه فرخنده فال را
بحول و قوه در کار ملک ثناش ترسیم جاکرانی که خدمت بپایان سپارد و عرض نیاز عطا این بیت معروض عرض بود تا ابدال
نام بخوانده دولت و جلال از درگاه ملک جلال را و دولت جلال ارس این سخن اسمان قرین والذی جعل السلاطین مقبل
شد بخواقین باسیه تست جلو بسعادت نیاز را با تمام این شیوه اواز برکشید چون زمان دولت شه روز وال
پادشاه دولت پیر فلک و سعادت تحفه و تبه سلطنت بعادت نشاط را در پیشه هر قسم همنام جمیع رتبه از این سرود ابهی دولت
افزون مضمون این بیت انوه تا در فلک مسعود کواکب و اختر شمس سعید الطالع است با شاد را مطر انصرات وربح
پر بطب جمیع نه نکه از ماوه در هجمن جمع خسرو پرور نجف از این بیت خوانا آغاز نقض شاهی خشه و چو ماه کمال بیت
با دیت عجم ان را اقبال اکمال را شاهی ترک و چکه بر کار هشیار شیر صولت شیر به نکه و این بیت را علامه عروض
شاهی ترک شاه کاسه تیغ در شاه شیر شکار شین بخار را بخت فروزن کرده و مدار افات انجم داود دت
ولت اوان ذات را ورت نبتوت بیت مضمون از بیت این و عاقلان و فرات بس پیشه برزم طرب جای شاه و بخت
چمن بزم کاسه خوش نبیض جام را تا که به ایک زر کرده بحث شده بیرون متی را قرواکا بخت از شب بسته پیچ
و کاوش سپاه کوه چون کسی هر جلوه را بحالی کوی زر در حقه و ز نجابت آتش خام و خسروی رسید و ایکه شاهوار شهر بار
در پای در افشاند و بیرون حضور سپهر زده تا در کار از بزم و یکی جمال و حیات شمع خسرو جمال را عنقا
و مراتب در پای تخت عالم ما سخر سلطنت باده بنار الظفرای نمود و موج مید داشت وان ساعر را از حسمه کاسه رسم دعا با ملک
عمه بسم عرض میداشت مشهور دولت بیت را که فرستم از مجلس کامش بفضل جمال را زهره انیران از تار مرواکه
طرب را چشم و جان کشید و از عنوان خاطر کاتب نثار این شعر اوار با بسته زمان طرب اسب پیچال
از سلطان زمانه بهار را شمس و قمر مقبل بهار چه از آفاق رامی ... بخاور و جنش را خسرو صاحبقران

[illegible]

[illegible]

برق تیغ داراد از غضب عالم شرار | هم ز دیدن شکان آتش در حشرتیغ بار | هم زو پسر سرکشان آتش عیان تیر بار
سرکشان از کشتگان انباشته در هر کرانه | کشتگان از سرکشان افتاده در هر جا کنار | چون زر خشن الکبری آسمان هر سوی
با شکوه رستم با صولت اسفندیار | شوکت و اجلال او نه بر کائنات ذوالکفل | نصرت و اقبال همچون چاکران در بارگاه
از نهیب صولت او رزم تیغ سرکشت | پا فرا آید زمین و آسمان را پد قرار | رو به سوی آوری خواهند کین خواه ازو
عزم هر جانب کند خواند که او را بار | شاه بهار نصیب یابان او درگه عصید | شرزه شیری که ان دود در شکار
شاه بیداران اگر نخجیر بیرون از حصار | شرزه شیران را پا دادره افزون شکار | سر نهد در هر بهار از شاخ گل در سبزه زار
بشکفته در صبح او را گل در هر بهار | هم بهار بخت سبز تو ادا یا پاینده باد | هم گل اقبال روز افزون تو با رنگ و نگار

تا در صفهان بعد از نور و ربیع اتفاق افتاد دیگر از رشا کوان مرحوم آقا محمد کاظم واله مصرع تاریخ بجهه شوق او تتمیم این فقرات تکلیف نمود

و مرقوم شد

در عهد میمون دولت روز افزون و همایون سلطنت صاحبقرانی جام پادشاه دریا دل و خدیو بحر عطا که معدلت گستر دنیا و
دوران است در کوکب شرارآباد او از هر جانب هوا و عرق محبت از چشمان ریزد بر صفحات ارغنون طبع کان بخشش سحاب شد پایدار تا
رعد به صیت بخشش تیز شد ذلالی رفتند در اکناف جهان چاک ریزان تیغ و آتش شرار از آتش باری است و از بیم او سرکشان
بار ستمکار خاک تقلیدان بجستن تیغ سرافرازی است اگر آفتاب است از شرم رای او شرمنده گاه و بیگاه در پرده سحاب است
و اگر سحاب است شبه دست او پا شرمنده از فراز آفتاب تیغ رخ گشته قیامت کان همی ساحل دست داد و در سر
ستاره شراره خنده آن شد که نور فشانند و تیر کین از نیت باران او کوهر تیغ شعله باری و فرقت شراره او شرر
ستاره چرخ پس سایه بالا آفاق فی محاوله و آسمان صاعقه محرق مزارع عمار الاعداء قطرات غمام اياد

در

فاضت الاقطار و فیض سحاب احسانه بالغ من اعلی مطالع الانظار فیطر یوم الجود من کفه الندی و یقطر
یوم الباس من سیفه الدم غمام غیث العدل و الانصاف قامع اصول الجور و الاعتساف الذی جمیع من
جمیع الخواقین ما هو ممدوح من الاوصاف مسخر الاقطار من سیفه الباتر من الابطال قهرمان القیاصرة و الاقیال
بالاقبال شاه دنیا سکاب فتحعلی شاه السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان فتحعلی شاه القاجار لازال
غمام عدالته مطره روضة الایام مرشحه و روضة دولته یا نعین الاقدام و الجهات موشحه در این سده دولت چهارده
بحری مطلع یال چمن بلیلی تاکه سکه کیکه خسرو شهرکاه ای جمع باد از قصب اقلیم انصاف خیل بیشتر مطرب زیر سحر و شادی و ارم جل
در موسم اعتدال پیمانه وارد بیستوبه کبار فرحت بیز باغ و بغداده روز از نور و نوروز و روز نیم شب و مقتضای فصل فصل رسیع اربع جهان و انواع امم
وعزمی معتمرش آمده و سایات شکفته عنبر ریز شاخ اعطار و از لشکر آسمان با ضعف وامی ذات بهجه پذیرفت و عندلیب جمع
طرب از اقتضای مقام در ادای ایاب بنیان جانی سفت گردیده چمن از سبزه کی چمن باغ ارم بتازه رونما
کردیده چمن بهیه گهرباری | شنا لاقزی نعم عذاری | مرغان همه در نوا اسم دادن
قانون طرب ز هر طرف ساز | شرگی ز لاله پرنیان پوش | وارد پت چمن پرنیان پوش
از شاخ شکوفه بر زمین ریخت | وز باد هوا عنبر آمیخت | افراخت چنار بر فلک پنجه
چمن بخت نشسته فلک فر | در باغ همه کلک و سخن بج | آواز هزار نغمه زمین بجه
و از آن چمن عاشقان یکسره آتش شوق بر جان فروزان بجه و کلک چو معشوقان باش دیده عرق
شرمش از چهره ریزان علی اوراقها رشحات طل کنه قد تعرق و جنتیها نرگس شهلا که از
از چشم خود سیر با بوده چشم تماشای و قبض دیدن سرو آزاد کشاده و پنجه مجنون رخ از فتنه انگیز دهر او تعین
لیلا آسا طره طرار از دست بالصبا داده صنوبر و شمشاد با اندیشه تجفاه در ساحت چمن قد بازر و افراخته و سرو آزاد

نما از خیال ارژنگ پیدا و قضا طرف چمن پیرا در اهتمام قامت ساخته نظر بازان از آن بهشت و شاهدان شیرین کار

از مناظر سحاب آورده و نازک نهادان زیبا از شرم مناظر شوخ چشم نقاش ورق پیرا چه در تک و دو بر

عروسی گلستان جشن کرده | نغمه چون خویش از بهشت برده | جوانان اهر پیرا پیرایه کرده

جهان پیرایه دیگر گرفته | چمن گوهر و زیبا گل نثار بجه | هوا آتوقی دران سرجا و سایه

دران گلشن ز گلهای نکو رنگ | هوا از عارضش خرم بهار است | ز شاخ غنچه را لب در شکر خنده

وزان بلبل که بلبل از دل بخوانند | بپا هر گوشه سروی ایستاده | بپایش قمری نالان فتاده

جاله و باغ در باغش پسندیده است | نماز از باد و نسیم گذر است | ز برگ هر درختی حلقه رشته

ز رنگ آن فارغ نشسته | و ناگه ابری آمد شده سرست | بگو ز زیبا چنین تیغ در دست

جوان شوری شبی از دور بر پا | چمن را کوه از اوج شکسته | چو چشم خبان از صبح بیدار

بباغ اندر چکد دو ده گلزار | ز سردی دید و در گلشن بهر طرف | بکوی آب یخ در جای گل برف

همه نوباوه گان تن زده بسته | با تم داری گلشن نشسته | بنفشه کله بر سر گلگون قبا چاک

صنوبر با کمر بشسته در خاک | بنفشه کیو کبود با برش زن | ز دیده گشته که اشک ریزان

ز گلشن صد ره برف آورده | بکوی جوی لشکر آب از غم فسرده | پاکیزه چو بان بیپا برکار

درختان گوهر و جو هر باره رفت و ظل و باد صبا از سبزه دیکه کشاده و با آب چشم چون جشن پاینده نشر بیداد خاک لب را

گرما داشتند تب الریح فی یوم عاصف بر باد دادند بخلاف ایشان شتر های تندا و او از زمین عراق بازه تو ن زیرین

سازو از خارج و داستکان برف شده و درخت صفهان کوچک و بزرگ با چنین اشجار دیگر بار آغاز نو کنار آمده

دیده دیده بود ماهان از آغاز رو در راه مرگ ره بهشت شد از شعبه کشته گرگ بیداد و هر شاخ زمین قد هست آورده و خبر آورده

تمام

قامت جوانان چنار چه بجای سبز نوروزی آرایش بهجه دست نقش بنیر بغرای بهار پیشباه بوشش بازی بازی در اندر غم

در ماتم آن نهالان چمن بحجه بجای شست شب باگیسوان پریشان بر خاک نشسته و صاحب کلاهان شکوفه زرکیسه برگ هوای را هم

چشم از جهان بسته با آنکه از فضای هوا از گلشن شکوفه برف فرو و دین از ایشان بهم باد بجه سرد دمید بار دیگر خون جوش

و هر چند تیر بابستان گاه بر داده است و کس بجه کان فلک عرصه عالم را پیشپیه برف انباشت چه بلکه فرادان شبهی را دوی بالای

دشتی هوا از فرو خشک هزار طعنه بر جان افزود و شت از صد بهمن پرخچه چو در ما ما ماه برکه زادان بر از کوی کلبه

آذری و تحفه گشت قسیم پرورها و عمر را ایوان آتش افروز به پیشباهم را داغ در بار طاقت نه در آمد و بجه درین ماجرا

افسرده چو باغ از آذر ماه هجران شد بر دوت هوا بجان عاقبت رسید که آسمان از سنجاب سحاب پوستین بر سر کشیده و زمین

در لباس قاقم برف خزیده و بجه انجمادات اشجار را که با روزمهر و اکر بجه اطفال از پسینه گر دیده شیرین بجان ظهور را کنار تن

عشرت بجه از دبستان سرا ایمن گرفته بجه نشو و نمو خوان را ایشان بسر رسید و طوطی طبع از پسنج جناب سیادت مآب چو جوش

و فصاحت بنیاد آقا سید رضی که شاعر جناب عطا بخش سال برازجمه طراز مصراع سطر آمد مصرع تاریخ هم برف و هم گل در گلستان بهمن

۱۳۱۴

هم در سال تا سال مطور رمضان زغل برف تجدید بسته ز حوادث قضا در جهان مشهور و الحمد لله الذی انزل من السماء

و تجری بالارض و که لک النشور مجملی از اسباب رفیعه مرحوم حاجی محمد حسن خان صدر اعظم اصفهانی الکلم امین الدوله

ربک منصوب در تکیه واقعه در دروازه نجف اشرف علی مشرفها من الصلوات و التحیات اشرف و اتحف

مرقوم و ضبط گردیده است | امیر عدیم النظیر صفت امین وزیر وزراء جمهور پیر

آصف نگین معهود موردات با نا مطرح انوار سعادات جهان مآب حاجی محمد حسن خان اصفهانی اعلی الله درجاته فی اعلی الجنان وزوج

روحه بروایح الرحمة و الرضوان جامع مراتب امارت و ارشاد جامع مرحمات حکومت و صدارت لا مثیل لحظه درجات

و حسب باز و از اکابر و اعیان نقیب و ارشد و اعظم ایجاد جناب جلالت آثار راد عنوان عیسی و اویس نشاء به نقشیات طبع

غیور و نخوت عصا با ارتقای مدارج مراتب و مساعی و دواعی طلوع سعود ... آمده با رتبهٔ بزرگ
داشتهٔ موفق دولت عشرت بالای دولت مرحمت ... و در سرانجام مهمات و استقامت در میان آمد خیال ارباب
مرکب را از صفحهٔ خاطر ما محو کرد و اساس سلوک ... اطراف ممالک ... تاریخ روز ... مرز و بوم و بقعه
پیش دولت ایران کی ... شهرت ... در روم بطور مراتب ... سلاطین ... کشت
در شهر و ممالک ... آمد ... یک ... خویش ... باشد
می فرستادند از دیوان ... شد ... جمعیت در ... نواحی ... و استقلال یافته
نمود و سال بسال ... و بر عراق ... تا بدین زمان ... در پیش ... و فارس و غیره
و ارکان ... دولت ... حکومت ... و در ... آل ... رعایا و جمهور ... تمام
قرین ... اشارت ... جای ... دو شیر ...
بخشش ... ممکن ... در این ... سلطان و امیر ...
و ضیع و شریف ... یک ... دو ... دو تشنه و یکانه در نظر
... و ... عراق ... از ... گذاشت ...
... آل ... سلوک ... اعلام و گاه ...
... مکارم اخلاق ... است و ...
... اقتدار ... حکمت ...
... الیوم ... در ولایت ... نواب و عمال ...
... امارت ... در میان گذاشت در انجام ... پادشاه ...

او

رعیت و سپاه و آسایش و رفاهیت ممالک و آیین شوارع و مسالک و تنظیم و ... و تعیین حکام و ولات
و ترتیب ... لشکر و تفویض اعمال کشور ... و اطلاق ... و تقدیم امور جمهور و تصرف ...
خاصه ... و ... و ... اخبار و اشعار اطراف
و انحای ... مشاورت ... استقامت ... کمال عقل و ... اساس ...
و ... احوال رعیت ... از روی رضای ... مرجع ... جناب ... حکام
هر مقام و ولات ... رجوع و مناص ... سلاطین آفاق ... مراسم ... ممالک
صاحب ... بزرگ ... روم و فرنگ ... ایران ... و خواص و عوام ...
از خصمان ... و ... به اقتدار ... چنان ... کریم ... آفرینش ...
... تعظیم و توقیر علما و فضلا و ... ارباب ... است و ...
و اخبار ... امیری ... وزیر ... خاطر و منظور
... از دیوان ... الدوله ... نظام الدوله ... نظام
وزارت اعظم ... جمع ... القاب ... سلاطین ... جناب ... بلکه
ابنیه و عمارات ... و ... الملک ... و بلاد و عمار
... و ... اصحاب ... و خیرات ... و ...
قنوات و اجرای ... و ... و ...
... و ...
... عمارت

ارقام با جوابات متعدده از جانب عالی جواب در هر یک عتبات عرش مراتب مکرر رونق و شغف و مرتب و ضمانت منظمات [illegible]

عمارات بجمع زینت و از سعادات آیات بوده . از جمله در این مشهد مطهر علویه علی علیه اشرف التحیة والثناء و التحیه بر عمارات

منسجمه چهار ستاره از آنها که صحن حسین واقعه رصین عرش قرین است که از شاه و آن مشاهد ای اعلی حضرت با معلوم شده

و دیگر بنای عالی [illegible] که در صحن طهران نامزد و پیش تمام یافته [illegible] پس بخواهش خفا [illegible] صدق اعتقاد در باب

در بار سعد و بنا اختیار [illegible] در [illegible] که معنی [illegible] که جز ذات [illegible] جای و [illegible]

و مال جهول و حشمت و [illegible] آجال . بر آنکه [illegible] الفواد [illegible] و چپال و او [illegible]

بمقتضای کل نفس ذائقة الموت از عالم [illegible] حرت [illegible] ارجعی الی ربک گوش هوش رسیده در یوم [illegible]

هژدهم شهر صفر المظفر سنه تسع و ثمانین و مأتین بعد الالف من الهجرة النبویة علیه افضل التحیة والثناء و التحیه [illegible]

اجابت گفته در دار الخلافه طهران [illegible] از [illegible] طوبی لهم و حسن مآب [illegible] از [illegible] و جمال از

از ارکان [illegible] احوال [illegible] شاهزادگان عظام و امرای [illegible] و عموم اعیان و ارکان دولت [illegible]

فضلا و صلحا مراسم تشییع و فاز [illegible] و با احترام [illegible] بعد [illegible] مقام [illegible] در [illegible]

[illegible] اخلاق حمید [illegible] و مع من [illegible] در شاد [illegible]

اخلاف خجسته [illegible] وزرای جهان و [illegible] امرای [illegible] سرداران [illegible] نظم افزای و [illegible]

ممالک [illegible] جامع [illegible] و صلابت [illegible] منظور انظار عنایت

[illegible] العلیه [illegible] ارکان جلاله [illegible] و الدوام [illegible]

معفور [illegible] اخلاق مزبور و [illegible] در رعایت قوانین شریعت [illegible] و او نیز در القاب [illegible]

و ابنای [illegible] عتبات عرش درجات [illegible] بعد از [illegible] الله [illegible]

بدر [illegible]

[illegible]

قرة [illegible] از تصحیح [illegible] این [illegible] از [illegible] باب [illegible] و طرف [illegible]

جاریه [illegible] چنانچه شرح [illegible] شرح تفصیل [illegible]

این خانواده عزت [illegible] دولت [illegible] ایام [illegible] در اقطار [illegible] باشد

صورت عهد نامه دول فخامه ایران و [illegible] موافق [illegible] عهد نامه [illegible]

بسم الله [illegible] المختار

خورشید [illegible] امپراطور اعظم [illegible] ملک [illegible] استقلال [illegible] امپراطوریه [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] اعظم [illegible] ممالک [illegible] ایران [illegible]

و [illegible] دولتین [illegible] رفع [illegible] عداوت [illegible] دولت [illegible]

مراتب [illegible] فیمابین الطرفین [illegible] مبارکه [illegible] قرار [illegible] انجام این امر [illegible]

از طرف [illegible] امپراطور ممالک [illegible] جنرال [illegible]

جو [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] مرتبه [illegible]

[illegible] اعلیحضرت قدر قدرت

[illegible] ممالک ایران [illegible] ایران [illegible]

امرای دولت [illegible] سلطنت [illegible] ایران [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] دولت [illegible]

[illegible] و [illegible]

قرار عالم آرای پادشاهی بر این گردید که بعد از ابرام و امضای شرایط [illegible] مصالحه مبارکه

بنام نامی پادشاهان عظام داده موجب [illegible] طرفین [illegible] و شروط اصول مرقومه [illegible] مستقر و مستمر باشد

فصل اول بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا حال فیمابین دولتین علیتین روس و ایران بود بموجب

این عهدنامه الی الابد مقطوع و متروک و طریقه مودت و وفاق و مراتب یکجهتی و اتفاق فیمابین پادشاهان و دولتین و ولیعهدان

عظام و امنا و اولیای دولتین ابد مستدام و برقرار خواهد بود — چون پیش از این [illegible] طرفین [illegible]

سابق بر این [illegible] مصالحه [illegible] از بالای [illegible] تا [illegible] قرار داده [illegible]

باقی و تا آنکه [illegible] در تحت تصرف هر یک [illegible] بماند از [illegible] ولایات

و سرحدات [illegible] از ابتدای اراضی [illegible] از صحرای مغان

بمعبر [illegible] رود ارس و از بالای [illegible] چاپ [illegible] و از آنجا خط حدود

ولایات قراباغ و نخجوان [illegible] حدود مزبور و ولایات [illegible] حدود قراباغ

[illegible] از آنجا [illegible] و از آنجا [illegible] طرف [illegible]

[illegible] حدود [illegible] شوره گل [illegible]

حدود [illegible] آنچه [illegible] در تحت تصرف [illegible]

[illegible] آنچه [illegible] از جانب [illegible] پادشاه [illegible]

که بموجب [illegible] اتفاق یکدیگر [illegible] طرفین [illegible]

[illegible] در تصرف هر یک [illegible] و هر یک از طرفین آنچه در تصرف

[illegible] طرفین [illegible]

از دو طرف [illegible] رضا داده — اعلیحضرت خورشید رایت پادشاه اعظم ایران بجهت ثبوت

دوستی [illegible] اعلیحضرت [illegible] امپراطور اعظم ممالک روسیه از جانب خود و ولیعهدان خود [illegible]

ایران ولایات قراباغ و گنجه و [illegible] شکی و شیروان و قبه و دربند و [illegible]

[illegible] در تصرف دولت روسیه [illegible] داغستان و گرجستان [illegible] و آچوق باش [illegible]

و در میان [illegible] سرحدات [illegible] و [illegible] دریای خزر متصل است

[illegible] دولت روسیه [illegible] — اعلیحضرت قضا قدرت امپراطور اعظم ممالک روسیه [illegible]

اعلیحضرت [illegible] پادشاه اعظم ممالک ایران [illegible] استقلال و اختیار پادشاهی [illegible]

[illegible] و ولیعهدان [illegible] ایران [illegible] دولت [illegible]

[illegible] دولت ایران [illegible]

[illegible] مملکت ایران [illegible] دولت [illegible]

کشتیهای دولت روسیه که برای معاملات بر روی دریای خزر تردد مینمایند [illegible]

جانب ایران [illegible] کشتیهای [illegible] دولت [illegible]

ایران [illegible] کشتیهای [illegible] از جانب دولت روسیه [illegible]

[illegible] کشتیهای جنگی [illegible] دریای خزر [illegible]

[illegible] دولت روسیه [illegible] دریای خزر [illegible]

[illegible] از طرفین [illegible]

[illegible] این عهدنامه [illegible] هر یک [illegible]

و وکلای سرحدات طرفین موجب پیشرفت اعمال و در خصوص فرستادن آنها کاری معین بلکه بکرسیتا [illegible] اسرای [illegible]
رود [illegible] خود [illegible] آنها و نسبت تقصیر را [illegible] از هر جهت [illegible] فراهم [illegible] و از [illegible]
اوان [illegible] و [illegible] در هر کس از هر قومی خواه اسیر خواه فرار [illegible] باشد [illegible]
و عفو تقصیر از هر طرف [illegible] علما [illegible] الاسلامی [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] طرفین [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] و [illegible] اعمال [illegible] طرفین [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
بستیزه [illegible] در باب [illegible] و [illegible] ایالت [illegible]
از [illegible] در [illegible] گرده [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] باشد [illegible]
آنچه [illegible] اگر [illegible]
[illegible] طرفین [illegible]
و [illegible] ایران و روس [illegible] و دولت [illegible]
اگر [illegible] طرف [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] و دولت [illegible]
[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible] و [illegible] از [illegible]
بعنوان [illegible] و توجه [illegible] ایران [illegible] از [illegible]
[illegible] حضرات [illegible] اموال [illegible]
از [illegible] شرین [illegible] که [illegible] ملاحظه [illegible]
[illegible] در کار [illegible] وقوع [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] وکلای مختار [illegible]
بخصوص [illegible] دولت [illegible]
[illegible] فارسی [illegible] در دولت [illegible]
[illegible] شد [illegible]
بمنای [illegible] شهر شوال المکرم [illegible]
[illegible] الهجره [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
از [illegible] حضرت [illegible] جنرال [illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] دولت [illegible] ایران [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
از [illegible] دولت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] امپراطور روس [illegible] دولت [illegible]
ایران [illegible] جنرال [illegible]

[illegible]

صورت عهدنامه که در شهور سنه ۱۲۲۹ هجری فیمابین دولتین ایران و انگلیس تحقیق پذیرفته است

الحمد لله الواقی الکافی   این عهدنامه مفصلی است در ترتیب مهمات کلی متعلقه ... و تعیین ... فیمابین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دولت ایران [illegible] اولیای [illegible]
نمانند [illegible] هرگاه طایفه افغان را با اولیای دولت انگلیس نزاع [illegible] اولیای دولت ایران [illegible]
[illegible] مصلحت [illegible] دولت انگلیس [illegible] اولیای دولت
انگلیس [illegible] اگر حکام [illegible] دولت علیه ایران و افغان
[illegible] اولیای دولت بهیه انگلیس [illegible]
واسطه صلح گردند [illegible] در صورت [illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible]
دولت انگلیس [illegible] اگر [illegible] ایران [illegible] دولت انگلیس [illegible]
[illegible] اولیای دولت ایران [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] ایران [illegible] اولیای دولت [illegible]
اولیای دولت انگلیس [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت انگلیس [illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible] تحریرا [illegible]

[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] انگلیس [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] دولت بهیه انگلیس [illegible] دولت علیه ایران [illegible]
[illegible] دولت بهیه انگلیس [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ایران [illegible] دولت بهیه انگلیس [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
اولیای دولت انگلیس [illegible] ممالک محروسه ایران [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

... جلال الاسلام والمسلمین ذو الشوکة والشهامة پادشاه ... سلطان البرّین و خاقان البحرین

خادم الحرمین الشریفین السلطان ابن السلطان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۳۸

[illegible] والخاتمة بالخير [illegible]

ذکر ورود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روایت علم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الذی [illegible]

فی الاقطار والاقطاب [illegible] والقطاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

بنظم [illegible]

بنظم شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن [illegible] معارف [illegible]

[illegible] یُزجی [illegible] الاحوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شوق ترا ما في الفصول [illegible]

اریجه مثل النسيم على الرياض اذا ترى طرر البنفسج غضة فكانما اضحى بها صبغ الحبيب معطرا وتزينت [illegible]

[illegible] سوق الى [illegible] وهوى القلوب [illegible]

[illegible]

[illegible] متوج [illegible] كالشمس في [illegible] الضحى

والبدر في جنح الدجى والماء في [illegible] والورد [illegible] الذي

والبنفسج [illegible] في زمن الصبا [illegible]

في اثر [illegible] نجوم [illegible]

والغرة [illegible] فروع الاصول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بجيش [illegible]

[illegible] كالشمس [illegible] اشراقه الظلم [illegible]

[illegible]

[illegible] لو كان [illegible]

حتى كان [illegible]

[illegible] كانها اذ [illegible] الوغى [illegible] رايتهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

ایوانوف ... بخش سیم نظم سفارت خداباشیوف کاتب دیوان سفارت میرزا ایرج کاتب اسرار سفارت
ریحوبسکی ناظر سفارت ... ملزم حکیم ... کرافسیونوف ایشیک آقاسی فیدوروف یعقوب
اوستیموف انفوروف خوکشیروف ستاباشر چاپار مالوزوف چاپار ... بیکوف
لاچینوف چاپار ... ماوف ایشیک آقاسی ... بابا بیکین ...
یازنوف کاساق ... کاساق بوزوروف کاساق ... کاساق ... حکیم ...
... نقاش شاهمیر ... شاهمیر ... کسینه ... نازاروف ...

[illegible]

کار قسمت آن فرمانفرمای عرصهٔ دولت [illegible] وقت [illegible] ضمیر دارد و [illegible] انجم [illegible]

با اعراب [illegible] اعراف [illegible] از نقاش [illegible] قصص [illegible] مسالمه [illegible] نظم [illegible]

معاقل [illegible] آفاق است و انطباق [illegible] بر جلیس [illegible] این القای الفت

با شوکت [illegible] برای دولت [illegible] بیت [illegible] این [illegible]

از قصه [illegible] اگر [illegible] بنزد [illegible] بهتر [illegible]

[illegible] ارکان [illegible] علم [illegible]

مقرر داشت و [illegible] آسمان [illegible] کعبه [illegible]

خویش [illegible] احکام [illegible] حفظ [illegible] دارد بعض [illegible]

احاطه [illegible] که کرد [illegible] و نفیس [illegible]

بعضی [illegible] ایران [illegible] اقلیم [illegible]

و از آن جمله که ممالک جهان [illegible] انقدر [illegible] میان [illegible]

منقبت [illegible] اول [illegible] در مقابله [illegible] کشور دیگر [illegible]

[illegible] انواع [illegible] اقسام [illegible]

در [illegible] کشور [illegible] ایران [illegible]

منظور [illegible] ارباب بصیرت [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] صورت [illegible] عبرت [illegible]

بورها

بر بیان این شعر تکرار نمودند تا گلستان تختگاه گل بود تخت گل را جای شاه گل بود که
فراش صبا [illegible] اطفال نبات [illegible] در ساحت دنیا فراش دیبا گسترد و [illegible] لطیفها
در دو گوهر در پیشگاه حضور پادشاه نامیه سپاه حاضر آورده [illegible] روح پرور بهار با همپای ریاحین
دشت کهسار از مهب رحمت پروردگار و زینت [illegible] و خط ریحانی ریحان چون ریحان خط نوخطان
خط خطا بو کرد و گلگون گلکون گلزار دمیدند موزون قدان سرو شمشاد از بن شادی در چمن
قامت موزون برقص افراختند و شوخ چشمان شقایق و نرگس به تماشای شاهد [illegible] از شیرین ادای گلشن
بیخود از هر سو نگاه انداختند گلهای بهار [illegible] از فرط شکفتگی سرمست عندلیب و عنادل و [illegible]
[illegible] سروان جویبار [illegible] رفع عناء دل و این دو شعر به زبان حال قائل آمدند فی السرو سجع القماری
للورد تغرد العنادل والبان من الشمال مائل فی الروض باحسن الشمائل ترکان کمان ابروی باریک
میان در کنار جویبار چون سرو روان روان گشتند و با الماس کاس [illegible] ساقیان سیم اندام [illegible]
[illegible] ساقی [illegible] دولت [illegible] که دو رنگ دوران
[illegible] صفت فی اطراف الصفصف اصناف الصفصاف و [illegible]
[illegible] علی [illegible] من الاطراف صارت الاقطار من فیض قطرات القطر قرینة للسماء
الخضراء وظهرت زهر الزاهرة من الاغصان كظهور زهرة الزهراء من السماء الشماء وفاحت
ریاح الربیع علی الخلاف المجنون واختلفت [illegible] وطلعت [illegible]
من مطالع الاغصان مثل النجوم الا انها كلهن الشعری چون [illegible] سلطان [illegible] شاخ نسترن
طلوع داد [illegible] هزار شعری [illegible] عشرت در هنگامه جشن نوروز و هنگام جلوس خسرو [illegible]

روز عید سعید فطر فالو ارکان صیام امد در عوض زبانک الصلوة مصلین هلهله اهلال روز عید ان شد
یعنی هلال شوال چون ابروی مه جبینان بر غنچه دلال از چهره سپهر افق هویدا گشت و هلهله اهلال از حد و کران
درونق شکن بازار زاهدان ظاهر ارا گردش جام زرین هلال از بزم سپهر مخمور هلال اجام در دست سقات
سیم اندام امد و این رباعی که در حال استهلال از ساغر خاطر بهجت طراز کاتب چون زلال مدام تراوید مناسب مقام
بوجه هلال عید که دید جهان بر شکل کمان خسرو ملک ستان زان چرخ بگوش کرده است که بود مانند نعل اشهب شاه
جهان کوچک و بزرگ عرب و عجم و تاجیک و ترک فرقام در دوگانه صباح و مساقانون خوشی ساز داشتند و نوای نوبت
کوس دو کار بر جوان شوکت ملک ارایش جلوس شهنشاه نو کوفت گوش زد مخالف و موالف عراق و حجاز
مغنیان یکسان نوا بزم هر طرف نشین نغمات خوش رونق بازار باربد شکستند و مطربان باربدادی مجلس قانون
بر نکیسا مقامات دلکش خار ... نکیسا شکستند ساقیان ساعد سیمین ... بیانه ...
هوش از سر میکشان ربودند و شاهدان سیمین شمایل شکر دهان شکر شیوهای اشکار و عشق ... غمزه ...
ربودند جلوه ... منظر ... باقامت ... طوبی ... کاسات ... بزم
طرب ... حیات داشتند و باده ... بزم سعادت ... ربا ... دردم
مغ ... بنگر ... شراب ... که دم ... سر کیم ... شراب ...
... شمشاد ... الاولاد ... شاخ شمشاد ... صبا ...
امد و ... سیم ... و ما ... الغانیات
وَ راقِصًا کَاَنَّ غُصُونُ البانِ فِی الرَّوضِ تَرقُصُ زیبا بتان ... که ... لب ... بستان
... معانقت و معانقات ... باهم

دلبر طاز ...

وابسته نگاران لب بسته دهان که بیش بسته لب باده دام چشم شان بسته باده دام حسرت وابسته قید محبت
امید بایکدیگر پیوند و شکر کشتند پس از چون سرو روان که هر یک جمیل خوبان را سرو روان لمایه نوان
توانند بود کله گوشه ناز بوسی چو طره ظریف رو شکستند و دختران خورشید جمال که بر رخسار خورشید مثال
اختران برج حوریه و بیضایل زیبند لحل ... دامن ... چو ... افشان ... چو بزم ارم
سلطنت همچون ساحت مملکت ... خورشید ... با ... همی ... کند
بطالعیکه همی ... وهو یوم الخمیس بالعاشر الشوال ومن اول البرج ثالثها وکانه
برج الاقبال فی سنة اثنی عشر وماتین بعد الالف من الهجرة النبویة المقدسة علی
روح ... تواریخ الحقیة مطابق سال ... پادشاه کیومرث اقبال هوشنگ ... طهمورث
جام جمشید دستگاه فریدون ... منوچهر ... کیقباد ... کیکاوس هوش کیخسرو ... افراسیاب
فر اسفندیار گو بهمن جلالت داراب ... دارا ... اسکندر ... شاپور ... بهرام بزم فریدون
دو ... کیوز ... اردوان ... اردشیر حشمت کسری ... ادم ... نوح ... ابراهیم خلت
اسمعیل ... یعقوب ... یوسف طلعت داود ... سلیمان حشمت موسی کف عیسی دم محمد ... علی
دارای دهر فتحعلیشاه کاسمانش گوید باسمان تو زمین اسمان منم لازال السریر مزینا بجلوسه
المبارک وبارک الله علیه السلطنة ببرکة طه وتبارک ... مبارک ... اکلیل ...
... اکلیل اسمان و ... کهکشان ...
جهان داری ... شهریاری ... فلک ... مرجع ...
... جهان ... اورنگ

از بیم آوازهٔ پاسبانش در قاف کمنامی جز بیک تخت اقبال دربان صفت بدرگهش آمد گوهر ثبات و بر مطلع از نصیب
من میخود ادا تا دهر هست دولت شه بی زوال باد اقبال طالع شه فرخنده فال باد جلال در بارگاه ملک مثال بر سیم
چاکران کمر خدمتش بمیان استوار بست و بعرض نیاز مفاد این بیت بمعرض عرض پیوست تا از جلال نام بود شاه
با جلال اندر حمایت ملک ذوالجلال باد دولت ابد و ابد معین است آن اسمان قرین را الذی معفّر جباه
السلاطین و مقبّل شفاه الخواقین بوسیله تهنیت جلوس سعادت انبار زبان نشاد این نشید و از
بر کشید چون شد زمان دولت شه فتنه از زوال یارب بماند دولت شه بی زوال باد سعادت بعادت
منادی تعین سلطان سعادت نشاد و داد در پایهٔ سریر سپهر بنیاد جبین عبق نه بر زمین سود و بدعای دولت روز
افزون معنی این بیت ادا نمود تا در فلک سعود کواکب قران کنند سعد بن طالع شه اتصال باد نفحات
در احت سپهر بسطت سلطنت جناح مهر گلدی باز نمود و با خفض جناح خسرو فیروز بخت را این بیت شاهوانه
اغاز نهضت تیغ شاه چه حد کمال یافت یارب صحیفه ذات معین الکمال باد شاهین شوکت در پیشگاه بارگاه
شهریار شیر صولت شهر بند اکشود و این بیت را عرضه عرض دعا نمود شاهین شوکت شه
شکار شیر حمله بر شیر چون شغال باد تخت در پایه تخت فلک رفعت رحل اقامت انداخت و ادامت دولت
ملک را دامت ... نباد بیت مضمون این بیت لوای دعا کوته افراخت پیوسته صحن بزم طرب جاه شاه و بخت جوی
بین کاسه جای صبغ النعال باد کواکب هر یک انداز موکب شاه هم جشن بهر چه ... قرکه کاه شعل ...
نشیه میجست وکاه باین بهانه که مجوس صبحید خود را ایجای کوی نند در عقد ذنب ذوابه ... صاحب ...
محکشید بسوی انکه شمانه دست شاه را شاید در پای او افتاد و بن دو مصرع هم تنغی انشاد تا ماه
بدر تمامی کجی هلال ماه حیات دشمن خسرو هلال باد عطارد دبیر اسا در پایهٔ تخت فلک فرسا منشور سلطنت

جاوید

جاوید بنیاد البلغر ای خلود موشح میداشت و این شعر را از نصیحه کاتب بر سم دعا با قلم طلا بر صفحه عرض
میداشت منشور دولت تو نه بنیر او کند رقم ان عکس کاتش خلا صبح جمال باد زهره اوس زهره بار طوق ...
طلب بر او عنون خاطر کشید و از عنوان خاطر کاتب با نشاد این شعر آواز بر سوی ناهید تا زاهل طرب جشت بیجمال
از مطربان بزم شه بیجمال بهر باد شمس که سمنه پیشطاق رواق حضرت افاق را نمودار و عرصه خاور و باختر را
حضرت صاحب افتدار است با اظهار مطاوعت جیره بر شعاع بر استان فلک اثار رفقاع ستی و کفت مهر درسد
بو مر او بی بکیج سر زند در عقده کسوف ملامش نکال باد مریخ خونریز اشام خون ریزی عادی دولت
با خنجر اخته در یساخانه سیاست منتظر اشارت قهرمان زمان بر پای ایستاد و با نشاد این بیت
زبان شاطر از کشادی بهرام اگر نه خون عدو بیت خوره مدام خونش بجنجر شه کیتی حلال باد مشتری که
منبر افلاک را خطیب جمال است خریداران کالای سبکی را اینقد سعادت جمال امد و با نشاد این بیت دعای کوی
حضرت مشتری اقبال بر جیس اگر نه خطبه جاهت کند بیان پیوسته اش ببرج و بال انتقال باد
زحل با سیس منصب دربانی خود را دو جولانها جبناد درگاه فلک شکوه افکند و بخواند کیوان اگر ز حکم تو
یک روز سرکشد در چنگ شیر ماند چون ماه سال باد شهزادگان دوره ... ادا امرای مریخ
صولت ابرنا و اوندای شهرت شهرت اصف اوصاف لشکرکشان رستم سطوت سهراب مصاف غلامان
غلامان کوهر و شاقان مشتری منظر باشیان بارگاه ادای یاسان نیاولان قضا یاسا قدر نشان نجبای
کیوان مکان فلک تمکین جادجیان بهرام قدر سپهر تمکین بیان نوئین بر و روش امحاد ... خودش شعاع
اشعر نار در پایهٔ سریر سپهر بنیاد ... اعلا الله قدرت هر یک علی قدر معلی ازهم و مکان مکنتهم ...
... و مدارج درجات و مقام قیامهم ... صفوف سلام و ... قلوب ... خضر ...

غلام مؤده شعرای شعری رتبت سحبان سخن وسخنوران حسان کلام فصاحت فن در مدح پادشاه زمین و زمن

بنظم پر با نظام ونثر نثره آثار ترتیب عبارات صدق نیت نموده بمعرض عرض در آورده‌اند و این قصیده

بهاریه که کاتب راست در این مقام مناسب افتاده تحریر می‌رفت و هی هذه   باد شد فصل بهار گشت گلشن

چون نگار   حبذا گل گشت گلشن مرحبا فصل بهار   هم شد از دامان صحرا معجز موسی عیان   هم شد از باد بهار اعجاز

عیسی آشکار   شد زمین از ابر آذاری بهار ارغوان جبین   شد هوا از باد نوروزی بهار از مشک تتار   باد نوروزی صبی

اندر میان بوستان   ابر آذاری همی بارد گهر بر کوهسار   ابر در کوه سار گل در بوستان کوئی که هست   این یکی چون چشم

عاشق وان یکی چون روی یار   قمری عاشق نموده در کنار سرو جای   بلبل شیدا گرفته بر سر شاخ گل قرار   از نوای بلبل اندر بوستان

افتاده شور و زهوای گل بجان بلبل افتاده شرار   دلبران هر یک چنان عاشقان هر یک نهان   در میان بوستان و در کنار جویبار

محفل بکن یا هوا و آورده جام و مینا گوشه بگرفته و بگرفته یاری در کنار   از طلوع و خرمی گل گشت گلشن یافت فر   همچو تخت

خسروی از فر شاه کامکار   شاه اسکندر حشم اسکندر دارا حشم   خسرو کسری علم کسری حشم افریدون تبار   پادشاه تاج بخش تخت

باج گیر خصم بند نامور کشورستان نامدار   زیب بخش تخت کیخسرو و جمشید   در وجود هم چو جم جمشید و کیخسرو وقار   ظل حق

فتحعلی شاه آنکه بر عالم بود طاعت او فرض اجل و طاعت بر وی بود آنکه هنگام عطا و وقت بزم و روز [illegible]

چون حاتم کیخسرو و اسفندیار   شاه ایران است ایران راست بر وی افتخار   فخر [illegible] است [illegible] افتخار   [illegible]

می‌فشانند تاج بخشش [illegible] ایران تا بجوی و خسروان تاجدار   عدل گستر خسروی کز آفتاب معدلت   سایه [illegible]

عالم از لطف کردگار   باشند و از نور [illegible] تا بر [illegible] امر [illegible] غزار   تاج او گوهر [illegible]

تخت او گوهر نشان   طبع او گوهر نشان و دست او گوهر نثار   [illegible] الله [illegible]

بیرون یادگار   [illegible] [illegible] حق است و الفقا ا [illegible]

فلک

فلک و زکهکشان   بسته بند بنگر بهر بو مینا نشی استوار   طبع او بحر است نا لحجو مروارید بحر   دست او ابر است

ای زمرد و بیدبار   ای شهنشاهی که ایران شاهان ندیدند جهان تا جهان دارید شاه جنگ جو چشم روزگار

کی ببینا رجود سجدگی کفنگو نقد مهر ابد به بیش مهر وانیش کم عیار   مطرب بلند بزم گاه زهره گاه بزم ... انت

بارگاه تست گیتی رو بار   از نکرات غفشه و بوانش تند گرد و رن کند تا زمین تهران تیغ خصمت شبار   ارزوم

هست یا انکش او در مسلک چین فرهنگ   هست یاران کشته بود در کشتی روم افتخار   داغ احسان تو خاقان را بجان

بنده سان طوق فرمان تو قیصر را بگردن بنده وار   هم زیبیت رعد خاقان خطا جوشش بسیار   هم زبهیت صبح شاه

زنگ همچو زمستان تار   بنده بیشه پیش کش باید خاقان ختا   بوده بهر شاه مغان آید شاه زنگبار   روز هیجا

کو سم اسبان و از کرد سپاه   بیت ماهی پیش کرده روی مه کیر دغبار   بیجد از خود سرکشان خیزد و خیزد رستخیز

دل بیاد کین بید لاتکوروند گرم کیر دار   نعره کوس افکند در گنبد گردون صدا   بوق تیغ انداز اند و عرصه عالم غبار

هم دماء کشتگان اندر درخت تیغ بر   هم نفس سرکشان در نهال نیزه بار   سرکشان از کشتگان افتاده در هر گوشه صد

کشتگان از سرکشان افتاده هر جانب هزار   چون تو وحش انگیزی و از عیبان رزمجوی   با شکوه رستم و بطش

اسفندیار   شوکت و اجلال همچون بند کانت در زمین   نصرت و اقبال همچون چاکرانت در یسار   از نهیب سطوت وزیم

تیغ سرکشت   بقرار آید زمین آسمان نابد قرار   دو عاصی شاو او ری جویند کین خواهان امان   فرمه هر جانب که

خواهند کو دان ز نهار   شاه یاران پهلوان تو در هنگام صید   شرزه شیر تیغ بران تو در گاه شکار   شاه

گنج پیروز از حساب   شرزه شیران در بیا انداز فزون از شمار   سر بلند تا همهٔ بهاران شاخ گل در هر صباح

بشکفد تا در صباح از باد گل در هر بهار   هم بهار بخت میمون تو باد ابخوان هم گل اقبال دولت افزون تو خالی ز خاد

در عهد میمون دولت دوران دوام و همایون سلطنت

سعادت فرجام پادشاه دریادل دین پرور که از بحر عطای معدلت گستر دریادلی که اندرشک دست کرم پاش

ابر آذاری هوا و هوس خجلت از پیشانی دریو بحر عطا که از غیرت طبع کانخش سحاب پیشانی بزبان رعد خروش

با خود سپهر در معدن رایکه فرود درین جهان الفان خاکسار تیغ آتشی بارش اوست باد دست و ابروی [illegible]

سرکشان بادیه پیما بر خاک خذلان ریخته از تیغ سرافرازی است اگر آفتاب است از شرم رای روشن او کلاه [illegible]

در پرده سحاب است و اگر سحاب از شبنم دست زر پاشش چرخ افزای عجز آفتاب تاج دانش او در گلشن اقبال

بنی کان همه ریاحین راحت در ثانی و مرحمت پاسبانش از شاخسار آمال مفسدان شکوفه مرام افشانده چون

کون ابر نیسان باران او گوهر بخش بندار بر فرق سران از جوهر سنانه شمس سماء الافاق فی

ملحمة الوغاء وسیفه صاعقة محرق منازع اعمار الاعداء فطرات غمام ایادیه فاضت علی

الاقطار وفیض سحاب احسانه بالغ علی اعلی مطارح الانظار فیمطر یوم الجود من کفه

الندی ویقطر یوم الباس من سیفه الدم غمام غیث العدل و الانصاف قامع اصول

الجور والاعتساف الذی جمع من جمیع الخصائص ما هو ممدوح من الاوصاف مسخر الاقطار بالسیف

البتار من الابطال قهرمان القیاصرة والاقیال بالاقبال شاه دریا دل سحاب نوال السلطان

ابن السلطان والخاقان بن الخاقان فتحعلی شاه قاجار لازال اغمام عدله علی روضة الایام

مرشحا وروضة دولته بریاحین الدوام والبقاء موشحا در سنه هزار دویست و چهار و ده مطابق

مطابق سال بیچی ییل ترکی هنگامیکه حضرت اشعه مهر تابان از منتصف اقلیم اشتا فتحوله یعنی برج حمل تحویل ساخت

ولوای اعتدال در دوم منزل طلایه دار سپاه نجوم از لوحش یعنی شاه روز و روز از روز نوروز منقضی و معتقضای وصول فصل

ربیع ارباب جهان را انواع طراوت و خوشی امد مساحت صحن غبرا از تیغ امطار و از لئالی اسمار صفت جد [illegible]

ذات بهجة بین بودت و عندلیب طبع طرب با اقتضای مقام در این ابیات بیتابانه می سفت کوه چمن

ز سبزه کون چو باغ ارم شد آراسته روی دو کشت چمن پر نگارین شمشاد قدی چو عنبر مرغان همه در نوا هم

آواز قانون طرب زهر طرف صحن شد کوه ز لاله پرنیان پوش وآراست زمین بر پرنیان دوش از شاخ

شکوفه بر زمین ریخت وز باد هوا عنبر آمیخت از لعل چنار بر فلک سر چون تخت شهنشه فلک فر در باغ

همه گل و سمن بود آوازه هیچ ز شعر من بود لاله همچو عاشقان داغ سوخته آتش شوقش بجان زده زان بود

وگل چون معشوقان عاشق دیده عرق شرمش از چهره ریزان علی ورد نهار شقایق الخد تغرق

وجنتیها نرگس شهلا غافل از چشم زخم سپهر پر واحیم تماشای رقص سرو ناز بن کنار و بید مجنون

فارغ از فتنه انگیزی دهر بوقلمون لیلی آسا طره طرا بدست باد صبا داده صنوبر و شمشاد به اندیشه تیشه

جفا در ساحت چمن قد بنیان افراخته و سرو از آزادگی از خیال اره بیداد فضا طرف جویبار را مقام اقامت

نظر بازان از نهار بتماشاهدان شاهدان شیرین ادای گلزار از مناظر شاخسار سر بر آورده و نازک نهالان نورس

از شرم مناظره شوخ چشمان شقایق و نرگس چادر شکوفه بر سر عروس گلستان هر هفت کرده بود و قش

از هفت پرده جوانه دهر پیر از سر گرفته جهان پیر از سر دیگر گرفته چمن گویا که زیبا محفلی بود که آتش

در ان هر چا در لب بود در ان محفل لو گفتی گل بکار است که از آن عارض خرم بهار است ز شادی غنچه را لب

در شکر خند وزان دل داده بلبل را بدل بند بپا هر گوشه سروی ایستاده بپایش قمری نالان فتاده

بلا الدواغ بر آتش سپند است همانا از پی دفع گزند است ز نخ وی درختان حمل بسته ز اسیب خزان فارغ نشسته

که تا که ابری آمد شد سرکشت   چون درین وبا حین بیغ در دوست   بدان شدی بیخی بار بید بوی چمن کرد تاراج

شکوفه چو چشم باغبان شد سحر بیکا   بباغ آمد نه گل دید نه گلزار   زسردی صبا در گلشن بهر جوی   بجای ابلیح دشتها

گل بوی همه بیابوه‌کان تازه رسته نمایم داری کاشی نشسته نموده گل یاس گلکون قباچاک صنوبر تاکمر بشسته چنارها

بنفشه کرده گیسوها پریشان زدیده کشته نرگس اشک ریزان   ز گلشن سبز بوی آب برده   بجای جوی بستی آب از غم فسرده

بلکه چوبان سپاه سرما در ساحات کوه و صحرا دو بازو دست تطاول بتاراج سبزه و گل گشادند و بدآب

چشمان جنود شتا با آتش بیداد خاک بستان را که ما را اشتدت به الریح فی یوم عاصف بر باد دادند بمخالف

نواله شد رقصها شد او از درون مینو عراق بار تا بوی زمستان ستان نوا رخ اهنگان برف و سرما در ساحات اصفهان

بر کوچک و بزرک ریاحین و اشجار دیگر با را غازی کشاد آمد دیده دیده با نان و رحلی که در راه موکب بدی بهت

با انتظار سبزی کشته کذلک بیداد دهر ش از صرف حر بقیه بود و دیده عبرت لاولی الابصار ساخت قامت نوجوانان

جو بنا که بجامه‌ها سبز نوروزی آراسته بود دست قضا پس در عزای بهار سیاه پوشیده از پای در انداخت و تا تمام

تازه نهالان چمن بجمیع موبان بنفشه و سنبل با گیسوان پریشان برخاک نشستند و صاحب کلاهان شکوفه زد کسی

بترک هوای سردی چشم از جهان ببستند با انکه در فضا هوا از شکفتن شکوفه‌ها برف همه فرودین

وادی بهشت هویدا بود هر دیده از دیدن نخوه داد داشت و هر چند بیم تابستان که ماه مرداد است در کمین بود

کان ملال عرصه عالم را بر بینه بر فا ابناشت چمن گلعذاران شهر و درو لاله‌ها دشتی که از افروختگی هزار طعنه برص

جهان افروز داشت از صرصر سرما پژمرده چو در ماه آبان برگ‌ریزان شد   آذر گون گلها از آذری و شکفته‌شفا بعضا

کشاد که جو موذی را برق آتش افروز و سپاه سبزه را اسعفی پار طاقت نخوامد بود درین ماجرا   افق چو باغ

اذانو باد خزان شد بود در هوا بیان غایب شد که آسمان از سحاب سحاب پوستین بر سر کشید و زمین دلتا

قائم

قائم بوقت خزیدن بجامه‌های اشجار را که بار و حلل فوا که بود بدل اطفال بار سنبل سقط کردید و شیرین کلامان طوطی

که داستان حشرت بهزار دستان سرایندن کرفته بودند سخن چون این داستان بسر رسید طوطی طبع نواسنج

جناب سیادت مآب بلاغت و فصاحت مبانی آقا سید رضی کاشانی که بضبط تاریخ سنال امر بود نغمه طراز مصراع

مسطور آمد مصراع تاریخ   بجم برف گل در کلستان ببین   هم در سال تالی سال مذکور مقدمه نزول برف

و تعلیه سرما مصراع شد چه این قصه در جهان مشهور   والحمد لله الذی انزل من السماء ماء و یحیی به الارض

وکذالک النشور

امیر علیم النظر نصفت آئین وزیر بوذرجمهر تدبیر آصف تمکین مهبط موهبات

ربانی مطلع انوار سعادات دو جهانی حاجی محمد حسین خان اصفهانی اعلی الله درجاته فی اعلی الجنان

وروح روحه بروایح الرحمة والرضوان   جامع مرتبتین امارت و وزارت بود و مجمع مفرحات

حکومت و صدارت ابا عن جد با خانواده ثروت و اعتبار و از اکابر و اعیان آن دیار حلل آثار بوده از جناب سعادت

مآبش را در عنفوان عمر و ریعان شباب مقتضیات طبع عنیو و همت عالی بارتقای مدارج مراقی و معالی داعی

و دواعی طالع مسعود مساعد سواعد مساعی امده بار تکاب هر کار که التفات فرمودی دست همتش بالای دست

هر صاحب دستگاه بودی و حده هر مهم که پای اهتمام در میان آوردی جمال اقوای مرتکبین را از صفحه خاطرها

محو کردی داستان سفر بیت الله شی در اطراف ممالک روم تا بیخ روزنامه حجاج هر مرز و بوم است و قصه

استعلای جاهش در ایوان کیوان کن قصر شهرت صاحب جاهان هند و روم ابطال مراتب در ایت منظور

انظار سلاطین زمان گشت و بشهود کمال کفایت مرجع مهمات خواقین دوران آمد مخایل فراست از شمایل

[illegible]

شیوه بذل و بخشش و داد و دهش
بنیاد او وسع از غرصه کان و افزون
از حوصله امکان بنها دو از آن خصلت
سلطان و امیر و غنی و فقیر و وضیع و شریف
و قوی و ضعیف و دور و نزدیک
و ترک و تاجیک و عجمی و رومی
از دوست و دشمن و آشنا و بیگانه
در اطراف ممالک بهمت آن ودی را نتیجه
تلطف و اعزاز کمتر کسی را از اصناف
خلایق از جود دقایق بی بهره انداخت
صح صح صح

۲ رشحات سحاب احسانش بوصدع امثال آن هر مفلوک و ذی مال منتظر بود و فیض ایادیش بر کام هر ناکام و کام جو متوالی
بطون مصنفات فصحای عصر بتفصیل مراسم انعامش مشحون و متون دواوین شعرای عرب بمکارم اخلاقش متزین
است و اعتدا هر چند بر رتبه مناصبش می افزود و بسط اقتدارش در مهمات مملکت سمت تزاید می یافت
تا آنکه مسند امانت دیوان اعلی را مکین و از مصدر خلافت عظمی مورد انک الیوم لدینا مکین امین گشته
در ولایات متصرفی نواب و عمال کماشت و خود در التزام موکب خلافت کفالت امارت را با ماهتمام
در میان گذاشت در انجام خدمات پادشاه و انجاح مهمات مهام رعیت و سپاه و استیفاء محاسبات مالک
و تامین شوارع و مسالک و تنظیم و تنسیق ولایات و تعیین حکام و ولات و ترتیب مصالح لشکر
و تفویض اعمال کشور و احضار و اطلاق حریف منصوب و جوح و تعدیل امور جزوی و تصرف بیوتات خاصه
و غیر املاک خالصه و تخفیف و تکثیر وجوهات و توفیر و تقلیل مرسومات و ارسال رسل و سفرا و اخبار
و استخبار اطراف و انحا بمشاورت و مشاوری همت اهتمام کماشت و اندروی کال عقل و ملاحظه دقایق حکمت
در جمع میان استرضای خاطر سلطان و استرفاه احوال رعایا و لشکریان بر وفق رضای خالق منان قوعد
موجب حیرت عقول داشت جناب رفیعش حکام هر مقام و ولات با احتشام را مرجع و مناص بود و سلاطین
آفاق را با حضرت منیعش مراسم مودت و اختصاص با ایلچیان صاحب شکاه بر نظرهند و روم و فرنگ
و ترکستان یکی از دابه خواران مهمانخانه عامش بود چند خواص و عوام هر مملکت از منعمان خوان احسان
و انعام او و با اقتداری چنین و مشاغل چنان بمقتضای وسعت خلق کریم دقایق تعارفات را با هیچ
افرادی مترک نمیکذاشت و سعادر تعظیم و توقیر علما و فضلا و تلطف فقرا و ضعفا التفات زیاده
از توقع معمول و مبذول میداشت و بالجمله ملاحظه سیر و اخبار و مشاهده عیوث و ابصار از مبادی ایام

تا غایت حال امیری بدین اقتدار و وزیری صاحب اعتبار مخطور هیچ خاطر و منظور هیچ نظر بنا مثلث
از دیوان خلافت با یمن لخطاب امین الدوله مخاطب بود و بانان نظام الدوله مرهام دولت نظام لقب دام
افزود و وزارت اعظم را با خطاب صدارت جمع داشت و در توقیعات دیوانی القاب جناب که خامه
سلاطین بود جناب سعادت مآبش را مخصوص بود بانیه و عمارتی که از مدارس و مساجد و صوامع
و خانقاه و باغات و بساتین و اسواق و میادین و سرای و رباطات و پل و بازار و عقار و ضیاع و قصور
با ارتفاع و ارتفاع و اسطاع طرح انداخته از نوع هیچیک اصحاب دولت بجز تعلیت بنامی و جریان بیارمی
که از احداث قنوات و اجرای انهار و احیاء اراضی و غرس اشجار و بنای صنایع و حیکوبدایع در مرابع
و منازل ممالک ساخته و پرداخته از منبع همت احدی از ارباب مکنت تراوش و تخصیص آن را توجه
باطن و صدق اعتقاد مزید اهتمام داشت سبب مشاهد مرمی اسنا و مراقد افتاب ستانه معصومین
و تزیین روضات و صفوات اساس و بقاع مهر اقتباس پیشوایان دین صلوات الله علیهم اجمعین
و پیوسته سرکاران با اهتمام و معماران مهارت شعار را با وجوهات معتدابه از جناب عالی حسب
در هر یک عتبات مرمی مراتب مجاور و مشغول مرمت روضات مطهرات و تعمیر عمارات بجهت
نزول زوار سعادت آثار آن بودند و از جمله در این مشهد مطهر علویه علیه اشرف الثناء والتحیه نبی
عمارات منیعه بنیاد نهاد از انها یکی حصن حصین و قلعه رصین عرش قرینی است که از
مشاهده آن شاهدان را علو همت بانی معلوم میشود و دیگر بناهای عالیه که در اغلب بلدان
با مرتفعش سمت تمام یافته جوابی بتاس میتوان نمود خود اندروی صدق اعتقاد در باره
سلف اخیار و محض خود را در حدود دروازه مبارکه معین نموده از آنجا که حضرت جدا

بقای جاوید هیچ از ایشان را منصوب نیست و مال و جلال و حشمت و اقبال در انجا آل نه نبود تا آنکه مراحل

کشتی القوافل بشصت و پنج سال و دوازده روز رسید قاطع لذات مقتضای کل نفس ذائقة الموت از هم مور

متلاشی گردید و خطاب ارجعی الی ربک بگوش هوش رسید در یوم السبت دوازدهم شهر صفر المظفر سنه

تسع وثلثین ومائتین بعد الالف من الهجرة النبویة علیه افضل الثنا والتحیه داعی حق را لبیک اجابت

گفته در دار الخلافه طهران روح پر فتوحش از آشیان بدن با شاخسار طوبی لهم و حسن مآب

پرواز نمود و جهان از ارتحالش بر اهل جهان تیره و عویل افغان شاهزادگان عظام و امرای با احتشام

و عموم اعیان و ارکان دولت بمتابعت علما و فضلا بمراسم تشییع و نماز اقدام و با احترام تمام الاکرام نعش

برحمتش بر این عتبه رسیده مقام نقل نمود که در مدفن مختار من فوق شد انشاء الله الرحمن بواسطه الطاف

جمیل ساکن اماکن محموده مع من یتولاه من الائمه خواهد بود   ارشد اولاد امجد

اخلاف خجسته نهادش اعظم وزرای جهان و اجل امرای دوران صدارت آرای مسند وزارت نظم افزای

امارت مستوفی ممالک کفایت و کفالت جامع اسباب امانت و جلالت رکن رکین دولت سلطان افروز

مقربان بساط خاقانی منظور انظار عنایات قادر سبحان امین الدوله العلیه العالیه عبد الله خان

شید الله ارکان جلاله باوتاد الدوام السبل مجری من الاسد والاوعقق را مفتخر اخلاف و نبوت و سیما مصدق

درو رعایت قوانین شریعت غرا صاحب اجتهادی با محسن است در مجاری اجرای احکام دیوانی وعملی

دقیقه از دقایق شریعت پروری را مهمل نمیگذارد و در تعمیر و ابقای آثار خیر و ابنای عمارات متبرکه

عرش درجات النقابه کامل بین و لی جاده تعداد از الخال والاماجد و در و جدین مکان فردوس مغاک

مزید ... مصحح بتعمیر این سنه امر ... و ما یحتاج از اسباب تعزیه داری و عظ و وقف و هم

منوال الی ...

متولی وابعاد به دادن اسباب صوری و محبت رفع احتیاج نفاد و مجاورین مناذ و ساخته چنانچه

شرح و تفصیل هر یک جداگانه سابق تفصیل هست انشاء الله الملک این خانواده عزت را همواره تو قطعات بودند در الایام

بار والا انقضا با منشأ ثارج در اقطاب اقطار باشند

بسم الله العطوف الجبار والحمد له علی ما اصلح امور الخافقین بابتعاث انبیائه المختار و بعد

اعلیحضرت قدر قدرت خورشید رایت امپراطور اعظم عالیجاه دستگاه مالک بالاستقلال کل ممالک

امپراطوره روسیه الکسندر والج دامت دولته و اعلیحضرت قضا قدرت کیوان رفعت شهریار اعظم سلیمان

جاه مالک بالاستقلال جمیع ممالک شاهنشاه ایران فتحعلی شاه ابدت شوکته بمل حفظه کمال رأفت

و رحمت علیه که در باره اهالی و رعایای متعلقین دارند بلیغ و در رفع اسباب رنجش و عداوت که مخالف

دولت علیه ایشان است طالب و استقرار مراتب مصالحه میمونه و دوستی مجاورت سابقه در بین الطرفین

راغب میباشند بالحسن الوجوه ادای مبادرت که مبشار که قرار یافته در انجام این امر صواب اتسار طرف اعلیحضرت قدر

قدرت پادشاه اعظم و امپراطور ممالک روسیه عالیجاه معلی جایگاه جنرال لیس باتمام اردوی سپهسالار

و در بین ساکنین جوانب قفقاز لیسنه و گرجستان ناظم مصالح سرحدیه و ولایات ... گرجستان

و قفقاز لیسنه و حاجی ترخان و مباشر کارهای تمامی ثغور و سرحدات این حدود و سامان امر فرمانی

... ساکن ... صاحب حمایل الکسندر ... حمایل مرتبه اولی و ... مرتبه دار درابع عسکریه مقتدر

و حضرت کیوان که صاحب نشان شمشیر طلا المرقوم علیه للجهة شاهدت و مجاهدت ... ی رفیع

اختیار کلی اعطا شد و اعلیحضرت قدر قدرت ملک شاهنشاه اعظم بالاستحقاق ممالک ایران نیز عالیجاه

در منبع جایگاه ایلچی بزرگ دولت ایران مأمور دولتین روم و انگلیس عمده امرای دولت انگلستان مقرب بارگاه
سلطنت این نشان محرم اسرار خاقان و مشیر اکثر امور دولت بهیه ایران سلیل خانواده وزارت و حکم ثانی
و از امرای واقف حضور در مرتبه ثانی صاحب عطایای خاص پادشاهی از خنجر و شمشیر و کارد مکلل بجواهر و مأذون
استعمال ملبوس ترمه و یراق مرصع است حاجی میرزا ابوالحسن خان را در این مهم مختار کل نموده در معسکر
روسیه واقعه در رودخانه زیوه من محال گلستان قراباغ اجتماع آمده ایشان بایکدیگر ملاقات و بعد از ابراز
و مبادله تمسکات مأموریت و اختیار کلی و تحقیق امور مصالحه قرار مصالحه مبارکه را بنام نامی پادشاهان
عظام داده به موجب اختیارنامجات طرفین قبول و شروط فصول مرقومه ذیل را مستحکم و قسمی داشتند

بعد از این مواد جنگ و عداوت و شوائب دشمنی و خصومت که تاکنون میانه دولتین علیتین
روسیه و ایران بوده به موجب این عهدنامه ابداً مقطوع و متروک و طریقه دوستی و وفاق و مراتب اتفاق
فیمابین اعلیحضرت پادشاه کیوان رواق و عدالت و ولیعهدهای عظام و امنا و اولیای دولتین ابد مساق پایدار
و مسلوک خواهد بود   چون به موجب گفتگوی سابق طرفین و قبول و رضا جانبین بنای مصالحه
بر قرار اسطاطوسکوادپریزنتم بوده یعنی طرفین را در هر موضع و مکان که الی قرار مصالحه الحال بوده است
از محالات و ولایات خوانین نشین و غیره که در ضبط و تصرف هر کس بوده کماکان در
تحت اختیار ایشان باشد و لهذا حدود ولایات و سرحدات بین الدولتین العلیتین به موجب خط رقومه
ذیل معین میگردد از ابتدای اراضی ادینه بازار به خط راست از صحرای مغان تا معبر یدی بلوک رود ارس و از
بالای کنار رود ارس تا رسیدن به ملحقه کپنک چای به پشت کوه مقری و از آنجا خط حدود سامان
ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان [illegible] منفصل گردیده بعد از آن که حد من بعد ولایات

دکبه

و گنجه و هم حدود قراباغ و شمس الدینلو تا ایشک میدان مشخص و منفصل میسازد و از ایشک میدان نیز
از سر بالای کوههای راست و طرف رودخانهای حمزه چمن و از سر کوههای پنبک الی حد محال شوره گل و از
گوشه شوره گل از بالای کوه برف دار آلکز گذشته از سرحد محال شوره گل و میانه حدود [illegible] خانه
ارپه چای ملحق شده معین است و چون ولایت خان نشین طالش در هنگام خصومت دست بدست افتاده لهذا
بجهت مزید صدق و راستی حدود آن از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق همین صلحنامه از جانب همایون
پادشاهان دینشان معتمدان و مهندسان که به موجب قبول و وفاق بایکدیگر و معرفت سرداران جانبین
جبال و رودخانها و دریاچه و مزارع طرفین تفصیل معین میسازند و آنچه در حالت تحریر این صلحنامه در تصرف
هریک از جانبین هست معلوم میشود آن زمان حدود طالش را بر بنای اسطاطوسکوادپریزنتم معین کرده
هر یک از طرفین آنچه در تصرف دارند بر سر آن باقی خواهند بود و همچنین در سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط
طرفین بیرون رفته باشد بتشخیص مهندسان مأموره هر یک از دو طرف موافق اسطاطوسکوادپریزنتم
رضا خواهند داد   اعلیحضرت خورشید رایت پادشاه اعظم ایران بجهت ثبوت دوستی و وفاقی که با اعلیحضرت
کیوان رفعت امپراطور اعظم ممالک روسیه میدارند از جانب اقدس خود و ولیعهدهای عظام تخت ایران
ولایات قراباغ و گنجه که الحال مسمی بالیساویطپول است و الکای خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و باکو
و هر جا از ولایات طالش که الحال در تصرف روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل
و آچوق باش و گوریه و منگریل و ابخاز و تمامی [illegible] که تا بکنار دریای خزر متصل است مخصوص و ملحق
بممالک امپراطوریه روسیه میدانند   اعلیحضرت قدر قدرت امپراطور اعظم ممالک روسیه برای اظهار دوستی و
اتحاد خود نسبت باعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران و بجهة اینکه ثابت شود که در همجواری

طالب و راغب است که در ممالک ایران مر ایشان را استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای کید مشاهده و ملاحظه نمایند
لهذا از جانب خود و در عوض وليعهد را نظام قرار مینمایند که هر یک از فرزندان نظام ایشان که بولیعهدی
دولت ایران تعیین میکردند هرگاه محتاج اعانت و امداد از دولت روسیه باشند مضایقه نکنند تا
از خارج کسی نتواند در مملکت ایران مداخلت نماید و با امداد دولت روس دولت ایران مستقر و محروس ماند
و چنانچه بر سر امور داخله مملکت ایران فیما بین شاهزادگان مناقشتی دست نماید دولت روس را در آن میانه
کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید   کشتیهای دولت روسیه که برای معاملات بر روی دریای
خزر تردد مینمایند بدستور سابق ماذون خواهند بود که به سواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند
و در زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت بآنها معمول شود و کشتیهای جانب
ایران هم ماذون خواهند بود که برای معامله بدستور سابق بسواحل روسیه سیر نمایند و همچنین در هنگام طوفان و شکست
کشتی از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه در باره ایشان بعمل رسد و در خصوص کشتیهای جنگی روسیه بطریقی که
در زمان دوستی یا در هر وقت با علم دولت ایران حضر بوده الحال نیز اذن داده میشود که بدستور سابق معمول باشد
و از دولتهای دیگر سوای دولت روس در دریای خزر کشتی جنگی نباشد   تمامی اسرا که در جنگها گرفتار
یا از اهالی طرفین اسیر شده اعم از گرجستان یا مذاهب دیگر میباید تا موعد سه ماه بعد از تحقق و امضای
گذاشتن این عهدنامه از طرفین مرخص و رد کرده بدین وضع که هر یک از جانبین خرج و ما یحتاج با اسرای مزبور
داده بقراکلیسا رسانند و وکلای سرحدات طرفین بموجب نوشته اعلامیکه در خصوص فرستادن آنها بجای معین
بیکدیگر مینمایند اسرای مزبور را گرفته و آنها که بمکان خود خواهند عودت دهند و آنها که بسبب تقصیر یا بخواهش خود از مملکتی
فرار نموده اند بگذارند که برضا و رغبت خود هر اراده داشته باشند اذن داده شود که بوطن خود مراجعت نمایند

و هر کس از قوم

بیعناضام

و هر کس از هر قوم خواه اسیر و خواه فراری که نخواسته باشند بوطن خود بروند از طرفین کسی را با او کاری نیست
و عفو تقصیر از هر طرف بفراریان اعطا خواهد شد   علاوه بر اظهار و اقرار مزبور و الاولیای هر دو پادشاه
فلک بارگاه بدان قرار یافت که ایلچیان و معتمدان طرفین که هنگام ضرورت بعتبه سلطنت جانبین
مأمور میکردند بر وفق لیاقت رتبه و مرتبه خدمات مرجوعه ایشان را نوازش و محبت نمایند و بطریق
سابق وکلا که از دولتین بخصوص مراقبت احوال ارباب معاملات در بلاد و محال مناسبه طرفین
معین و متوقف شوند زیاده از ده نفر عمله نخواهند داشت و با اعزاز شایسته مورد مراعات بوده هیچگونه
زحمت بایشان نرسد بلکه اگر اهانت و تعرضی برعایای طرفین برسد بموجب عرض و اظهار وکلای مزبور
رجا و اطمینان بستمدیدگان داده شود   درباب آمد شد قوافل و ارباب معاملات ممالک
علیتین اذن داده میشود که هر کس از تجار برای اثبات اینکه از دولت روس است یا ایران از دولت خود یا
سرحدداران جانبین تذکره و کاغذ راه در دست داشته باشند و از طریق بحر یا بر بجانب ولایات مملکتین
بدون تشویش آیند و هر کس هر قدر خواهد در جا ساکن و متوقف بوده مشغول کار خود باشد و در عزیمت
مراجعت باوطان کسی از هیچ طرف ممانعت ننماید آنچه تنخواه و اجناس از مملکتی بمملکت دیگر برند و بمعرض
بیع در آورند یا معاوضه با اجناس دیگر نمایند اگر فیما بین بخصوص طلب و غیره شکوه و ادعائی باشند
قاعده معموله وکلای طرفین و اگر وکیل نباشد بخود نزد حاکم ولایت رفته عرض و اظهار نمایند تا آنان
از روی صدق و اصل حقیقت رسیده قطع و فصل نمایند و نگذارند تعرض و تعدی بارباب معاملات
واصل شود ارباب تجارت یکی از مملکتین ایران و روس که وارد مملکت دیگری میشوند ماذون خواهند
بود که اگر خواهند با مالی که دارند بجانب مملکت پادشاهان دیگر که با این مملکت وارد شده

باشند بروند و هیچ طرف از این مضایقه نکنند و تمکین و اهتمام ایشان بر هم زدن هیچ چنانچه کسبه از رعایای این

دو دولت در ولایتی از مملکت اندیکر وفات یابد چون مال التجاره او از دولت موافق است فعلا

که در کل ممالک شاهانه متداول است در حال هر چه از او مخلف میشود بموجب قبض شرعی تسلیم بازماندگان

و اقوام او شود و نیز اذن خواهند داد که کسان معتمد اهل آنکه داشته باشند بفروشند   باج و گمرک

ارباب معامله مال التجاره دولتین علیتین را که در کنار ممالک دیگر از قرار نوشته بانضمام

بانفرادت نموده دیگر در هیچ بلدی از آن ممالک چیزی مطالبه ننموده زیاده براین بعنوان خراج و توجیه و تحمیل

تعرض ننمایند   بعد از نقل اموال تجار ببلاد در کنار دریا یا از وقت ارود از ولایت کشتیبان در جهات

از دو اختیار از دولتین علیتین صاحبان مال التجاره میشود که اموال خود را فروخته مال دیگر بخرند

نموده از مباشرین و مستأجرین ... اذن و دستورالعمل خواسته باشند زیرا که بر ذمه مباشرین لازم است که

ملاحظه نمایند که معطلی و تأخیری در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیافته باج چنانچه معمول است

بایع باشد ... با درستی ... حاصل کنند   بعد از تصدیق و خط گذاشتن

این شروط نامه وکلای مختار دولتین علیتین بلا تأخیر و تعویق هر طرف و هر دو جانب تصدیق بالمراسله

و قطع امور ... اعلام و اخبار و امور ... عهدنامه الحال که تصحیح شده است

مصالحه دائمی دولتین مسطور ... هر ... بیک ...

و از دو وکیل مختار دولتین ... پادشاهان خود ... و مبادله با یکدیگر شده ... نسخه

بایست ... مبارک ... شاهنشاه اسمان ... ماه ... یا منادی

دیگر ... ثامن عشر شهر شوال المکرم مطابق سنه

ثمان عشرین و مأتین بعد الالف من الهجرة النبویة المحمدیه مطابق دوازدهم ماه اوکدبر سال هزار و

هشتصد و سیزده از مولود حضرت عیسی

چون میان وکلای دو دولت ابد مأنوس ایران و روس از قرار عهدنامه مبارکه عهد موافقت و بنا بر این شد

که بعد از تصدیق و خط گذاشتن دو پادشاه قدر دستگاه برای استقرار دوستی و اتحاد سفرا از جانبین امد

شد نمایند لهذا ایلچی که از دولت بهیه ایران برای مبارکباد بدولت سنیه روس خواهد رفت و عظام

کما ظرف قرین الشرف پادشاه جمشید جاه ایران مأمور است برای امپراطور اعظم روس و هم نیز

سردار دولت روس تعهد نموده که در انجام مطالب ایران تقبل مقدور سعی و کوشش نماید و بجهة

اعتماد خط گذاشته مهر نمود در معسکر روسیه رودخانه زیوه من محال گلستان قراباغ بتاریخ سیزدهم

اوکدبر سنه ۱۸۱۳ مولود عیسی جنرال لیتنانت نیکولاویچ رتیشچوف

الحمد لله الکافی الوافی   این عهدنامه مفصلیست که

در تمهید مقدمات ملکیه متعلقه بدولتین علیتین فیما بین وکلای طرفین در دار الخلافه طهران

صانها الله عن طوارق الحدثان بسته و بسلک ظهور پیوسته میگردد چون قبل از این که عالیجاه

ذولت الشأن سر هرفرد جونس بارونت از جانب دولت بهیه انگلیس بجهة تمهید مقدمات دولتین

تأسیس و اساس ... اقتدار ... شده بود عهدنامه مجملی فیمابین این همایون حضرت که

مالیجاهان معلی جایگاهان مجدت و مجدت پناهان جلالت و نبالت اکتناهان حشمت و فخامت

دستگاهان اجل الکفات العظام صدر الوزراء العظام میرزا محمد شفیع صدر اعظم و امین الامراء الکرام

مؤتمن الحضرة العلیه العالیه امین الدولة البهیه حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک ایران دیوان همایون باشند
با مشار الیه که وکیل و سفیر دولت بهیه بود شروط چند که بنیان و تعیین آن بعهدنامه مفصل مرجوع شد
مرقوم کرده بود و حال که عالیجاه رفیع جایگاه و فخامت همراه شهامت و صداقت آگاه فطانت و درایت آگاه
دولتخواه بلا اشتباه سرکور اوزلی بارونت ایلچی بزرگ دولت مزبور برای اتمام عهد و انجام مقاصد حضرتین شرفیاب
الخدام درگاه خلایق پناه پادشاهی میباشد و از جانبین دولتین وکیل و کفیل مهمات یکجهتی است وکلای این
حضرت قاهره بصلاح و صوابدید مشار الیه شروع در تفصیل عهد و شروط کرده تفصیل مقاصد از قرار ذیل است که در عهدنامه
[illegible] معین و مفصل خواهد گشت   باید این عهد مجسته که در میانه دولتین جاوید مستحکم باشد
بشروط و رسوم که در فصول لاحقه ثبت داده خواهد شد از هر گونه تغییر و تبدیل مصون و [illegible] و مقتضیات
یکجهتی و یگانگی در میانه افزون باشد و پیوند مواخات و موافقت میان این دو پادشاه جمجاه ادام الله تعالی ملکهما
و سلطانهما و ولیعهدان و فرزندان و احفاد امجاد و وزرا و امرا و ولات و حکام و ولایات و سرحدات مملکتین ابد الآباد
استوار ماند   اولیای دولت علیه ایران بوجوب لازم داشتند که از تاریخ این عهدنامه مزبور هر عهد و شرطی
که بطوایف و دولتهای فرنگ بسته دارند باطل و ساقط سازند و لشکریان طوایف فرنگیان را از حدود و متعلقه
ممالک ایران راه عبور بطرف هندوستان و سمت بنادر هند ندهند و احدی از این طوایف که قصد دخول مملکت ایران
شوند و اگر طوایف مزبور خواهند از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره بممالک هند عبور نمایند شاهنشاه ایران
حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبور باز دارند خواه از راه [illegible]
خواه از روی رغبت و مدارا   در صورتیکه دشمنی از طوایف فرنگ بممالک ایران آمده باشد باید اولیای
دولت علیه ایران خواهش نمایند که عساکر و سپاه از دولت بهیه انگلیس جهت اعانت و امداد نمایند فرمانفرمای

مملکت هند

مملکت هند از جانب دولت بهیه هر گاه قدرت و امکان داشته باشد بنحوی که اولیای دولت علیه ایران خواهش نمایند
عساکر و سپاه از مملکت هندوستان روانه سمت ایران نماید و اگر بعلت عوایق و موانع فرستادن عسکر امکان نداشته
باشد هر ساله مبلغ دویست هزار تومان وجه نقد برای اخراجات سپاه بسرکار دولت ایران بدهند و مادام که جنگ
و جدال با طوایف مزبور در میان باشد وجه مزبور بر قرار کار سازی شود و چون نقد مزبور برای نگاهداشت
قشون است ایلچی دولت بهیه انگلیس لازم است که از رسید نقد مزبور مستحضر و خاطر جمع شود و بداند که در خدمات
مرجوعه صرف میشود و از اینکه مخارج مملکت ایران زیادت که مواجب قشون ششماه بششماه برسد قرار چنین شد که
هر ششماه [illegible] از ششماه [illegible] نمایند   اگر احیانا طایفه فرنگ را که با دولت علیه ایران نزاع و جدال دارند
با دولت بهیه انگلیس مصالحه اتفاق افتد پادشاه والاجاه انگلستان کمال سعی و دقت نماید که فیمابین ایران و آن طایفه
نیز رفع دشمنی و نزاع شده صلح واقع گردد و اگر این سعی بجایی نرسد پادشاه ذیجاه انگلستان بطریقی که مرقوم شد از
مملکت هند عسکر و سپاه بکومک ایران مامور کند یا اینکه دویست هزار تومان نقد مزبور برای خرج عساکر و غیره کار سپاه
اولیای دولت علیه ایران عنایت نمایند و این اعانت و امداد مادام که جنگ فیمابین دولت ایران و آن طایفه باشد و رفع
جدال نشود و آن طایفه با دولت ایران صلح نمایند مضایقه نکنند و بشروط مرقوم مفصله در این امداد کوتاهی جایز
نداشته و در صورتیکه فیمابین آن طایفه و دولت بهیه انگلیس صلح افتد تا آن وقت اولیای دولت ایران خواهند و جنگ
و جدال با آن طایفه رفع نشود معلم و غیره جهت تعلیم و تعلم سپاه در ایران موقوف نباشد و اگر فیمابین دولت علیه ایران
و آن طایفه فرنگ نیز مصالحه واقع شود و اولیای دولت ایران باز معلم و غیره جهت تعلیم سپاه ایران خواهند نگاه دارند
اولیای دولت انگلیس مضایقه ننمایند   هر گاه طایفه افغان را با اولیای دولت انگلیس نزاع و جدال باشد اولیای
دولت ایران از این طرف لشکر تعیین کرده بنحوی که مصلحت دولتین باشد بدولت انگلیس اعانت و امداد نمایند و وجه اخراجات

اولیای دولت انگلیس یکی را از قرار یکه آن دو طرفین قطع و فصل خواهند کرد   اگر جنگ و نزاعی فیمابین دولت

علیه ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیه انگلیس را در آن میان کاری نیست و بهیچ طرف کومک و امداد

نخواهند کرد مگر اینکه بخواهش طرفین واسطه صلح گردند   در صورتیکه در سلسله جلیله قاجار چون اسباب

مهیا شود و شاهنشاه ایران خواهش نمایند که در خور حال جزیره بود کشتیهای جنگی با سپاه از دولت بهیه انگلستان

اجازت بعلم و حملة کشتی سازد و مخارج آنرا دار السلطنه لندن و هم از بندر بمبئی نمایند که بجهت شاهنشاه ایران حاضر نمایند

مرجوعه اقدام نمایند و مواجب اخراجات آنها با دولت ایران باشد موافق قراری که با خارج با ایلچی دولت انگلیس

داده خواهد شد   اگر امرای ایران کسیرا خواهد که دشمنی کند و یاغی شود و فرار بولایات انگلیس نماید باید بحسب

اشارت امنای دولت ایران انگلیس را از هر ولایت که هست بیرون نمایند و اگر بیرون نرود اورا گرفته روانه ایران کنند

و در صورتیکه پیش از رسیدن انگلیس بولایات مزبوره اشاره از امنای دولت ایران درباره او بحکام انگلیس رسد

رخصت عبور دادن ندهند و بعد از ممانعت اگر فرود آید اورا گرفته روانه ایران نمایند   اگر در بحر العجم اولیای دولت ایران

امداد بجز دولت انگلیس بشرط امکان و فراغبال در آن وقت کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات او موافق

آنوقت قطع و فصل نموده باز یافت نمایند و کشتیهای مزبوره بر اندازه لنگرگاهی بکند که امنای دولت ایران نشان

داد و از جای دیگر رخصت و مزود رفتن نکنند   مواجب صاحب منصبان و معلم و عمله و غیره را امنای دولت انگلستان خواهند داد

و لیکن چون شاهنشاه جمجاه ایران خواسته که بجهت ایشان مشغول باشند از عنایات خسروانه بهره مند و فرو

مرحمت قرار داد فرموده اند که موافق تفصیل ذیل انعام بجهت ایشان عنایت شود و اگر خدا نخواسته یکی از ایشان

در خدمت موجوده کوتاهی کند بجهت ...

در هنگامیکه ... سال ... ساری ... نظم ...

محمود ...

داوم ... یکدیگر واقف شده اند منظور از این عهد دوستی از دیاد دوستی هر دو دولت و وسعت هر دو مملکت است

و هر یک را پیش نهاد خاطر اینست که تقویت یکدیگر کرده با امداد یکدیگر بر مملکت طرفین افزوده باشند و مطلب حشمت

امنای دولت بهیه انگلیس اینست که دولت علیه ایران روز بروز زیاده قوی و مستحکم گردد و از خارج کسی نتواند دخل

در مملکت مزبوره نماید و با اعانت دولت بهیه انگلیس دولت و مملکت ایران قوی تر و بیشتر گردد اگر بر سر امور داخله

مملکت ایران فیمابین شاهزادگان و امرا و سرداران منازعتی روی دهد دولت بهیه انگلیس را در آن میان کاری نیست

تا پادشاه وقت خواهش نماید و اگر احیانا احدی از شاهزادگان و لایتی و جائی از خاک متعلقه بایران را بدولت

بهیه بدهند که بازای آن کومک و اعانتی نمایند هرگز اولیای دولت انگلیس با این امر اقبال نکرده بی امور آن نخواهند

گشت و دخل و تصرف در ممالک متعلقه بایران هرگز نخواهند نمود

حمد و سپاس بی قیاس خداوندی را

سزاست تقدست اسمائه و عظمت آلائه که انشراح صدور و انضمام قلوب و ائتلاف زمره و فریق و ایتلاف

کلمه طرفین و اطفاء جنگ و جدال و ایقاع صلح و صلاح را منوط بمیل و اعراض و التفات و اعراض ظلال حضرت

ظل ربّ خود داشته و وجود مسعود ما را جهات عیش جهان و نشاط دوستان موجب معاش اسلام و مسلمین

در ظل عاطفت و عنایت ما معاهد امن و ادام مهنا فرموده و درود نامحدود بر روان پاک بهجت کاینات

و سرور موجودات خواجه رسل هادی سبل محمد مصطفی و آل و اولاد و تابعین و اصحاب او باد   چون

حادث و وقایع چند بین الدولتین واقع و حادث شد که سلم و صفوت مبدل بخصومت بجرب گشت و محکم

جهت جامعه اسلامیه رفع آن و وقایه دما مسلمانان واجب و لازم قبل دولت بهیه عثمانیه حفظ اینمعنی ظاهر شد از

جانب همایونی نمایند اقامه و تأکید لازم گشته بموجب فرمان مطاع و مأموریت مفتاح ابواب فتوح و مصباح مشکوة روح
فقره ۲ عزم غزائی قرین نشأ مجاهد مظفر ولیعهد دولت علیه عباس میرزا عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه نجابت
و مناعت آگاه صاحب شمایل و استیفای خاص مقرب الخاقان میرزا محمد علی بسفارت و وکالت مطلقه مخصوص
و منصوب و از جانب همایون اعلیحضرت گردون رفعت کیوان رفعت برجیس حشمت شمس فلک شهریاری بدر افق
تاجداری هادم اساس بغی و طغیان باسط بساط عدل و احسان جمال الاسلام و المسلمین ذو الشوکة و التمکین
پادشاه اسلام پناه انجم سپاه سلطان البرین خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین السلطان ابن السلطان
شهریار کامکار کامران الغازی محمود خان ابد الله ملکه نیز چون وکالت تامه بجناب مجدت نصاب جلالت
انتساب فخامت انتساب متمم امور الجمهور بالفکر الثاقب و الرأی الصائب مشیر صدارت اسبق اکرم سرعسکر جناب
شرق والی ولایات ارزنة الروم محمد امین رئوف پاشا اعطا شده بود فیمابین دولتین وکیلین مشار الیهما در
ارزنة الروم بعد از تبدیل سواد وکالتنامه‌ها مجلس مکالمه منعقد و مصالحه جدیده که باین نسق والتزام ترتیب
و تعیین یافت و طرفین حسب مرسوم بیکدیگر تسلیم کردند و بامضا تصدیق دولت علیه مانند
مصالحه و معاهده سنه هزار یکصد و پنجاه نه حدود و ثغور قدیمه و شرایط سالفه از امر حجاج و تجار و
فراری و تخلیه سبیل اسرا و اقامت شخص معین در دولتین علیتین و توضیح تماماً و کمالاً بین الدولتین باقی
و مرعی بوده باد کان آن و جها من الوجوه خللی واقع و غبار عارض نشده درمیان دولتین علیتین شرایط دوستی و مقتضیات
الفت همیشه در کار باشد فیما بعد مصادم آشوب و خصام در میان نبوده درمیان دو دولت علیه معامله
که مودی کدورت و برودت و منافی سلم و صلح باشد وقوع نیابد و آنچه داخل حد و قلمرو دولت علیه
عهد دولت مینا و در اثنای حرب مقدم بر این بدولت فخیمه ایران آمده از جمله قلاع و بقاع و اراضی و فضا و قصبه و قرا بعینه

ملفوظ بطی

حالیه بر مصالحه جدیده از تاریخ این نسخ معتبره الی مدت شصت روز تماماً بطرف دولت عثمانیه تسلیم شود و بر انعقاد چون این
مصالحه جدیده کردستان طرفین را بلا کم و اخفا تخلیه سبیل کرده انچه در اثنای راه محتاج الیه ایشان باشد از ماکولات و غیره
عطا شود و برحدات طرفین اتصال نمایند دولتین علیتین را در امور داخله یکدیگر مداخله جایز نیست فیما
بعد از جانب بغداد و کردستان مداخله جایز نداشته در حلیه محالاتی که از نوع ایالت سنجاق کردستان داخل حدود ممالک آنها شد
سببا من الاسباب و وجها من الوجوه از طرف دولت علیه ایران مداخله و تجویز و تجاوز و تعرض نرود و حدود
سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین بر ییلاق و قشلاق عبور نمایند در باب
عادیه و ییلاق و قشلاق و وجهای که وقوع یابد فیمابین وکلا و نواب ولیعهد دولت وزیر ایران و وزیر بغداد مخابره
رفع نمایند که باعث کدورت بین الدولتین نباشد با کسانی که از اهالی ایران بکعبه مکرمه و مدینه منوره
بلاد اسلامیه آمد شد می نمایند مثل حجاج و زوار و متردد بین بلاد اسلامیه رومیه معامله نمایند و امنا ایشان را
و مساوی وجوه خلاف قانون شرعیه اصلا چیزی مطالبه باج و خراج نشود و اگر مال التجاره داشته باشند بر وفق
گمرک مطالبه شد و زیاده متعرض نکردند و هم طرف دولت ایران نیز با تجار طرف دولت عثمانی و اهالی ایشان بر این
معامله نمایند و بمقتضای شرایط سابقه فیما بعد در حق حجاج و تجار دولت علیه ایران تشیید و اجرای شرایط قدیم
جانب شعرای عظام و امرای حاج و میرمیران کرام و سایر ضابطان و حکام دولت علیه عثمانیه دقت و رعایت شود و از شام
شریف تا حرمین محترمین و از محال الشام شریف از جانب امیر حضرت همایون نیز نظارت احوال ایشان لشق و خلاف شرایط
واقع نکرده و در رعایت ایشان همت نمایند و اگر درمیان ایشان نزاع روی دهد امیر حضرت همایون بمعرفت
که درمیان ایشان است نظارت اقدام نمایند و از محترمات حرم شاهنشاهی و حرم هایشان شاهزادگان عظام و
اگر بود دولت بهیه ایران که بمکه معظمه و عتبات عالیات میروند فراخور رتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و کذلک

رسومات گمرک تجار و اتباع دولت بهیه ایران مانند دولت علیه عثمانیه معامله شود و از مال التجاره ایشان یک دفعه
بقرار یکصد و چهار گرفته و تذکره بدست ایشان داده مادامیکه از دست ایشان بدست دیگری منتقل نشده است
مکرر از ایشان گمرک نگیرند و تجار ایران از اجناس التجاره چبوق شیراز را که بدار السعاده می آورند در بیع و شرای آن انحصار
نباشد و هر کس خواهد بیع نماید و با تجار و تبعه و اتباع دولتین علیتین که بممالک جانبین آمد شد مینمایند
بمقتضای جامعه اسلامیه معامله دوستانه شده از هر جهت ایذا و اضرار محفوظ باشند   آنچه از عشایر
حیدرانلو و سبکی در میانه دولتین علیتین متنازع فیها بوده و الحال در خاک دولت علیه عثمانیه ساکن میباشند
مادامیکه در سمت ایشان الحال است اگر در حد ممالک ایران تجاوز کرده خسارت برسانند سرحدداران در منع
و تادیب ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست برندارند و از جانب مامورین سرحدات منع ایشان
نشود دولت علیه عثمانیه از تصاحب ایشان کف ید نمایند و اگر ایشان برضا و اختیار خودشان بجانب ایران
بگذرند دولت عثمانیه ایشان را منع و تصاحب نکنند و بعد از آنکه بطرف دولت بهیه ایران بگذرند بعد اگر باز
بخاک دولت عثمانیه بیایند قطعا تصاحب و قبول ایشان نشود و در صورتیکه ایشان بطرف ایران نگذرند و از وقت
از حد دولت علیه عثمانیه تجاوز کرده خسارت برسانند سرحد نشینان دولت ایران در منع و تجاوز ایشان
نمایند   بموجب شرط قدیم قراری دولتین از طرفین تصاحب نشود و کذالک از عشایر و ایلات هر کسی که بعد از این
تابع از دولت علیه عثمانیه بدولت بهیه ایران و از دولت بهیه ایران بدولت سنیه عثمانیه بگذرد در این باب از طرفین
تصاحب نشوند   آنچه در دار السلطنه و سایر ممالک دولت علیه عثمانیه اموال تجار ایران بمعرفت شرع و قاضی محفوظ
تحاصل شده است از تاریخ این سند در ظرف شصت روز در هر محلی که باشد بموجب دفاتر مرقومه و بمعرفت
شرع و معتمد دولت ایران تصاحب الحال تسلیم شود و سوای اموال محفوظه آنچه که در اثنای وقوع عداوت از تجار

دسالا

و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانیه از جانب بعضی وزرا و ضابطان جبرا گرفته باشند بعد از افاده و اظهار دولت
علیه ایران از دولت بهیه عثمانیه فرمان بر طبق آن تعیین وکیل اقتضا در هر محل صادر و بعد از اثبات شرعی گرفته
و تسلیم شود   در ممالک دولت علیه عثمانیه از اهالی ممالک طرفین کسانی که فوت میشوند اگر وارث و وصی
شرعی نداشته باشند مامورین بیت المال ترکه همان متوفی را بمعرفت شرع دفتر کرده و بر ثبت سجل شرعی سازند
و آن مال را بعینه در محل امنی تا مدت یکسال حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آمده بموجب ثبت سجل شرعیه
آن اشیا را گرفته باشند و آن اشیا اگر در مدت مذکوره حیوانی و تلف شدنی ادعای آن نشود و اگر در مدت مزبوره
وارث و وصی نرسد ترکه محفوظه را مامورین بیت المال با اطلاع معتمد دولت بهیه ایران فروخته ثمن آن را حفظ نمایند
بموجب شرط سابقه برای تایید دوستی و مودت در هر سه سال یک نفر از دولتین در طرفین عالیتین مقیم
و متکفل باشند و از تبعه دولتین علیتین که در اثنای حرب بطرفین گذشته اند بنا بر حرمت این مصالحه خیریه سیات
این اسائت نشود   آنچه از اساس و شروط و موادی که در فوق مذکور شد بر منوال محرر که بالمذاکره قرار
داده شده از طرفین قبول گشته ادعای اموال منهوبه و تضییعات و تضمین مصارف حربیه از جانبین مضی ما مضی گفته صرف
نظر شود و از جانب دولتین علیتین بر وفق عادت تصدیق نامها مبادله شده بواسطه و سعی
این مسلک امر تا شصت روز در سرحد دو دولتین با یکدیگر ملاقات کرده بجانب دولتین ایصال و تسلیم
شود و بدین وجه عقد و تجدید این مصالحه خیریه بما اتحاد حقیقیه از تاریخ مسلک معتبر و مرعی و معتبر گشته و از هر جهت
تا حرکتی که عداوت و خصومت منتج بوده منافی دوستی و خلاف عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی
و معامله جایز نباشد و از جانب جناب کمال مشارالیه نظر بر رخصت کامله از جانب دولت علیه عثمانی
در این تاریخ هزار و دویست و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذی القعده الشریفه این مسلک محرر و ممضی شده

والخاتمة بالخير والسعادة والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا سنة

قربور

میکوبند مملکتی است عریض و وسیع و ساحتی است طریف و بدیع هوایش باعتدال مایل و نصیبش
برای نوع غلات و غرس اشجار بغایت مستعد و قابل است از دهکده عمره و تشخیص فصول و کیفیت حوادث و
هوا و نزول برف و باران و توفیر و تغییر شبان و روزان در هر فصل باکثر ولایات ایران مطابقتی تمام دارد
و در اکثر بلاد باغات و اشجار بسیار است و از فواکه چه میوه های از قبیل خربزه و هندوانه و امثال اینها و
چه از مقوله به و سیب و انگور و امثال اینها و چه از مرکبات مثل نارنج و ترنج و غیره در کمال خوبی و وفور
و همچنین حبوبات و بقولات و ریاحین و دیگر متعلقات زراعت بسیار است دشتی و در بیشه ولایات ... ها
بیشمار و شکارگاه ها بسیار هست مشحون بانواع وحوش و طیور و از حیوانات بارکش فیل و شتر و قاطر و امثال اینها
متداول و مشهور و مردم آنجا اغلب صاحب حسن و جمال و ارباب صنایع هر یک در حرفت خود بحد کمال اند و بیشتر بلهو و لعب
و شرب خمر مشهور و معروف و اغلب اوقات آنان بدین امور مصروف است مردم سپاهی و لشکری هم در هر یک از ولایات بعضی کفایت
دارند اما هیچگاه بدیشان التفاتی نمی افتد و در میان مملکت جنگ و جدال و ستیز ... و لشکر و رعیت
احیانا
کاهی بکار درود و اصلا تا در حواشی نمود با مردم خارج اقدام بمحاربه و پیکار ... اسباب حرب و اسلحه آنجا منحصر است بشمشیر و کمان

و تفنگ

و کمی بتفنگ اما توپ و خمپاره و زنبورک و دیگر اسباب آتشخانه ندیده و نشنیده اند سپاهیان سواره و پیاده
هستند اما اسب مخصوص سپاه و خارج شهر است و در محوطه شهر کار بعراده میکنند و وسعت مملکت مزبور را
طولا و عرضا تخمین یکسال میکوبند و از قرار یک نشانی مید هند و ملا... مذکور میشمایند مملکت مزبور در سمت
شرقی بلاد خراسان واقع است و در آنجا شهرهای بزرگ معمور و بلدان وسعت نشان موفور هست که بعضی
از آنها را مشار الیهما ادعای رویت مینمایند و برخی را باستماع و شهرت مذکور میسازند و اسامی شهرهائی که
واقع
دیده اند و شنیده اند سوای آنچه در محل عبور مشار الیهما بوده و ضبط شد و بعد تفصیل داده میشود یکی شهر
ماچین است که مستقر سلطنت ایشان است با اوصافی که بعد نگارش خواهد یافت شهر خانان بزرگتر
از ماچین ... پنجاه دروازه دارد لیکن مشار الیهما ندیده اند شهر چین ولایت بزرگیست و شصت دروازه
دارد شهر باناق شهر اسلیق شهر کیبا شهر جواه شهر نکویه شهر جبال شهر بکلان و در
خلال شهرها و حول و حوش آنها بلوکات و قصبات و سبعه محال و قلعه جات و قری و مزارع عدیده جداگانه از کوهستان
و چه دشت ستان از گرمسیر و سردسیر واقع است که در بعضی از آنها باجتماع یا افتراق نخل خرما و درخت کردو
و پسته و بادام بسیار است شکر و ادویه معروفه مانند جوز و قرنفل و هل در اغلب اماکن هم از خود دارند و هم
از هندوستان می آورند و از جمله شهرهای مفصله مشهور شهریست عظیم که بنحوی که گذشت پای تخت سلطنت
و مستقر دولت آنها است یعنی ماچین و بعضی ... در وسط مملکت واقع است و مشار الیهما از وقت
اطلاع ... بشهر مزبور [illegible] مقارند و میکوبند شهر ماچین مشتمل است بر هیجده دروازه که از
نادروازه هر دروازه مقابل شهر منزل مسافت است و شهر مزبور حصاری دارد بغایت محکم و استوار از آجر و سنگ
مشتمل بر بروج عدیده مشبه مقدار [illegible] معادل حصار دار الخلافه طهران و خندقی هم که پیرامون حصار شهر

دو عرض و عمق چندان تفاوت با خندق دار الخلافه ندارد و در خارج دروازه سمت غربی شهر که موافق جانب
و طرف سمت خراسان است در سه فرسخی کوه عظیمی است که چشمه‌ها و شعبه‌های آب از آنجا فرود می‌آید و جمع
می‌شوند و سیلی بر خواسته هر قدر که بشهر نزدیکتر میشود آب خوبی بود و دو حوض ناودانی بزرگی میشود تا
نزدیک شهر پل است شمال بر چهل چشمه آب مزبور از پل گذشته داخل شهر میشود و از نهری که میان شهر واقع است
و عرض آن مسافت یک روزه راه است که یکشب و کرجی نگذرند و طول آن طول شهر است مسکن ندو بجانب شرقی بیرون
میرود و بعد از یکراه مسافت آب مزبور داخل دریای بزرگ میشود که شاه ایشان اسم آن دریا را عبد الله وارند بیم اهل
و عیدانند یکجا منتهی میشود همین قدر شنیده اند که آن طرف دریا ممالکی است که اهل آنجا همه مسلمان و شیعه هستند و باین
نهر که در میان شهر جاریست شهر را دو قسمت میکند در یک قسمت سه ارک واقع است با حصار و دروازه و این سه ارک
مخصوص پادشاه و اقوام و اتباع او است و طرف دیگر منقسم به سه قسمت است قسمی که در وسط واقع است مردم شیعه
هستند و در دو قسم طرفین اهل خودشان که هیچ مذهبی ندارند و کافر محض هستند و بجز پادشاه کسی را نمیشناسند و بت پرستند
سکنا دارند و قرار سلطنتشان در میان آنان عشایر سلطان چنان است که از بنی اعمام پادشاه در هر یک طایفه و سلسله
از آن سه ارک هستند یک نفر از اهل یک ارک را که شایسته دانند بسلطنت بر میدارند و بعد از فوت آن پادشاه یک نفر از
پادشاه در شهر مستعد ارک دوم را سلطان میکنند و بعد از آنکه او فوت شد پادشاه دیگر از ارک سیم را بسلطنت
میشناسند و همچنین بر سلسله دور از سر میگیرند و اکنون مملکت پادشاه مزبور که بفاصله خود خان میگویند معظم انجا
و دستور سلطنت چنان که پادشاه وزیری یکی نه حکام دیوان می‌نشیند و از بوب و غریب و نوکر و رعیت هر کس مطلبی
هست خود بی واسطه میرود و عرض مینماید فاما از قواعد و قوانین مقرره فیما بین سلطان و عقلا و امناء و امرا چون
منشا الیهما رعیت بعد از استحقاق و اطلاعی ندارند و شهر مزبور مشتمل است بر عمارات عالیه و کوچه‌ها وسیعه و دکاکین
و با عمارات

و با عمارات مرغوب که عمده از آجر و سنگ ساخته شده و بیکدیگر متصل است و فرش زمین کوچه‌ها و بازارها همه از سنگ است
و سقف اطاقها و بیوتات اکثر از چوب و بر روی بعضی گچکاری و نقاشی میباشد و در محل مسلمانان مسجد و مدرسه
بسیار و در اغلب پیشنماز و مدرس و طلبه و محصلین و ارباب عبادت هستند و بطریق مذهب جعفری رفتار مینمایند
و آذوقه آن قلیل و هیچ بوسم جزیه از آنها ماخوذ میشود اما بمذهب و ملتشان رجوعی نیست بیرون شهر نیز باغات
وسیع و بساتین و متنزهات متصل و منفصل بسیار دارد و دیگر صحرای صاف است و قاعده مال دیوان خراج سلطان این
که در ولایت پایتخت از اهل خودشان هیچ نمیگیرند از شیعیانی که در آنجا هستند هفته پنج پول میگیرند که در آنجا
پول یک روپیه و هر ده روپیه یک تومان و بتومان تفاوت چندان با پول ایران ندارد ولیکن این پول رضیلی است یک تومان
سلطانی از پول نقره است که سی و دو تومان رضیلی میشود آنرا باسو گویند و پول اشرفی ایشان ده ریالی و هشت ریالی
و شش ریالی دارد و اما از ولایات غیر از پای تخت مطلقا از هر کس رسم خراج میگیرند و مداخل سلطان بیشتر از بابت
دریا و استخراج مروارید و جواهر از بحر است اهل آنجا یا کافر یا شیعه هستند و اهل سنت در آنجا هیچ نیستند و تنها
دقت در این دارند که شیعه از ولایت بیرون نرود و از این خایفند که مبادا بدین ممالک آمده تحریک مادۀ فساد
بجهت آنجاها نمایند و اگر مستحضر شوند که شیعه بی اذن و رخصت بیرون رفته و باز بدست آورند بسیار سیاست کنند
و از پادشاه ایران بسیار محو فهستند و اسم مبارک شاهنشاه عالم پناه را شنیده و شنیده‌اند از دخول و خروج تجار و ارباب
معاملات و سیاحان بشهرها مانع نیستند همین قدر است که کسی بکار رضا تا او بار میرفت مخصوص از قبیل قطاع شی
و ظروف سازی و قناری و امثال اینها را همه هستند و میگویند این ظروف چینی که باینجاها می‌آورند از ولایت ما است و ظروف
اینجاها می‌آورند شباهت باین ظروف ندارد و از غایت نزاکت و لطافت حمل آنها صعوبتی دارد و در میان خودشان
بقیمت اعلی داد و ستد میشود و ظروفی که باین ولایات می‌آورند از ولایات نزدیک باین مملکت است از جمله مملکت

مشار الیهما اطلاعی ندارند سمت شرقی آن موافق آنچه میگویند بهمان دریای بزرگ و ولایات اطراف منتهی میشود

و از طرف غربی هم موافق حدس و حساب بخوارزم و خراسان محدود و منتهی است امّا مسافت از آن مملکت تا خراسان

مشار الیهما که از راه داشت نیامد و مطلع نیستند از قراری که شنیده میگویند بخط مستقیم شش ماه بیشتر

مسافت نیست امّا از راهی که خود آمده اند یک سال راه کم یا بیش بوده و اسامی شهرهای بزرگ که در راه عبور

بوده و بجا آورده اند و از تفصیل و ضیاع و اموال آنها مستحضر گردیده یا آنکه دیده اند بدین موجب است

یکی شهر سیجو است شهری بزرگ از ماچین تا آنجا

یک ماه مسافت است   شهر قول است در خلال آن از آن دریا چه ایست دو روز راه بکشتی باید رفت از سیجو

تا قول دو ماه راه است   شهر ایله شهری بزرگ است از قول تا آنجا بیست روز است   شهر تورفان است

معظم است از ایله تا آنجا دو ماه مسافت است   شهر کوچا است از تورفان تا آنجا یک ماه راه است   شهر

بیتادم است از آنجا بیست روز مسافت است   دیگر شهر اقسو است از بیتادم تا آنجا ده روز راه است   شهر   کوچانا

ختن است از اقسو تا آنجا بیست و پنج روز راه است   شهر یارکند است از ختن تا آنجا بیست و ده روز مسافت است

شهر تبت است شهری بزرگ است و از یارکند تا آنجا

یکماه راه است   شهر کشمیر است از تبت تا آنجا بیست روز مسافت است   شهر بالتین است از کشمیر تا آنجا ده روز راه است

شهر حبین است از بالتین تا آنجا هیجده منزل است   شهر قندهار است از حبین تا آنجا بیست منزل است   شهر

از قندهار تا آنجا ده روز راه است و در این راهها و منازل صحرا و بیابان و کوه و جنگل هر جا هست امّا راه کم عبور

و معتبر نیست در این باب فاطمی و شیوخ جلیله تمت شد بیتها اینند

بیدولت بری بود که نام اسم بیدا یا باتوجه میکنند شاید یا باخوجه باشد ملیحه و لغت خود چنین گویند که اراعلام آنجاست

ابریزه

شهریاری و برای اقامت امری کیوان شکوه خیام زرین قباب در حواشی الحق عدد قائم مقام قبّه زرنگاری بود

مطلقه نوابع قادرخان و کلبعلیخان معروض ساکنین سده سپهر اعتلا و مسموع مقربان درگاه بارگاه گردون

بنا آمد توضیح این مقال و تفصیل این اجمال آنکه قادرخان عرب که شاه بعد و بسطام را متعلق فلاده حکومت

هوای اینکه دامغان نیز ضمیمه محل اختیار او آید با کلبعلیخان دامغانی حاکم آنجا مرصد انتهاز فرصت

بود و در این اوان بوده این پندار اندوی کاربر کرده و جمعیتی و افرادی اعراب و اکراد چون اسباب بهیا نمود

فراهم آورده بعزم تسخیر آنجا شتابان و کیفیت عزیمتش بپا حضانت امان سبک عنان آمد کلبعلیخان چون

اقدام قراری ثبات را با اقدام این امر خطیر مقام مقاومت نجست و سیر در طریق مقابله با ان فوج کثیر از ضیع

معدود اندیشه و حیز تحمل و طاقت خویش خارج دید دست تمسک بدامن استمداد اولیای دولت قاهره و یخت

ملتمس و جیبار گاه فلک بجاه از اظهار روابط صفیک و معلنخواهی قدیم و سائط و وسایل انگیخت فرمان قدر حکم

قضا فرمان را ایمن جمع و جان وحیث و حمایت او نصب العین همت قضا همت آمد بموجب امرها یون شاه

افتاب چهر و نیت خویش شد سپهر اسمان تخت فتحعلیخان که خاقان کشور کشا را ولیعهد نمانه بخا

دولت دهان شمایل احوال فرخ مالش آیات تا از مهر فرزندان بوده و حداثت او ان مراحل سنین عمر مبارک را

در مرحله تاسع گذاشته ولی در مرحله فطنت و ذکا عقل ها را عشر چون مکتب تعلیم خویش داشته با

شرایط این سرادقات شامخ و بتقدیم این مهم عم بزرگوار از محرومان حضرت حضور آمد فوجی از سپاه نصرت همراه

حسب الحکم پادشاه جمجاه شاهزاده و ستاره سپاه را ستاره کوکب ملتزم هلال رکاب شدند و برای رجم شیاطین

فتنه و آشوب ری اند یار اسمان اسلوب شهاب آسا گرم شتاب و بهر رو امین قدم فضا اشرف با فتحخان

اسمعیل خان قوانلوی مالالخامه نعدد و چنانکه اسمعیل خان عزالدینی گویی صاحب ملاشرف اسد دو عزا ملا یافت

که هر این سلک حقیقی از اعوان خویش اعتقاد و حسن و موکب شاهزاده فیروزمند را ملازم بوده اوامر و نواهی

از مرکز دایره دولت با نقطه وار سر بر خط فرمان نهند و چنانچه بنیان اطاعت را به تشیید مخالفت باعث

خرابی و امتثال حکم یرلیغ قضا تبلیغ را منکر و ابی آیند یقین دانند که خاک قلعه زرد از خون ساکنین سرخ شود

از دوی جنود منصور کاه برد خصم کینه خواه خواهد شد و روی قاطنین ده مثل با شتباری حسام سبز فام غازیان

مانند شام لجنا عادی باد پیما سیاه بلا مشار الیهما دو سفینه خود را بجز در زنهار دست حکم قضا کرد او قبل از وصول موکب شاهزاده

حضرت یاد ارنا بل کوایل و مردم نوبه عدد دار حیطه بر ملازم ابواب جهان افروز ده طلوع ماهچه لوای مهر درخشان از مطلع وصول

دیده نوید صد آکشودند و بعد از انکه کوکب مقصود از افق آمال چهره حصول کشود بارد و ظفر نمود ملحق گردیده از عزم تکشیم زمین

تنگ سر بناهات بر اسمان سودند مقارن ورود موکب نصرت اثر این بدامغان قبل از انکه جنبی ظفر عزم باسنجام مراکب

پای کوب از رکاب رکاب بیعت انتشار بیم مسافر لحظه چشم استراحت بر هم گذارند قاد دخان باهی کان که شاهزاده

از آده را هنگام عهد اثر سن و حفظ الحالات بهما التی وادر باغ و جوی شکوفه بلوغ عبادح کمال انشا اضامر شکفته اب

وهنی از راه و رسم نبرد تجربه نا ننموده قواعد حروب طرد را واقف اداب و رمی نخواهد بود عمثال این مرعا بر لاح

تخیله موسم ساخت که تا شیران بیشه جدال و پلنگان قله قتال را تن از رنج راه بیاساید و چهره طبع بغبار کلفت سفر

آلوده است بناگاه بر ایشان تازد و ساحت نبرد را از وجود شان چون آینه خاطر خویش از غبار این تشویش بپرداز

وظن انه علی ذلک لقادر پس در این داستان با همین سنان تنخود هم داستان و شورت انگیز و بیکبار عنان کوای

عرصه جوب و ستیز گشتند شاه زاده خورشید رخ را چون اینگونه دعا بازی از حریف بدکیش بر و قعه جناب مشاهدت

افتاد پیش از انکه از اسب پیل تن پیاده اید با اجتماع جنود منصور توقف ننا فرماید با معتقدی ازسوی ایران

خاطر عطف عنان اقبال الجهانی میدان نزال نموده و مبنصفی شمشیر شور بار ابطال حصل تدبیر خصم بد فعال بالجمله

بیتی

از سبیل غاب عزیمت و عزم و مانند شیر غضنفر که بر گله گور حمله ور گردد بپیل حمله الجمله رو بسپاهیان را

از عرصه میدان چون نمل چهیتان براکنده خود با ملتزمین رکاب عنان زل میمنت فرجام مانند شیران

با جام خوامیل خانه کلیچه خان بشرف نزول همایون رشک بیت الشرف افتاب امد و اسب با سایش ضیغم

سپاه چون دیده بخت بدخواه در خواب صبحگاهان که سپه سالار خورشید جهان افروز تیغ و فتح صبح خلام

از خوابگه ملک روز تیغ ظلمت سوز از نیام افق برکشید و حمله بر حطه خاور بدفع و رفع اشرار شهر زنگ شب

لوس ثنی کام ملک پای عزیمت در رکاب در آورد اعراب صحرا نورد ظلام و آگه بالمظفار رحوی سرخ اعلام استقلال

در ساحت کیتی افراشته داشتند بضرب حسام شیر بار دشرق نژاد مهر از معرکه سپهر لچک صبوح هزیمت یافتند

و آواد شبکه دلجوم که امداد آنان را سرایکوییان سرکشی بر اورده بودند بصیقل سنان استغنا افتاب یار را

از قطلستانا فتنی شاه زاده فریدون و نجوم بهرام هزم حسن و بزم رستم رزم بشکوه بالای طوبی کمر و فرقد فرق فلک فرسا

زینت افزای درع و مغفر گشته حسام جوزا غلاف و جوهر شکافش بر میان و سنان سماک اسای اسمان سای آلیش

در میان بر اشهب شهاب پیکر عجوز ستام هلال نعل فلک رفتار سوار و بامبارزان رزم ازمای اموی کار دها مرصع

میدان کارزار امد و اورخان نیز از خلد را نداری نقش بر غافل و فکر ذات اهلش از نتیجه ماجرای دوشینه بی حاصل

با اصحاب خویش تهیه اسباب جدال را اماده و باقدام رسوم کاوحت در مقابل مبارزان جرار ایستاده شد بیجر

از انکه وعدا مخیف را باشیر سرنده اظهار دلیری کردن لهیکوامل ناچیکال سفاهت شگافتن است و صعو صغیف را

با باز موری انبان تعجیب جهره امید بخلب بهبودی خواستن ... موفیا همه وانند کجا رفتی شد هرجا بیشه بهپلو

نرعنا به با پیل الحاصل ترتیب صفوف مصاف را از طرفین میمنه و میسره و قلب معین گشت و از اشتعال

نایره حرب و قتل و قتال اصحاب طعن و ضرب خرد مندان دقیقه یاب را در اثنای قیام ساعت قیام مشاهده و مغایین

برآمد چه از کوس جنگی خروش در آمد دل خلق چون بحر بجوش کشیدند صف از دو جانب سپاه هم از رزم جوی و هم کینه خواه

ز غریدن نای و بانگ سوار تو گفتی که شد رستخیز آشکار غو پهلوانان بگردون رسید سپهر از سر از گرد گردون کشید

همی گفت هر کس در آن دشت کین سخن از کمان و کمند و کمین همه گرز و تیر و سنان و تبر همی بود و هر کس به پیکار بس

یلان پلنگ افکن شیرگیر برآورده غوغا چو غرنده شیر نگار و رزم سور انگیختند بخنجر همی خون هم ریختند

برآورده شان کین دل پر دلان کشیدند شمشیر کین از میان همی تیغ بر یکدگر آختند باهنگ هم باره کرتاختند

روان شد بهامون ز خون رودها برو بر حباب اندر آن خونها چو شد دهر تیره از آن داشت بانگ [illegible]

[illegible] ز گرد سپه تیره گون شد سپهر [illegible] ز گرد آشکارا همی شکل تیغ

[illegible] چو دود [illegible] چراغان [illegible] سرافراز شهزاده

[illegible] شد سپهر [illegible]

تاخت [illegible] بکوه [illegible] سپه از صف کارزار

[illegible] همی سر فکند و تن از سر کشان [illegible] باده ضرب معرکه رزم [illegible] بزم [illegible]

دفع خمار [illegible] ساغر تیغ [illegible] باده ناب [illegible] گوش [illegible] رزم کوش

[illegible] رباب [illegible] بزم [illegible] کاکل [illegible] زلف [illegible]

[illegible] دلبران [illegible]

[illegible] مجلس [illegible] فامت [illegible]

[illegible] مخالف

دل [illegible] عاشقان [illegible] زلف [illegible] پریشان [illegible] ارواح [illegible] عقاب [illegible]

دارا

دارا چون خاطر ارباب هنر [illegible] اعدا [illegible] پیام اجل در رسید [illegible]

[illegible] آسمان از [illegible] اذا السماء انفطرت [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] داستان [illegible] تاریخ جهان آمد [illegible] فتح و نصرت [illegible] وما النصر

الا من عند الله [illegible] آمد [illegible] فوج آزاد [illegible] داراخان [illegible] وزارت

بود از دست [illegible] قضا [illegible] پشت [illegible] چون دل اصحاب [illegible] خرده

[illegible] شمشیر [illegible] السیف [illegible]

عرض [illegible] مناصب [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] واستقرار [illegible]

[illegible] لا [illegible] عقل [illegible] درج [illegible] درخشان [illegible]

[illegible] شاهی ستایش [illegible] نیایش [illegible] الذی لم یلد

ولم یولد ولم یکن له کفوا احد [illegible] عقول [illegible] و بی [illegible]

[illegible] عناصر اربع را [illegible] طبایع مختلف [illegible] الف بینهم [illegible]

امتزاج [illegible] وجود [illegible] حاصل [illegible] آباء علوی و امهات سفلی را با [illegible]

[illegible] سیجعل لهم الرحمن ودا [illegible] ثلث [illegible]

[illegible] کواکب در مناظر و رفعنا بعضهم درجات [illegible]

وانبتنا من كل زوج بهيج آرايش وتاسيكنا نعم منازل ومكناهم في الارض را منظور نظر ابتهاج افتاد هر شب ساحت

سپهر بچراغان وزينا السماء الدنيا بمصابيح زينت از ايد زيبا معد ادان متكئين على الارائك را مثابه

انا جعلنا ما على الارض زينة آرايش است رعنا زمانان يطوف عليهم ولدان مخلدون را پيرايه

يحلون فيها من اساور من ذهب ويلبسون ثيابا خضرا من سندس واستبرق از او عدم بود بر سرها لان

بستان افزاى نوازش ورقص وسرود است لعبتگران پردهٔ اسمان را بباد قبول او جلوه نمود از دار النعم ا

اتممت عليكم نعمتي عموم انام را صلاى كلوا من الطيبات ما رزقناكم درداده وانبه خواران من حيث لا يحتسب ورا

مائده وانزلنا لكم مائدة من السماء و بشير نهاده خلاق ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين كه قابليه

شبنمش سلالهٔ امشاج نبرا از منيه ثم جعلناه نطفة في قرار مكين ليل از ترتيب ترتيب ثم خلقنا ا

النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما خلعت فكسونا العظام لحما

پوشانيد بنياحت ثم انشاناه خلقا اخر جلوه اهور جنيد فتبارك الله احسن الخالقين نقشبند هو الذي يصوركم

فاحسن صوركم كه مشاطه عنايتش صورت بديع انسان را در حجلهٔ يصوركم في الارحام كيف يشاء

بعد از آرايش زيور لمحسنات پيرايه لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم پوشيد الحمد لله رب العالمين

تعالى الله عما يقولون علوا كبيرا ولم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك فخلق كل شيء

فقدره تقديرا ودعايح روح افزاى منها صلوات ورحمة كه غاليهٔ طرهٔ شاهد نشهد انك

لرسول الله ابد ولنا ئم عبير اساى تحية من عند الله مباركة كه مشام ما كان محمد ابا احد

من رجالكم را بشميم ولكن رسول الله وخاتم النبيين معطر دارد بعود بر محامدت محفل اراى

خلوتنا وادنى بحرم حريم ان هو الا وحي يوحى غازهٔ رخسار والضحى شمع شبستان والليل اذا سجى

سر زيره

سرشته ديبه ما زاغ البصر سكافته اعجاز وانشق القمر اصحاى صفه واصطفيك على العالمين سپهر اراى ذي قوة عند

ذي العرش مكين واسطهٔ عقد انتظام باعث ازدواج امهات عناصر و آباء افلاك فيجه سعد مه والذى

جعل لكم من انفسكم ازواجا وجعل لكم من ازواجكم بنين وحفدة موضوع قضيه رب هب لى من لدنك

ذرية طيبة محمد رسول الله والذين آمنوا معه اولئك هم خير البرية سيما زوج بضعه عذراى او

الذي جعله نسبا وصهرا ورفعناه مكانا عليا كه كارخانه يفعل الله ما يشاء را وكيل مطلق است

ودامنه خواران كلوا مما في الارض حلالا طيبا را كفيل از حضرت حق عروس ملك بيضا را بنا من رو بعان كه

ذو الفقارش كليد ملك است وكلاه شريعت غرا ابابيا دين تيغ شرر بارش آب ومنك طرهٔ شاهد دين بعطر امر خلق

كريمش غاليه كون ومحل امامت را از وغو از خلاف طيبين او الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة ومما

رزقناهم ينفقون كه رايت شبستان لهم فيها ازواج مطهرة ويدخلهم ظلا ظليلا را مصابيح فروزا سند

وعده مناظر في الغرفات آمنون متكئين على فرش من استبرق وجنا الجنتين دان اسلاو خاندان يريد

الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت را اخلاو صادقين وشجرهٔ طيبه امامت را التي اصلها ثابت وفرع

موافق اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة از اولياء امام رهگذر منتظر است من عنده علم من الكتاب

وجعل من قال وشددنا ملكه وآتيناه الحكمة وفصل الخطاب آوازهٔ نوبت امامتش در شش جهت عالم

رفته ودست زمان خلافتش دامان ادوار زمان گرفته وجود همايونش بقاى جهان را باعث ونصب نبوت انبيا

امامت را انتساب استحقاق وارث او است امروز ذات او عرض لسان انبياى خلق چون در ازل خلق جهان مصطفى

بلشاهد سلطنت صورت الجنان وقت را از نظر منتظران بكهف پنهان نهاده حتى توارت بالحجاب والحمد لله

الذي لم يتخذ ولا صاحبة كه در اين خطاب امامت جز خطاب انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم

ولما

بین الناس مخاطب آمده که همه عالمیش عروس سلطنت را بعقد ولی صدق استحقاق و کابین کرامت ذاتی همشیر بجای شمشیر
ابدار [illegible] دوام در آورده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء بغیر حساب و عاید مکرمتش بفنای ابنای وجود [illegible]
زمین معدلت گسترده متکئین فیها یدعون فیها بفاکهة کثیرة و شراب درین ظلال داشته [illegible] باغ الهی طرح
مغازلت [illegible] و الطین محفوظ کل له اواب در دفتر طرب افزایش انگشت [illegible] کتب و عندهم
قاصرات الطرف اتراب ابواب اجلال و امر [illegible] علاوه [illegible] فاذا هی بیضاء للناظرین [illegible] اقبال
ماه تابان [illegible] لونها تسر الناظرین [illegible] جمع [illegible] بزم هما [illegible] فانها کانت
من الغابرین [illegible] ایام دولتش [illegible] اعتباری نه و لکنه کان فی شیع الاولین کیوان را [illegible]
که جز [illegible] و هو بالافق الاعلی بهرام [illegible] که [illegible] خاطر [illegible] و ان سعیه سوف یری
تیر را [illegible] دبیر انش را قلم [illegible] بخط فرمان دارد و کان فی اهله مسرورا
سپهر را [illegible] جواهر صباح [illegible] تاج [illegible] کذارد و لقیهم نضرة و سرورا
السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم مالک رقاب الامم بوافر النوال منام ملوک العرب و العجم بالاقبال
شاه خورشید رای فرخ فال [illegible] فتحعلی شاه قاجار ربی خلد ملکه ابدا و لا انزلت فی حکمه
این پادشاه دین پناه بامتثال امر وانکحوا الایامی منکم [illegible] الذین انعم الله علیهم برکات [illegible]
باتباع فانکحوا ما طاب لکم من النساء آراست فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون [illegible] و اذا
بلغ النکاح بازدواج ازواج مطهرة کار [illegible] ذکرانا و اناثا و ذلک الا تعولوا و لهذا قد
[illegible] منافع للناس [illegible] سلطانیه کمثل حبة [illegible] و ابل [illegible]
[illegible] کان منصورا [illegible] و کان امر ربک حتما مقضیا [illegible] اسباب [illegible]

[illegible]

بزم [illegible] شاه زاده [illegible] فرخنده فال [illegible] خلافت [illegible] سلطنت [illegible]
و اقبال [illegible] بوستان دولت [illegible] جهان داری [illegible] بازوی [illegible] میرزا [illegible]
فی ساعة [illegible] عقد مناکحت دائمه شرعیه باجرای صیغ اوفوا بالعقود در محضر علماء الذین یعلمون الکتاب
[illegible] شاه زاده [illegible] العظیم و مخدره پرده حجاب بانوی حرم احتجاب مریم [illegible]
[illegible] بحجاب عصمت مستور [illegible] المعززة [illegible] الناظرة [illegible] الباکرة
امیر الامراء العظام اجل الکبراء الفخام [illegible] سلطنت عظمی [illegible] دولت کبری [illegible] علیخان [illegible]
[illegible] مناکحه صحیحه شرعیه و معاقده دائمه [illegible] الزوجة المستورة المسطورة
حلیلة للزوج المجید کما ورد فی الشرع الاجمد و جری ذلک فی شهر جمادی الثانی من شهور سنة ست و عشرین
و مائتین بعد الالف من الهجرة المبارکة المقدسة المطهرة النبویة المصطفویة علی روح هاجرها الاف
التحیة

این دعای [illegible]

که درد [illegible] کنز العرش [illegible] و فتح الباب [illegible] در معراج طلب [illegible]
[illegible] مطالب [illegible] حکم [illegible] پادشاه [illegible]
معدلت [illegible] دعای دولت [illegible] اعدا [illegible] صباح و مسا است [illegible]
[illegible] فلک [illegible] جوشن [illegible]
[illegible] ایام دولتش [illegible]
است [illegible] خلق جهان [illegible] بانوی جهان [illegible]

عبادت طراز افزای صوامع افلاک شد در زمان کوته دامنش دامان جهان از الایش معاصی چون دل کاملان از دست
تحاشی پاک از سیف مسلول سیاستش پای فتنه مشلول است و ذکر مکارم اخلاقش قلم تبیان را از احصای افکار
استفتاح ابواب مرام را اگر مفتاح نجاحی بدست گیرند ندای اوست و در حل عقد مکاره چنانچه مقالید
انکشاف عقده کشای اوست فتح اقبال موالیانش همواره از رحیق حصول مآل آمال است و از قدح زناد
خرمن بخت بدخواهانش حریق آتش نکال عفوش به بذیرش مجرمان را با اعتراف جرایم از سخط باز خواست
وسعت سده نظرش از اجتماع خورد و بزرگ اقطاب جهان صغری کبری براهین کاه اوست که در توسعه
دفعهٔ الجیب جلهٔ جهانیان آمده وجبه مشابعت اوست که در دفع کید و فتنه اهل جهان کوه بیدمانی
که بمشاهده شمشیر شاهرش رویت هلال فتح نو حاصل نیاید و سنانش که سالار ملکی جوید از روی اهل شهر را
روی بد نگاه جهان پناهش ننماید برتو مصباح معدلتش عرصه جهان را از ظلام ظلامات پرداخته و شعاع
مقباس مرحمتش جهانیان را در روح راحت انداخته بجو نخواهی سادات علوی مصرح حسامش اماده سفک دماء
طغاة کوفه و شام است و برای انتقام آل رسول هاشمی از معی قریش در بیضه حق بیغش مراتب ظهور حجت قائم
علیه السلم دیوان فتنه زای جهان را آیت سیاست او باطل السحر نیرنجات جبال است و وسات جهان شو
نمان را حبل المتین شهامتش زبان بند ترهات اقوال هر کودک که باحرز حمایتش اوان زمان در رادار است بام الصبا
افات ایمن زیست و هر بنده که در راه خدمت او جان سپرد از تعدی عدید مغاصی فارغ درگذشت در
زمان دولتش هیچ افرید تذلل عرض ندید در عهد عدالتش احدی ندید مظلومی نشنید چنانچه قضا در اشکال
مهمی بکفایت افلاک نشعه توسل جسته اشارا الیه واگر قدر با جرای امری باعثرات عقول مشاورت پیوست
بشیر لقبه سلطان السلاطین حارس ثغور الدین ضطام البطش و قاموس الاقتدار فتحعلیشاه قاجار لا زال

معینا

معینا للانام مجیبا لمرامهم ما بروج الایام بقلم اقل کتاب زین العابدین کاتب سلطانی سمت ترقیم یافت مامول
بالحصول عز قبول درگاه اقبال است و ذلک فی شهر سنه خمس و عشرین و مائتین بعد الالف من الهجرة
المبویه علی هاجرها الصلوة و التحیه
چون حکم همایون و امر میمون قدر قدرت پادشاه کیومرث جاه جم دستگاه حضرت خورشید رایت انجم
سپاه فهرست صحیفهٔ جود و داد منتخب کتاب ایجاد دارای دارا دربان اسکندر لواکری کسری عدالت خسرو عطا
فرازنده چتر جهانبانی رایت دولت فروزنده مصباح معدلت ظل رحمت حق افتاب ذروه برو احسان زیب اورنگ
شمس خلافت و دارائی نور بازوی جهان کبری و کشورکشائی آسمان خلافت با مبل رشته ایوان احتشام واقتدار
السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان فتحعلیشاه قاجار لازال مؤیدا شرف امضا یافته بود که از کتاب
مستطاب شاهنشاه نامه صبا که مشتمل است بر مناقب و مآثر حوادث و غزوات میمون در هر مقامی انتخاب شود و از
بود داستانی استانی رزمی و عدد و امثال این رجا منطاع در این مختصر از ان کتاب سمت انتخاب یافته بنده درگاه
استان خلایق پناه بشویه مامور امتثال و امید که مرغوب طبع همایون افتد تحریر آن فی شهر صفر سنه ۱۲۳۳ من الهجرة النبویه

حسب الحکم محکم جهان محکوم حکم فرمای جهان مطرح انوار الطاف حضرت سبحان عزم غزای ناصیه شوکت کلاه افراز
دره بیضای سلطنت صدف و جهان بانی سماک شتری سیمای سماء سروری و سماحت شهریار شیر شکوه
شهرستان شوکت و شجاعت پادشاه زاده دریا دل دولتیار دارای دین پرور و دشمن شکار ضرغام کنام
النصر و الانتصار صمصام نیام القدر و الاقتدار صنو نهال السلطنة الزاهرة غصن ریاض الخلافة الباهره
نواب کامیاب خواقین قدم فرمانفرمای اقالیم سیف و قلم انکه شهان فتاده بپاسش زانکسار فرزند کامکار

شهنشاه امجد ارحسنعلی میرزا خلد الله ملکه ابیه وشیّد بنیانه وایّده بحق صاحبه مادامت الحسنات
ذاد المعاد الصالحین والسیئات حیثاً للمرضات الصالحین این کتاب زاد المعاد مرقوم قلم احقر عباد محمد جعفر
لذمنا یعلمه وما یوجه کردید وذلک فی سنة اثنین وعشرین ومائتین بعد الالف من الهجرة النبویة علی هاجرها الف التحیة

چون از بدایت حال خدام حضرت گردون همال جناب جلالت ووزارت مآب خلاصهٔ اخلاف و اماثل مقرب بارگاه
خلافت مهبط انوار سعادات جامع اسباب کمالات ستایش بالفضائل وموصل صاحب دیوانان و امرو رسائل
انکه به نثر نثره نظام نظام ممالک … و معنی داده و بنظم ثریا نثار داغ حیرت بر جهان نثر نهاده رای روشنش را
با آفتاب تابان فرق جز این نیست کز نور تابدار تا آفتاب دست عطایش را با ابر نیسان همین تفاوت
کز ابر آب ریزد از آن زر ناب وزیر مشتری ضمیر ملک آرا دبیر عطارد تدبیر ارسطو رای ممالک ازمة المجد و العلاء
فلک سماء الوزارة بالذکاء والدهاء معتمد الدولة العلیة العالیة میرزا عبد الوهاب منشی الممالک دیوان
قضا نظر لا زال نظاما لممالک التحبیر والتدبیر این ذره حقیر را مطرح انظار عنایت وعطوفت ساخته و پرتو
تربیت بر ساحت احوال این ارادت مآل آفتاب مثال انداخته و هیچگاه صورت … یافت که این بنده شکر
مواهب آن حضرت را بترتیب خدمتی نموده باشد لهذا در این وقت بخاطر فاتر رسید که بنحو این دعوات هدیه مرتب
داشته بعد رمغانات اقدامی شود عطیهٔ قبول از آن درگاه مسئول والعذر عند کرام الناس مقبول
وانا العبد الاقل محمد علی النائینی غفرالله ذنوبه … فی سنة … من الهجرة …

حاصل جری که از مزرعهٔ
مبارکهٔ قلوب ابرار محصول آید و محصول شکری که از کشت زار ضمایر احرار حاصل شود بندر اراضی ستایش
مالک الملکی است که بدهقانی فضل عمیمش مزرع آمال عموم انام خرم و به آبیاری لطف جسیمش کشتهٔ امید خواص
وعوام بنضارت توام است و خروارهای نامعدود صلوات زاکیات در خور رفعت رسولیست که ابنیهٔ
سلف بخوشه چینی خرمن ذات مسعودش انبارهای سعادت اند وخوشه و از بارقهٔ برق عنادش خرمن هستی
با معاندین سوخته و دانهای گران بهای درود بیحد و احصا شایان منقبت باغبان باغ وفا و وکیل کارخانهٔ
کبریا که بیع جان در راه ولایتش مورث اشترای باغ جنان و مصالحهٔ دل در معرض ولایش موجب ایجار روضهٔ
رضوان است وآل و اولاد و امجاد او که افشاندن حب حبایشان در زمین ضمیر باعث رفع عصیان و شایبهٔ
بغضشان کاشف فساد ایمانست صلوات الله علیه وعلیهم مادامت الدنیا مزرعة للاخرة والاخرة ببقائها
علی الدنیا فاخرة وبعد موجب اجرای میاه معانی در مجاری عبارات آنکه

بسم الله خیر الاسماء الحمد لله الواقف علمه علی عوالم
الجزء والکل والصلوة علی من وقف به الرسالة وختم علیه الرسل وعلی آله الموقوفون علیهم هدایة السبل
وبعد فقد وفقت لوقف هذه النسخة الشریفة الشاملة لادعیة الصحیفة الکاملة السجادیة علیه وعلی آبائه
السلام والتحیة علی نسخة صحیفة الصدق والصلاح وتحفة نسخة الفوز والفلاح جامع فنون المعقول
والمنقول مجمع معالم الفروع والاصول کشاف حقیقة التفسیر والتأویل علام منازل التنزیل والترتیل
صاحب محاسن الاخلاق والخصایل العالم العامل الفاضل قدوة المجتهدین زبدة المحققین استادنا المکرم

ومولانا المفخم ابراهيم الولدي النجم ابادي لازال نجم العوارف طالعا من مشارق افاضاته ومشرق المعارف مطلعا لنجوم افاداته لبغرمته ولبطالعه هو واولاده واحفاده بشرط ان لا يخرج من تصرفه وتصرفهم ابقاه الله تعالى واياهم وانا العبد الاقل تراب اقدام الطلبة ابن المرحوم المغفور الواصل الى رحمة ربه الغفور ميرزا محمد علي الشريف النائيني عبد الحميد عفى له ولوالديه في سنة خمس وثلثين ومائتين بعد الالف من الهجرة المقدسة النبوية عليه وعلى آله صلوات الله في الاخفاء والجهر

اسم الله اعلا الاسماء واول الكلام له اولا الحمد لله المحمود الواحد

الاحد الملك السلام السالم الصمد سامع دعاء الصلحاء مصعد اعمال السعداء الله لا اله الا هو عالم الاسرار عاد من لا عاد له منا الحمد الحاج والاصرار والسلام على روح محمد ممدوح ملك ملأ الاعلى وعلى آله اولهم واولاهم صهره وصارمه حامل لواء الحمد والولاء واولاده هم لسان السداد ولاة الله هو وذا اودائهم وعاداعداهم وسلطان سلكهم وسالك مسلكهم وهو الملك الاعدل الاعلى سعد سماء السودد والعطا كاسر عساكر الكاسر والطوس طارد مغارك روس الروم والروس ملك ملوك العالم مالك ممالك المكارم والهمم فتحعلي شاه قاجار حرس الله ملكه وماله ومالكه امال امال الله واسئل الله له الدوام والكمال والله هو المسئول لكل سؤال ولله الحمد على كل حال

الحمد لله الذي اصطفى سلالة ائمة الدين بالسيادة

وجعل السيادة سلما لصعود سماء السعادة الذي اختص صفيه وذريته بالرحمة والعطاء والله يختص برحمته من يشاء وصلى الله على سيدنا محمد الذي زين سجل نبوته بخاتم الخاتمية وافتخر بنسبه سادات العلوية والفاطمية وعلى وصيه على شجرة حديقة الولاية والوفاء التي اصلها ثابت وفرعها في السماء واولاده

واهل

ولاه واهل بيته الذين كان تطهيرهم بالطهارة جبيرا حيث خاطبهم الله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا وسلم تسليما كثيرا كثيرا

الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا الذي خلق الازواج كلها مما تنبت الارض ومن انفسهم وخلق كل شيء فقدره تقديرا هو الذي يصوركم في الارحام كيف يشاء وجعل لكم من انفسكم ازواجا وجعل لكم من ازواجكم بنين وحفدة من الرجال والنساء وصلى الله على محمد والذين معه هم خير البرية اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة

الحمد لله الذي حلى حلائل التزويج بجلائل حلي الحلية واحل عرائس التزويج لعباده وامائه في الشريعة العلية زين جمال العفاف بحناء الحنات واحسن جمال الحسنات بزفاف المحصنات وصلى الله على روح من زوج عروس الشفاعة بصداق الرسالة وانخرط سلك الرحمة على العالمين بحبل الجبالة وعلى آله واصحابه عقود نحور الامامة واسورة سواعد السعادة صلوة دائمة غير منقطعة متداركة وتحية قائمة مباركة متوالية بلا مشاركة وسلم تسليما كثيرا

السلام عليك يا ابن ابي القاسم محمد بن عبد الله خاتم النبيين السلام عليك يا ابن ابي الحسن علي ابن ابي طالب امير المؤمنين السلام عليك يا ابن ام السبطين فاطمة بنت رسول الله سيدة نساء العالمين السلام عليك

يا ابن ام المؤمنين خديجة بنت خويلد بكر حرم سيد المرسلين السلام عليك يا ابن ابي
محمد الحسن بن علي سيد شباب اهل الجنة اجمعين السلام عليك يا ابن ابي عبد الله الحسين
ابن علي سيد المستشهدين السلام عليك يا ابن ابي الحسن علي بن الحسين زين الساجدين
السلام عليك يا ابن ابي جعفر محمد بن علي باقر علوم الاولين والآخرين السلام عليك يا ابن
ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق الامين السلام عليك يا ابن ابي ابراهيم موسى بن جعفر
مفخر الكاظمين السلام عليك يا ابا الحسن يا علي بن موسى الرضا بالقضاء على الحق واليقين
السلام عليك يا والد ابي جعفر محمد بن علي مجد المتقين السلام عليك يا والد ابي الحسن علي
ابن محمد نقاوة بقية الانجبين السلام عليك يا والد ابي محمد الحسن بن علي نور عسكر
المصلين السلام عليك يا والد الحجة القائم الهادي سبيل الراشدين السلام عليك يا ابن
الائمة الهادين السلام عليك يا والد امناء الدين السلام عليك يا ثامن الائمة النجباء
السلام عليك يا من يستشفعه الغرباء السلام عليك يا حجة الله الازهر السلام عليك يا اوزار
نور الله الانور السلام عليك يا ولي الله وابن اوليائه السلام عليك يا امين الله وابن
امنائه السلام عليك ايها الشهيد المظلوم السلام عليك ايها الغريب المسموم السلام
يا شمس المشرقين السلام عليك يا امام الخافقين السلام عليك يا من الزم اهل الاحتجاج
بالبراهين الباهرة السلام عليك يا من ذلل رقاب السحرة بالمعجزات الزاهرة السلام عليك
يا من كان لشمس طلعته في الطوس افول السلام عليك يا من قال في حقه قبل ولادته
بمدى الزمان الرسول صلى الله عليه وآله ستدفن مني بضعة بارض خراسان الامن

زائره

زائره في غربته عارفا بحقه وجبت له الجنة وها انا زائر لك في غربتك عارف بحقك
وحق آبائك السبعة وابنائك الاربعة الا ان الذنوب قد اثقلت ظهري وسودت وجهي
المعاصي والخطايا انقلبت قلبي ظهرا من مثقلات المكروه وفقعا من كثير التقصير من الرجاء
مقصود ورجائي منك ان تقبل زيارتي وتخلصني من الزلة ولا تطردني كما تطرد من الجنة
اصحاب النار فانك من اهل بيت الرحمة وموضع الفيض والسعة واستدعي منك الشفاعة
عند الله لي ولوالدي ولجميع من وجب علي حقا له من الاحياء والاموات بالغفران
وقضاء حوائجي وحوائج جميع الاخوان والخلان واسئل الله بحقك وحق آبائك ان
يؤيد مؤيد مليكم ويخلد ملك من ملك خلده بمحبتكم وينصر من نصر
انصاركم ويتزيى ثروة من ملك الذي لطلب ثاركم واعلا اعلام العدل لمن
قد رتب معدات اعدام اعدائكم وابقى ظلال عهد من تعهد تذليل اعدائكم وهو
لو عينكم راع ولعود كرداع محبب لما اوجبتم وتارك لما اكرهتم ما عدل مما
عدله من طريقتكم وما شرع امرا ليس في شريعتكم اخص السلاطين معرفة بمقامكم
واعدلهم باجراء احكامكم امجدهم نسبا واحمدهم حسبا المنصور من الله المولى القهار
على الكفار السلطان فتحعلي شاه قاجار لا زال معينا لزواركم وناصرا لانصاركم
يا سيدي وابن ساداتي وسلامي عليك وعلى آبائك الطيبين وابنائك الانجبين
ورحمة الله وبركاته

فاتحهٔ کتاب هر کلام را طراز از حمد واقف السرائری با ابناز طهر که قرآن

طراز مصحف قدرتش ابتی آیست روشن و تلك آیات الکتاب المبین و عنوان صحیفه هر مقال سخن
ستایش صانعی کارساز سزاوار تر که صفحات اوراق بر شجره وحدتش شهودی مبرهن و ذلك
الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین لمعات انوار جودش ذرات موجودات را در منظر انظار
جلوه شهود داده و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره الا فی کتاب و لآلی بحار جودش انواع
ممکنات را بر اکلیل اعتبار مکنت تمکن نهاده کتاب مبارك لیذکر اولوا الالباب مفتاح
هدایتها و ابواب جنان معرفت بر چهره جنان موحدین باز است و بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
من المؤمنین و از مهب مواهبش روایح ایمان بر حدایق قلوب اهل ایمان در اهتزاز فاسئل الذین
یقرؤن الکتاب فلا تکونن من الممترین مطلع الانوار سپهر هدایت رابد راوی ابغات
انبیا و رسل آراست تلك الرسل آتیناهم الکتاب و فضلناهم علی العالمین و فرایدذات
همایون مصطفوی را بر فرد دفتر ایجاد و خاتمه کتاب ارشاد خواست و قد جاءکم نور و کتاب
مبین مرتبه رسالت فایق و نسخ کتب ملل و ادیان سابق بجناب مقدسش فرمود و کان ذلك
فی الکتاب مسطورا و تذکره امامت و ولایت را بانسای سامیه آل و اولاد طیبین او زینت افزود
و کل فی کتاب بلقبه منشورا هم الموقوفون علیهم مسائل الشفاعة و الهدایة و الواقفون
علی مسائل الولاء و الولایة مصابیح مشکوة الامارة و الامامة مفاتیح کنوز الافادة
و الکرامة اولهم اول اوصیائه و اولی بولایته و واقف سره علی امیر المؤمنین و
افضل السابقین و اللاحقین برهان مسائل الدین المبین ناموس بحار الحق و
الیقین کشاف معضلات الآیات منشی بدایع المعجزات الباهرة علیه و علیهم
ازکی

ازکی التحیات و انمی الصلوة مادام کتاب الله یهدی الی سبیل الرشاد تمهید مقدمات
ترقیم سطور و موجب صغری و کبری این سطور که دستور قوانین صواب و حاوی محاوی مثوبات فزون از
حساب تواند بود آنکه چون جناب ... و جلالت‌مآب کفایت و کفالت نصاب فهرست کتاب کمال و جلال
دیباچه دیوان فضل و افضال شیرازه اوراق محامد و مکارم سرفرد دفتر معالی و معالم شارح فصول کمالات صوری
و معنوی جامع اسباب سعادات دینوی و اخروی صاحب صف ... واصف صاحب ... مقربان درگاه
پادشاهی اکرم پیشکاران حضور ظل اللهی صاحب دیوان رسایل ساحب دامان فضایل مشتری سعادت
... عطارد درایت ... مالك دیوان ابد مآل لا زال زینا للوسادة و السودد و السماحة و الاجلال
بار ... شاغل ... و انتساب مناصب عالیه سلطانیه ... و موجبات ... خیال
بر تحصیل مراضی الهی ... اسباب مثوبات لا یتناهی ... اکر ... در سرکار سعادت ...
ابد همین مجلدات قرآن و کتابی که هم الآن حصول کمال نفس انسانیت و سایر ... عطا ... و اورد
حلال ... در ابنوفتا ... مزایای حسنات و استکثار محاسن خیرات ... مصاحف و کتب حاصله
سرکار منظور نظر سعادت آثار افتاده و قف صحیح شرعی و حبس ... فرمودند قربة الی الله ... مجلدات قرآن
مجید و سایر نسخ ... و حدیث از تفاسیر و دعوات و احادیث و روایات و اصول و ادبیات و عقلیات و ...
و تواریخ آثار و دواوین اشعار و غیر کتب ... که بموجب تفصیل است بر اولاد ذکور و اولاد اولاد زادهم
الله فضلا و عزا علی ما تعاقبوا و تناسلوا و تولیت ... فرمودند بارواح مبرورة والدین ماجدین
اسکنهما الله فی روضات الجنان و تولیت ... داشتند ما دام الحیات بنفس نفیس و بعد
فضولی ... و ارشد اولاد وقفا صحیحا شرعیا مشتملا علی جمیع شرایط الوقفیة بحیث لا یباع

وَلا یُرهَن وَلا یُوهَب وَلا یُتَصَرَّف فیها الا بما یناسب بالوقف وبصرف وقف دادند وصیغه شرعیه
جاری شد فَمَن بَدَّلَهُ بَعدَ ما سَمِعَهُ فَاِنَّما اِثمُهُ عَلَی الَّذینَ یُبَدِّلُونَهُ وکان ذلک فی شهر رمضان
المبارک من شهور سنه سبع واربعین ومائتین بعد الالف من الهجرة المقدسة النبویة علی هاجرها الف
الاف الثناء والتحیة بعد از اجرای بنای ستایش حد مجاری
احمد رد محمدت خداوند حمید و درود در ... نعت رسول مجید و اولاد و آل صلوات الله علیهم الی یوم الوعد
و آل وعید نامه ... بر نگارش این سطور و تسطیر این سجل اجابت دستور آنکه چون رای جناب ... خورشید
ضیا اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت برجیس سعادت بهرام سطوت آفتاب رایت ناهید بهجت تیر درایت
ماه سرایا انجم حشم آسمان خدم شاهنشاه دین پناه معدلت آیین خسرو اسکندر دستگاه سلیمان نگین شهریار
کشورگشای خواقین خدم دارای دوران ارای عدالت شیم ملجا سلاطین زمان مرجع خواقین جهان رافع رایات
علم و انصاف قامع ایات جور و اعتساف مصلح احوال جمهور مفتاح ابواب حسنات باعث صدقات جاریه باسط مکارم
عالیه عون الاسلام والمسلمین ظل الله المبسوط علی العالمین السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ابو النصر
والفتح والظفر صاحبقران کامکار فتحعلی شاه قاجار لا زال ذلال افضاله جاریا علی انهار آمال الانام الی
قیام القیام همواره بنشر رشحات مثوبات و اجرای انهار هرگونه حسنات مصروف و عنان همت جهان آرا بایجاب انواع
خیرات و مبرات معطوف میباشد بنا بر معارف پادشاهی بر این جمله ممالک ... ساری و ذلال مکارم شد جمیع
املاک ... جاریه از جمله دهات و قنات سعادت نشان وقف صحیح شرعی و حبس مؤبد مطلق فرمودند
و تمامی چهار طاق از جمله طاقات فین بزرگ و کوچک و خالصه دیوانی که از ملکیت از جمله بناهای قدیم است
فین میباشد بوجه الله ... از محلات دارالمؤمنین کاشان بانضمام اراضی تابعه آن بتوافق تفصیل که در هر هفته

شبان ازصبح پنجشنبه تا صبح شنبه در محلات هفتگانه مجوی ... واهالی محلات مزبوره استعمال نمایند
و هر قدر اب از چهار طاق مزبوره فاضل اید متعلق زراعت نموده منافع و محصول ان بابت حق التولیه و مخارج ضرور
و مرمت و محال اب مزبوره مصروف دارد و تولیت را مفوض داشتند بعالیجناب مقدس القاب سیادت و شعادت
نصاب شرایع و معارف اداب عمدة السادات العظام زبدة الفضلا الفخام اقاسید محمد خلف الصدق مرحوم جنت مکان
اقامیر عبدالحی رضوی کاشانی بعد از مشارالیه باولاد ذکور او نسلا بعد نسل و شغل میرابی چهار طاق مزبور را
بعالیجناب قدسی القاب خلاصة السادات الکرام اقاسید محمد بعد متولی مشارالیه موکول فرمودند و چهار طاق
مزبور را بمصرف وقف مقرر و حسب الاشاره اقدس صیغ شرعیه بالعربیه والفارسیه سمت جریان یافت فمن بدله
بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه وکان ذلک فی شهر ذی القعدة الحرام من شهور
سنه ست واربعین ومائتین بعد الالف من الهجرة المقدسة النبویة علی هاجرها الف الثناء والتحیة

فاتحه هر کلام حمد واقف اسراری سزاوار است که قران مجید از مصحف قدرتش ایتی است روشن و ایه ذلک الکتاب
لا ریب فیه از سوره هدایتش همایون نشانی است مبرهن و نثار محامد چنین نعت رسول مجید است که تلاوت فرقان
معانی اش ابواب علایق داعیان ادکار و اوراد است و ذات همایونش اجزای وجود را شیرازه بند کتاب ایجاد صلوات الله
علیه وعلی آله المعصومین الامنین بما انزل الله علی نبیه الامین و بعد چون مشتخر این حروف اینکه وقف
صحیح شرعی فرمودند قربة الی الله تعالی اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه دین پناه خسرو خورشید لمعان آسمان
بارگاه مهبط انوار نامتناهی ظل ممدود یزدانی که از مجید سر لوح صحیفه سعادت آیتی مصحف معدلت کهف فرقان منیر
کاسر لوای منافقین ذو الفتح والعدل والنصر سلطان الدهر وقهرمان العصر السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان

فجعلنا فاجاد لا زالت مائدة انعامه مبسوطة في الآفاق وقصعة جداوله شارعة لاصحاب النفاق

والشقاق انهم جزو كلام الله مجيد را با پنجاه مجلد ديگر هر يك مشتمل بر نيم جزو بر كافه فرق شيعه اثنى عشريه على ارباب

ائمتهم الاف الثناء والتحيه ساكنين ومتوطنين دار الخلافه طهران از نوبى و غريب ونواب وقف هذه فرمود

بروح پرفتوح نواب خلد مآب خديو غفران نصاب جنتعليخان والد بزرگوار خود طاب الله ثراه وجعل الجنة

مثواه وتوليت را مفوض داشتند بجناب فضايل وفواضل ومعارف نصاب حقايق ودقايق وعوارف مآب شرايع

وبدايع ومكارم انتساب فخر العلماء والمجتهدين اجل الفضلاء والمحققين صدر وسادة السيادة جامع معالم السعادة

مفتش معاشر الاسلام مرجع جوامع الانام آقا مير محمد مهدى امام جمعه وجماعت دار الخلافه مزبور وعلم رود الدهور

امام جمعه و در پيش مسجد جديد سلطانى باشد وطايفه كه از شهر بيرون نبرند و زياده از هفت روز در نزد خود

وجز نگاه ندارند مگر باذن مجدد از متولى وبيع وهبه وبذل وهبه نكنند واز لوازم وشرايط وقف خارج ندارند

~~فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه~~

مجدد الحاج ايلچى از خدمت شاهنشاه جم ... خواهد شد چون پيش نهاد دو پادشاه جمجاه است كه

اين عهد جاويد ميانه اولاد امجاد واحفاد پايدار وبرقرار ماند از هر دو طرف الى الشرق قرار چنين يافت كه

هر يك از كواكب سپهر پادشاهى كه وليعهد دولت وزيب بخش سرير سلطنت باشد با دولت ديگر يكجهتى

و دوستى را پايدار داشته اين طريقه انيقه را مرعى ومعمول دارند وهرگاه وليعهد يكى از دو دولت عليتين محتاج

باعانت وهمراهى از دولت ديگر گردد بطريقيكه پيش رفت وصلاح دولتين ومملكتين ومتعلقين باشد

مضايقه وكوتاهى در امداد واعانت ننمايند واعانت وامدادى كه الحال از قرار تفصيل فصول سابقه در اين عهدنامه

ميمونه مشخص شده است با وليعهد نيز مسير وبرقرار باشد چون از قرار يكه بر اولياى هر دو دولت

اثمه على الذين يبدلونه وكان ذلك في شهر ذي القعدة الحرام من سنة اربعين ومائتين بعد الالف

من الهجرة المباركة النبوية المصطفوية على روح هاجرها الاف الصلوة والثناء والتحية

مانند كان فدوى وچاكران آستان حضرت ... مبانه خلافى وهيچگونه اختلافى نيست دلها از هر دو سو

بصيقل تربيت حضرت يگانه از هر آلايشى آينه سان پاك است وجانها يكانگى صورت پذيرفته

از دو جانب بمشاعلت سعادت خدمت ستايش حضرت بكتا دارا است وجز دامان يكدلى نگيرد از ... ثابت

ظاهر تا نهايت ضمير سر تسليم بپاى اطاعت نهاده وامتثال امثال حضرت ... را از اقضاى حال آماده ايم منتهاى مرد وعنايت

مقصود ما بنده كان از اشتغال مطالب واحتمال متاعب ومساعى وطلبها وجهدها وتعبها در نشار اين احوال نغايت

اعمال مهمه ... حضرت است كه ستايش ... وسيله رضاى خاطر اقدس شاهنشاه ... حاصل نمايم

كرد رضاى حضرت آفاق در وفاق ما ... است چرا راى خلاف جوييم خلاف حضرت وحضرت اختلاف نشكست

از چه راه وفاق كوييم ... خواطر ثابت داشته وتمامت دل را براين خواطر كماشته ايم كه از اين پس بادة اوقات

بيش ومنفعت رسم موافقت كوشيم ومخالفت عالم كثرت را در برده توحيد پوشيم زلال صفوت را صبا ده نه

دعان سازيم كه از كرد انگيزى اصحاب اغراض غبار ... برنخيزد ونسيم الفت را ... از ... كلفت بر داريم

هرگونه ناخوشى حلاق ... نا مبر در اگر كار كذاران جانبين را وقتى باشتباه غايله در ميان آيد يا بكمان منكر حادث

شود اگرچه سهل واندك باشد بجستجو زياده در تحقيق نهاده وتبيين حقيقت آن برداريم و اگرچه جزئى باشد

بكار دفع سازيم تا سهل ... نگردد وكم مايه بسيار نشود زيرا كه جزئى كلى را شامل است وكل از اجزا حاصل

هزاران بکی پی پدا ید و بینا دارانند که وبالجمله این ونیقه انیقه را نیقه که چون خاطر مالیات دلان برسوم

موافقت مشحون است تا حفظ رسوم اتفاق و پاس اداب وفاق را تاکید شتین و توثیق مبین باشی نگاشته

امد بتحریرا فی شهر صفر ثانی سنه ۱۲۲

در کلشن را زها خاطر کلک در اغاز

همایون دولت روز افزون و طلوع نیر شوکت ابد مقرون شکفتن بود که چون شاهنشاه جهان پناه

پناه شهریاران جم دستگاه ناصر اسلام منصور نایید ناصر علام افسر تارک شهریاری شهریار کشور ستا

بادشاه بلند اقبال جوان بخت حسر بحر نوال اسمان تخت ارایند او رنگ خلافت عظمی اعظم سلاطین نامدار

فخر المجاهدین ظل الله فی الارضین السلطان الاعظم والخاقان الاکرم مالک رقاب الامم بالسیف و النعم ابد الله

ایام دولته وسلطنته را عنان تهیب عزیمت بیشتر بجانب جهاد و غزا معطوف و اغلب اوقات همایون

بترصیص مصالح جدال و ترتیب نظام ابطال مصروف است لهذا برعایت مراسم اداب صداقت و اجتناب مزید

جند و دوی التزام حواس ناطمی را در محضر مراتب صداقت بر شرفا ندره زی جوارح ظاهری و ظهور بارگاه فلک

سلطنت را چشم و همتا اقدام متباد از دایره حد تمادی خارج نماید بحر این نسخه حقیقت قرین را قلم واکر

اقدام کذاشت و مورصفاتی هدیه مرجان را در بارگاه عرش اشتباه سلیمانی دست او یزمعذرت نامانات ساخت

بنظر تحلی ملحوظ و منظور افتد

عقود جواهر حمد و ثنا توشیح کردن عروس ستایش کبریا یزد است که مشاطه مشیش

عروسان چمن را در هر بهار بغازه گل و سمن اراسته و از حجله نوادی جلوه گر ایوان شهود اورده و قابله قدرتش تقاضای

ملکوت را از ابناء ابای سبعه با امهات اربعه تولید مولید ثلث لازم دارد شاهد خوب چهر مهر را جامه زرتا

ضیا ازاو

ضیا ازاو در بر است وطره لیلای لیل را از عطر ابری نسیم عنایتش غالیه عنبر در شب کان اعضان از نفحات الطاف

اوباد و رغادا نثار ند فکواعب اتراب کواکب از اتراب تربیتش در سماع و دماد و هو الذی لو تتخذ صاحبة و لا ولدا

ولو یکن له شریک فی الملک احدا و درود و درود بی شایان ستایش شاهد قبول نثار بارگاه عرش اشتباه رسول

مختار بی ادر است که اوازه نوبت نبوتش سامعه افروز انس و جن و بشر و سجل محضر رسالتش بخاتم ختمیت مشحون

و معتبر است شمع شفاعتش در محفل امید امت چون چراغ عیش بیکسان تا صبح قیامت فروزان است مجود بحر

رحمتش در معرض تعمیم فیض عطرافزای مشام عالمیان محمد نبیه مهر دفتر ناموس عرش زیور بعز تنسیس ناپیه منبر

خطاب انا بن دو شرطه صلی الله علیه و اله سیما صهر و زوج ابنته علی داماد پیغمبر حبیب پیغمبر حق رهبر

نظام معقد عقدت لحتی بعزی احتی الشرفیا با مثابه دو اج ابکار معانی بدیع بالفاظ شریعت ترصیع نکه چون مقتضا

لضمی ایات واخبار واضحات صحایف امر منزل کتب و مراوحیات سنن مؤکده شرع مطاع و تابع نعلش مطبوع طباع اتباع واشباع است

النکاح

کا قال من لسانه علی الوتشاع وانکحوا ما طاب لکم من النسا مثنی و ثلاث و رباع و قال رسوله المطاع

سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی من الاشاع و لهذا در زمانه سعید و اوان خوشتر از صباح عید و صباح عید عقد

مناکحه بهیجه شرعیه شند دا عه واقع شد فیما بین فلان بالطابه و فلانه بالقابها الصداق فلان و صیغ شرعیه بالعربیه

والفارسیه سمت جریان یافت بحیث صارت الزوجة المکرمة حلیلة للزوج المکرم علیه اداء الصداق و بذل

موجبات الانفاق و علیها التمکین عما علیکما من الوفاء و الوفاق

چون سرکار عظمت مدار کثیر الاقتدار

اعظم وزرای زمان افخم امنای دیوان اقرب مقربان بارگاه سلطنت عظمی اجل معتمدان خلافت کبری وزیر صاحب تمکین

معظم امیر معدلت قرین مفخم امین الدولة العلیة العالیة عبد الله خان مستوفی الممالک دیوان همایون اعلا الله قدره

بااز تکاب عظمات مشاغل دیوانیه راجع خداوند جمن ملزوم همت و باحصول قصوی مدارج امارت و وزارت امضای

شریعت و ترتیب اسباب عبادت مکنون خاطر مستلزم السعادت می باشد در این وقت که اوراق این دعوات مرغوب

لفظ معنی بسیار خوب استاده به نظر معنوی میرزا احمد یزدی بیتی بیتی طاب الله ثراه است لیکن اینان اشتغال یافت و در

اوراس ... اشتغال فرمودند بموجب اشاره مطاع عالیجاه سیادت و سعادت پناه سلاله خاندان

وطاوه دو دمان نجابت نادره عصر و فرید زمان مظهر الحضرة الخاقان میرزا ابو القاسم مذهب باشی دیوان اعلی بقلم صانع

که عزت دوران ... و ... ... جلی ... ... ارباب سلیقه و وقوف و امثال خط و بدایع صنعت

منظر دقت ملحوظ خواهد افتاد و هر کسی ... ... دعاها مسطور بود ... ... اجابت ... روزگار فرخنده آثار باید

تحریر فی شهر رمضان المبارک سنه

هو الحی الذی لا یموت

ثنا ... ... توحید ... ... شکوه ... دوام بقای جاوید ... ...

... حی لا یموت ... ... که حیاتش ... ذات ... و ذات ... ... از وصمت فنا و زوال است ...

... ... و ... ... و ... ارواح و اشباح عوالم لاهوت و ناسوت و ...

نفسهای ... و هو حی لا یموت ... و ... و الیه ترجعون و ترتیب مراتب عالیه ... و ...

دیده مرغوبات روضه رضوان درجات ... و صفایای شرایع کبری ... و ... اسرار ... الا وحی

یوحی ... ... قرب قبول ... صدق مصدوقه و ما محمد الا رسول و بر آل و اولاد و اصحاب

و اصحاب نجباب الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم بالاخرة هم یوقنون ... ...

و خلیفه مطلق و ... ... کتاب ... موروث اسباب ثواب و عقاب ...

نارک

ناد ... ... دنیای دین حافظ و ... علوم ... ... لوای محمود حکم و حکمت رکن رکین بنای و الای و ... ...

علی امیر المؤمنین علیه سلام الله علی ... ... چون ... ... که ... الله الملک العلام

از ... و ... [illegible] ... و ... کار معدلت

[illegible] عطاطل

[illegible] صادر ... ...

[illegible] السلطان

الاعظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیوان دولت ابد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

و ... [illegible] ... ابو الحسن خان شیراز

ادام مجده السامی در زمانی که بحفظ حافظ ذو المنن بنیان بدن از نظام قوای روحانی و جسمانی معمور و سنین زندگانی را

بلوغ بسر حد مرتبه استعدادی معنی منظور داشته نتیجه موتوا قبل ان تموتوا امتثال لازم شمرده بعد از توکل بجناب الهی و

باطمینان معدلت شاهنشاهی و حسن عنایت جناب قضایا بناهی تعیین اوصیا و نظار در وجه اوامر [illegible]

و قرار مخلفات و متروکات مخلفه لختیار نموده وصی شرعی کرد اینک سرکار [illegible] امرا العظام اجل

سلطنت ابد فرجام اقدم مقربان پیشگاه خلافت نظام امیر بارگاه فلک احتشام ذو المجد و الشوکة و الاقتدار محمد

قاجار دام اقباله العالی و عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه فخامت و نبالت اکتناه نتیجة الامراء العظام

الولاة الفخام میرزا مهدیخان فرزند ارشد خود را که اولاد بلکه وارث شرعی منحصر [illegible] مشار الیه [illegible]

که دو وصی معزی الیهما بنظارت و اکابر عالیجاه رفیع جایگاه معلی جایگاه مجدت و محمدت همراه افخم معتمد

سلطنت عظمی ارفع مقربان حضرت خلافت کبری طایفه الحرمین الاشرفین حاجی میرزا علی رضا که از [illegible]

معظم مشار الیه و عالیشان رفیع مکان عزت و سعادت نشان دیانت و امانت توأمان عمدة التجار و المعتبرین [illegible]

و المعمرین حاجی اسمعیل [illegible] شیرازی بعد از آنکه [illegible] اجل محتوم موصی [illegible] معظم [illegible]

[illegible] باستحضار و استصواب یکدیگر شرایط وصایت و نظارت را موافق [illegible]

ذیل [illegible] دیوان اعلی [illegible] معروض جناب [illegible]

با بر حسب صوابدید ایشان بخاکپای مبارک شاهنشاه عدالت همراه عرض نموده نگذارند [illegible] مداخلت

ارباب طمع و غرض و خلل و فتور [illegible] واقع شود و هم در مجاری [illegible] استحضار و ثبوت

[illegible] یکی حلیله موصی معظم الیه و دیگری زوجه معززه عالیجاه میرزا مهدیخان

از شرایط شرعیه شمارند

بج

چون در این عرصه [illegible] که بنا [illegible] پروردگار وجود عرصه عالم [illegible] و فر [illegible] سلطنت و خلافت [illegible]

جلوس همایون شاهنشاه جهان [illegible] دستگاه [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] خلافت عظمی اعظم [illegible]

مالک [illegible] ظل الله فی الارضین السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان محمد شاه قاجار روح العالمین

و ابد الله ملکه و ابقاه [illegible] ارکان سلطنت [illegible] اعظم

[illegible] و افضل [illegible] الدین [illegible] الاسلام و المسلمین [illegible]

و معاذ الانام [illegible] دولت ابد [illegible]

استحکام خلود و دوام [illegible] دولت [illegible]

[illegible]

جهانگشای [illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاهنشاه [illegible] [illegible] شهر ربیع الاول [illegible]

الحمد لله الذی [illegible]

[illegible] معرفة ذاته و عجزت الاوهام عن [illegible] محامد صفاته و الصلوة و السلام علی

من [illegible] الرسل و علی آله الموقوفین علیهم حساب الاعمال و رشاد السبل [illegible]

و [illegible] اقلام کرام الکاتبین [illegible]

بعجز و تقصیر اعتراف نمایند و معترف آن مناظر قدسیه که در تقریر فضایل ... فرد ایشان از مراحل فهم و فکر انکس و مناسب پادشاه

و تفکر

ذوالجلال که محاسبان افکار و اوهام ارباب عقول و افهام از دخول مجالس و وقوف بر وظایف محامد صفات او در ابواب عجز

و اعتراف ساکن مالک الملک لایزال که مستوفیان دیوان ملکوت املای عجایب خلقت و فطرتش از فهم و اشتراک [illegible]

مقطوع و زایل یافته اسرار روحانیش در صفحات اوراق صفحات هویداست و بنای حکمتش در افراد ذرات مکونات [illegible]

و بیان موافق هدایت ارشاد و اقتضای عادت ساری جهان را با اعلام وجود انبیاء کرام آراسته و ذات همایون را بیش

ایجاد و خاتمه کتاب ارشاد خواست که آوازه نوبت نبوتش سامعه افروز فرق فلکیان و مغلول [illegible] و نسیم مرحمتش [illegible]

مهبط اطراف [illegible] مشام ممالک [illegible] بر ما نبوت او و اکناف [illegible] کرامات و عدد ابناء رسالتش معجزات [illegible]

محمد [illegible] عرش [illegible] بعد [illegible] خطاب [illegible] و بذکر امامت و ولایت با ستائش

آل او و اولاد طیبین و ذریت [illegible] و هم الموقوفون علیهم ممالک الشفاعة و الهدایة و الواقفون علی

مسالک الولاء و الولایة اولهم اول اوصیائه و اولی بولایته و واقف سره علی امیر المؤمنین و

افضل السابقین و اللاحقین علیه و علیهم ازکی التحیات و انمی الصلوات   موجب

این سطور که [illegible] سلطانی [illegible] که [illegible]

مالک الملک علی الاطلاق [illegible] آفاق [illegible] ملکیت و سلطنت شاهنشاه موقوف و مسلم

که محکمات [illegible] السلطان [illegible]

[illegible] جعل الله لکل شیء قدرا [illegible] انا جعلناک خلیفة فی الارض [illegible]

[illegible] شاهنشاه دین پناه

[illegible] خسرو اسکندر دستگاه سلیمان تمکین [illegible] دارای دوران [illegible] السلاطین

خواقین جهان

خواقین جهان [illegible] عدل و انصاف و جامع مبانی جود و احسان [illegible] عالم معانی

امام [illegible] الاسلام و المسلمین ظل الله [illegible] السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابوالنصر و المظفر محمد شاه

[illegible] دولته قائمة الی قیام القیام و قوائم شوکته شامله بارکان الخلود و الدوام [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] بنصفت [illegible] ملکت [illegible] عدل و انصاف و دفع [illegible] اجحاف و اعتساف

[illegible] حقوق [illegible] ابطال [illegible] مصروف [illegible]

که زمام اختیار مهام دولت و مملکت [illegible] اجل فضلا [illegible] شریعت [illegible]

شرایع ملت [illegible] مصالح مسلمین [illegible] اثنی عشریه [illegible] احکام [illegible]

[illegible] المعارف [illegible]

[illegible] الانصاف [illegible]

و با [illegible] جمیع ممالک [illegible]

داشته [illegible] ممالک [illegible] اجحاف [illegible]

[illegible] مباشرین [illegible]

[illegible] بواسطه [illegible] ملکیت [illegible]

[illegible] موقوف علیهم [illegible] شاهنشاه اسلام پناه [illegible]

شرایع [illegible] موقوفه مملکت [illegible]

[illegible] منافع حاصله [illegible]

حسب [illegible] موقوف علیه [illegible]

مرجوعه و موقوفه بعرایض و اشخاص مفصل و متفرق [illegible] ثبت پیوسته یابد که مستلزم [illegible] و استقبال بود [illegible] ارشاد

در الفبا بر وفق و تفصیل ابجدی [illegible] و شرح آن در [illegible] ضبط بود [illegible] مطابق آن نسخه [illegible]

نسخ و مطالب هر یک یکی از [illegible] ارسال و احکام و امثال مطاعه [illegible] اصدار شود که [illegible]

مباشرین [illegible] امور موقوفات و متولیان [illegible] از شوائب تعدی و تخلیط مصون

[illegible] و مطالب [illegible] مطابق [illegible]

و [illegible] ابن [illegible] احکام [illegible] دولت [illegible]

[illegible] در [illegible] و انتظام داده [illegible]

[illegible] اوضاع [illegible] توجه [illegible]

[illegible] و استظهار باقبال [illegible] و استضائت [illegible]

[illegible] که [illegible] احکام [illegible] موقوفات [illegible]

[illegible] احکام نافذه [illegible] بعد از [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] امید که [illegible]

[illegible] احکام [illegible] ابد الدهر [illegible] این کتاب [illegible]

[illegible] موقوفات [illegible]

[illegible] علیهم السلام و ما [illegible] فی هذا المقام و این [illegible] موقوفات [illegible]

[illegible] الله [illegible] موقوفات [illegible] امام [illegible] التعظیم [illegible]

[illegible] موقوفات [illegible] و اولیای [illegible] موقوفات [illegible]

وصع

ومصانع واقع در هر یک از مواضع باب [illegible] در بیان موقوفات متفرقه بر اولاد و غیره [illegible] از بلاد [illegible]

و بیان آن [illegible] که موقوفات مسطوره در [illegible] واقع و [illegible] و تعیین [illegible] — واوطان

[illegible] هر کلام [illegible] که عقل [illegible]

[illegible] ابواب [illegible] معرفه و جود [illegible]

و ابداع و ایجاد [illegible] کتاب [illegible] ابواب [illegible]

[illegible] الحکمة و فصل الخطاب [illegible]

[illegible] بیاد الیوم التناد [illegible]

[illegible] شاهنشاه دوران دارای [illegible]

[illegible] ظل الله [illegible] السلطان

والخاقان الاکرم الاعظم السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان شاهنشاه [illegible] شاه [illegible]

باحکام [illegible] و انصاف [illegible]

[illegible] و بلاد [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] که مشتمل باشد [illegible] تعیین و تخصیص [illegible]

[illegible] عمال [illegible] دیوان [illegible]

[illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] احکام [illegible]

از ولایات و حکام و مباشرین و متصدیان التزام بان یافته شتی که بدون توفیر و تعلل در مبلغ و مقدار وجه

و میل میانه اقویا و ضعفا و کبار و صغار داد و ستد نموده از اجحاف و اخلال که مخالف رضای خداوند حکم قضا امضاست

احتراز نمایند و بقانون سابق مهام از مصدر احکام علیه استشارت و اشارت از جناب مستطاب قبلة الآفاق و الاحرار

حرز امان الانام عن الاشرار یعنی علامه سعادت یار [illegible] ابو الفضل و اقتدار مسعود [illegible] ذکا ذروه جلالت

بینش فرد دفتر فضل و کمال باسط بساط انصاف و اقبال رکن رکین سلطنت عظمی حصن حصین دولت جاوید بنا جامع مراتب شتی

فنون و جلال [illegible] حضرت خداوند ذو الجلال الذی انتشر ذکر محامده کفیض ایادیه علی الاکناف و فاح عمام افاضاته

کبسط ایادیه فی الاقطار و الاطراف و حامی [illegible] اعز الله انصاره و ذل اعادیه و شید ارکان السلطنة بمحامد مساعیه

و غیره جناب معظم الیه کمترین بنده درگاه معدلت مبانی محمد حسن اسپانی [illegible] که در سیاق [illegible] ثابت رسیده

فلوقت [illegible] و اکثار [illegible] و ارادت است بتقدیم این خدمت فرموده و باضافه این التفات

بر جمیع همگنان [illegible] افتخار افزوده [illegible] حکم قضا امثال [illegible] خط امتثال گذاشت و [illegible]

در جمیع وجوه ممالک ایران [illegible] همت اقدام [illegible] که با [illegible] شاهنشاهی

خطا و خلل [illegible] خالص [illegible] قابل [illegible] خلافت ابد شامل

[illegible] از وضع موضوعات [illegible]

عادل با ذرا عاید و حاصل گردد

بعد از تمهید توحید واحد بی همتا و صد بر مثنوی حمد و ثنا و تقدیم تسلیم سالک مسالک

لیلة الاسری و آل و اولاد و عارفان معارف [illegible] بنده درگاه خلایق [illegible] امین

چنگین [illegible] که [illegible] کتاب [illegible] مثنوی [illegible] انتخاب [illegible]

اسلام پناه

اسلام پناه دین پرور [illegible] و مجاهد معدلت گستر منتجب محمود معالی اخلاق و مالک ممالک آفاق [illegible] ظل الله [illegible]

حامی شریعت احمد مختار سلطان اعظم اکرم محمد شاه قاجار لا زالت اعلام نصرته مرفوعه [illegible]

انشاء الله [illegible] منظور انظار قبول و موجب حصول مامول [illegible]

قصیده [illegible] احسن مقاصد [illegible]

[illegible] مدیح ممدوح سخن پرداز [illegible] مطلع [illegible] قصیده [illegible] الغزل

دیوان دولت و اقبال [illegible] جمع محاسن اوصاف و اخلاق [illegible]

[illegible] بوستان [illegible] ذکاء ذروه فطانت [illegible]

فلک [illegible] امیرزاده [illegible] آسمان [illegible] لا زالت [illegible] الله

قوانین الامراء [illegible] انصافه

سفیر کامل بلاغت صریر و در قطع مراحل واقعات سالها که گذشته شد در طال بیان و سوق رواحل سخن بذکر و شرح امور سفارت
و رفع موانع مخاشنه و مخاصمه فیما بین دو دولت ابد مانوس ایران و روس چون بود در طی تفاصیل اوضاع مأموریت مقرب
الخاقان میرزا ابوالحسن خان شیرازی را بعد از مصالحه گلستان ادم برسم ایلچی بزرگ از درگاه همایون حضرت شاهنشاه فلک بارگاه و مجمع
لجه حضرت امپراطور روس بلاغت ... ابلاغ پیشگاه سامع ... ایلچی مشار الیه بحر وصول روس
برای اندولت بحر وس عواید ... واقع و اعلام عزیمت امپراطور ... املاع
امنا دولت و وزرای حضرت که مستقر مقر سلطنت بوده ... که در مسیر ... بحث
بوقت خاطر ... مجلس ... مفاوضه ... مجلس ... رتبه
مراتب معروض ... ایشان ... کمال و غایت اعزاز و احترام
ایلچی و ... سلطنت واصل ... ایام مسافرت ... متواصل امد بعد از وصول
الحق خطوط امپراطوری و ابلاغ ... مبارک شاهنشاهی و تعیین ایلچی بزرگ از اندولت در سنه ماضیه بجهان ترجمان
معاودت و شرف ... ایلچی بزرگ ... خدمت ... داشت سفادت
این کلام و توضیح این انجام آنکه مقرب الخاقان مشار الیه ... عرض ... اوضاع ملک حضرت
و شرح دقایق احوال ... عرضه داشت که ... دولت ... واقف
سلطنت ... فارس ... ... مغاربه

دقایق سفارت ... الصراحت ... نامه ... و لاتیان قریب
جوار ایران ... دولت جاوید ... که در عرض ان ... ایلچی بزرگ ... امنیا ادامه تا منه
متحول ... حرام
در ... دولت ... حکم حسب بین
... آثار ... ابل ... است برسم
... ایلچی مشار الیه ... و تجهیز
علفه و علوفه برای ... احترام و تفتیح لوازم
نزل و اطعام و اهتمام در تعیین منزل و مقام ... و مقرر جنین
شد که ... سلطان موقوف دارند
و از ... ایلچی ... و بود
... مصالح
ملک ... الخلافه ... ایلچی نظا ... فی
از عرف ... صاحب ... حب
کنجینه فضایل و فواضل ... امنا مت
اهل ... است
حسینی ... دولت ... ایالتی
ملکت ... اسکندر دولت

اوذ نظر فی باجوج زوال اسباب نموده تا لطف محمد معدود شد در رفاه احوال عباد پیشنهاد خاطر افتاد ابواب شد بیدرخ دیو درست

زبردستان ضعیف شد بر یافت و قاعده جو مشو رفع لوای برتری بغضب العین همت جوی ساخت خطیب بیدبضم حمله

معدلت و کرم عدالت فاتحه فتح انشاد نموده تا منطوق ما الیعش بیان معلقه بلاغت تعلیق خواطر ساخت سخن سنجان اقالیم

معلقه را از علاقه جنین او محنت و تا صنایع طبعش طراز سخن در اطراف و ارباع ربع مسکون پراکنده از باب سبع معلقه

تا فی سبع المثانی معانی افتاد بجوهر شمشیر ذهن سلیم تحدید جهات ممالک علوم عقلی و نقلی نموده و به تیر مخطی قلم

هفت اقلیم خطوط سبعه مسخر و مسلم داشته معلقات باب محاسن جبهه تحسین کمال اداب جمع آورده و خلق کریم با کرم عمیم از اعتدال

خلقت معادل و مطابق داشته تبیان بی‌نهایت عظمت ابهام از معضلات امور کشاید و ضمیر رام دلیل از وضوح

دعوی بی‌نهایت والحق به روض الشرایع نامیه وامری به الممالک عالیا و باالجمله ذکر فضایل صوری و معنوی

و بیکبار بیان مناقبش را بیدایه حرف عنان خامه از قطع مراحل این ما کوید است و عنوان فاتحه نظمی که کاتب خطاب

جناب مستطاب صدر نظام مناب نجیب شهریار الممالک ایکه ذات شهر معجزه ملک شه معو ذات

کرده شاهین عصفور جود و دست لازم ملزوم کافتاب و لمعه نور خانه عقل

مزدور چشم فلک بجاه تو ماند و بحل او چشم بی نجاه تو دود خامه از نظم عقل وصف

حبب در بنای تو زیر یافت دست او چو تو دست و این ظلم شد از این منکوس لشکر شد از او

حکم تو اثر کند امروز ورنه از قدرت تو پا بر زود کی بکار دیش قضا تا در که قدر راست مطلع مقدر بوده جهان

و بیش از تو مذکور بوجه کفه تا او سطوح منظومات بر ودولت

چه ذلت شاه جهان باری خامه کافور الذی ذکر مکارم لفیض بادیه

الاقطاب والافطاب والفخر بابناء مفاخره ومفاخره معارف الاوتاد والاقطاب بسلالة اصلاب الاطیاب

محز

مفخر السادات والانجاب جامع مرتبتین جلال و کمال حاوی درجتین معارف وافضال مقرب الخاقان موتمن السلطان معتمد الدوله

العلیه العالیه میرزا عبدالوهاب مستوفی الممالک دیوان اعز الله انصاره و مشید ارکان الخلافه

با جمعی آراسته و اوضاع شایسته از پیشخدمتان و احکام علیه اعتبار و حضار ارکان عظام و امرای با احتشام و حکام

عالی مقام و عموم مستاکوران جاه ریاضت که هر یک با استعدادات کامله از مقام خود عازم و در حضور سلطانیه

حضرت ملازم کردند در بیست ششم شهر شعبان المعظم سنه اثنی و ثلثین و مائتین بعد الالف

یوم تخضع اشکال السعود له والدهر ممتثل والجند طوع بساط سفر وصل

دشتی سپاه ادای نوای قانون طرب

عزیمت موکب همایون نیابد از پنج و شش

اوثاق طرق و شوارع و تفرج مفرحات منازل و مرابع لشکر

بیست و نه قطع و در یوم الاربعاء پانزدهم شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن که قران سعود سعادات با طالع مسعود

ان بود و اختر سعید مساعدت مدارج صعود واذا السعود

وجیش الاسلام حوالی ساحت سلطانیه و مطرح لشکر

که از کشور جیشا کالبحر طامی الموج مصطخب الارض والاکم فوج

دسته دسته با معدات لازمه و استعدادات کامله بر کاب همایون می‌پیوستند و در حواشی اردوی نصرت مقام

در هر مقام که برای ایشان معین گشته فرقه فرقه نظام اقامت وفود

عساکر نامحدود در حدودان عرصه بی غایت بدان غایت که محال اندیشه فضا

طریق طراز یافت و تلاطم امواج جیوش و تصادم افواج سپاه بحر جوش در مسالک و معابر بدان مثابه که

نقش جمال عبرت در پرده خیال صورت امکان می بست ویضیق عنه الوصف لو وصفت فیه الوهاج رسف

از کود تعال موکب صلت و کاب کاتب جهره شاد و سپهر در افق خاک غارب و غارب مهر شارق از افق سپهر خاک

هابر آمد و از ضعضعه سلاح ابطال و صهیل خیول در هوا و طنین طبل و درود و غلغل کشت و شور جوی در معمر فتنه

کوه هوا اجزا امکان نماند چندانکه شعاع نیر در جو هوا بجا و غبار فرخنده امتداد بود و سیل نظر در سطح کوه

از تفرقه هوا راه عبور بسبب همین تعال سناد و نعال و جبال تا فته خلخال هر خال احمال تجمل و جلال و حمله را واقع اسباب

و جدال در بر صدا بحر فاسماع را استراق سمع از ادفته فضا فاصل ممکن بود و فقرع مقعر صماخ از لطمات امواج

اصوات در بوده نشو صور تحصلی می بست از هر جهت آواز زنگ و رنگ جرس و جرس تای ناقه و استر می شنید

بی مناوری جهت بود موج خون خیالش هم معقر پلان و کران تا کران از وحشت بر کران بیشه بود قضبان اش جمله قرن بر

خورشید قباب عجزه طناب کیبی الطناب اطناب مجال خیال از وصول قلل جبال تو صیف نعتش کوتاه و صقل بلند اند اش

بود بیش کاه بادشاه بوده اطلس آسمان در شبهه در اشتباه خواهد بود در ان ساخت تا فسحت و عرصه بر فرو هر که ان نور هست

از هوا مرهم جوانب از زمین و صحن فضا ایش با فضا امید جوانان مقرون است هوا کاما یام الهوی فرط و فتر ولی

القنیتا فضا العواد لا وماء علا الوراز بن قصج کانه صفائح بر ق بسکر جبل ولا باو ثاد افتاد و صولد امد و بنا

اشاره اسباب نو ل موکب اجلال و جلائل معدات معد لیث وافضال ایدا ناد آتش و ترتیب صورت و موجب اعراق و تکلفات

در کتب سابق و لاحق از وقتی تواریخ قدیم و جدید و ذکر جزئی صاحب قاید مطوف و با از فواه ثقات معمرین مسموع افتاده

بدین صورت و کثرت در موکب جمع اسلام امنا هیچکاه بدین عدت و ثروت جمعیتی از هیچ صنا دو ملوک نشان نداده اند و افواج

دکا دواین پیل هم سمت تاب البحر بوقلم کشاد دیوان عسکر انظار احتیاط ارباب جرب کذشت و دو هزار نفر بکم

تا به بیش منظور افتاد و بعد از درک کال استقرار و استعلام در جمع جمعیتی چنین زیاده از دو هزار نفر خو نبدکه

مطلعها

مطلعها پادشاهی اردو بازار تو باد ایشان جبل یلا السعاکی که بلباس او اسط الناس ملبس باش بنوی ذکر جلد آن کلهی

صفا هم سان بران کلهین تو صوت هم سیر خوب نهاد هم صاحب بوک سامان ساز هم صاحب دولت اقتدار هم

خوش شمر باد هم رایت دولت افراخته هم تیغ کین اعدا بی اخته بر بیکان صف سیب قباها سیمین و زرین بین

هم آسمان از خوبرویی هم هم اقبال است سربلند کسی با زر جزر زرینه بابر وش زرنگین جو ازرم سینه پوش زیبا

میش فر آلات جنگ فراهم بجو جله ورنگ رنگ بنی اندر بان لشکر بیکران بیکی بسیار کمندکان هم تیغها هست و بی بها

هم نیزها افراز دشمن دوتا مکلل هم بند خنجرها مرصع هم ترکش تیرها پلنگ تا پیر را بیشه فولاد غرق زره بوش صف

صفا فنان کوه نکش سپهر هم بر نشان پوش زرین کی جلادان چی سر نو خواسته بدینها هم قامت آراسته هم

ابر آبی تا الماس یاقوت و لعل نکار بدست همه کوه کوهر نکار بکوهر برای کوه کوه تا زکوهر بیجون

نمود سیمین نظر کوه زخال بکوهر و زر مناسب هم بیک نوخشی و رکاب صفار جمله کوهر درخش کمرها جمله از سیم

بسته پیوسته همه کمر توکمی سیر ها کوهر نکار بسیم بیت الحمیر بولان بنیاد جنیبت فرد و هاری دانما

همه لعل نیم و هم مر دستام همیشه هم زرد سرخ بنفش هم زرینه کاوپانه درفش هما بزیکر رایت خاص شاه

دار صبیان سر یکا فرو بخشا اطلس خیام هم چو لاو باده جام کام هم سرایچه سهر بار بلند فرو پوشش و بوده

نعل از آن که موکب اقبال در آنجا بودن نزل بیهمال نیر جلال احلال ایالت کشا دیر امور عامه خاص و سایر بود هیبت

او انداز حریم حوزه سلطنت و وضع بیوتات خاصه خلافت برای صوکب شاهزاده کان نظام و امرای احتشام و ارکان

دولت و حکام و لایات تو دیک ده در و محل بارکاه سلاطین مطاف صغار طرفین و اکناف که حاضر رکاب مستطاب

بودت صقام معین شد و افواج صا کو دسته بدسته و طیب تاب نانظم و ترتیب هر یک در صقام خود نصب خیام

و رفع اعلام مکن الذم شمرد ندو یاد و لیالی التی هوی ضرب الف شهر باجبار و سوء عبارت صفیف کرد پدید و

هام

تا آنزمان در حین بطالت ادخیم بهم رسیده بود که همایون موقوف بود جهات شادی اشرف رفت تفصیل اوضاع و ورود حضور اقدس
بپیشگاه بارگاه گردون شکوه بشرح دستور العمل که من بعد دستور دیوان صدارت و مستوفی الممالک وزارت هم بلیوب سرکار
بالیچی شد والیچی بیه شد اکتفا میکرد   روز شنبه بیست چهارم شهر رمضان المبارک عالیجاه اصفیاء خان سرکرده غلامان
کوجیه با ایلچی نفر از احباء خود با اوضاعی که شایسته بطلب ایلچی تا منزل او رفته دو نفر از جلوداران اصطبل همایون یدک با اسب
اسب زین بر زین و ستام طلا و مرصع جلیه سوار او برداشته همراه بردند ایلچی بر کوب اسب خاص مذکور با هیئت اول از دو دسته همراهان زر خوانش
دولتسرا و در عرض راه طبل و بلبان او ایلچی از خود بنوازند بعد از وصول او بدولتخانه همایون عمدة الولاة العظام امان الله خان والی حاکم جلیل
الشان کردستان که بزیب و رتبه از اجله ولات مختص ممتاز و از خواص چاکران خاصان ایوان عطاه شاهانه مفتخر و سرافراز است
هزار سوار هر یک سوار ساعد شجاعت و ساعد آستین شهامت بحلیه سلح و مکمل با اسلحه و اسباب مذهب و مکمل باستقبال رسیده بیش
و بعلت ملاقات و تقدیم تعارفات باتفاق او شارع اردو بازار بجانب اردو همراه تا شارع سفینه سرعت کشاینده و قدوم حاکم
بلاد منزل او و همراهان بجا و جنان محل اعظم دیوانخانه نظام افراخته الذوا و دستور هنگام ورود دولت نفر جان محمد خان
که بیرامون چادر او بجا رستمانور بقانون نظام ایران طبل نوازند و شرایط احترام اقدام نمایند عقد بخشا
الیک فاسی در چبه دوم در چادر خاص بوده از جانب همایون تقدیم تهنیت و روده مرحمت دادند و فند بکیر ایلچی تقدیم شرایط
دیگر با ایلچی در محل اعظم ورود و بیک روز فاصله لوازم باز دید از جانب کاعظم تقدیم یافت
روز چهارشنبه بیست هشتم شهر صیام هنگام سلام که شاهنشاه اسلام متوجه
بالمعافرقه هامنه در سرا پرده مبارکه کالشمس فی زاد الضحی والبدر فی منج الدجی والماء فی حو الصدی والغیث
جادد العری والدنا یضحک فی الربی والورد جنبه الندی والصبح بعد نوص السناء والعیش فی زمن الصبی والدهر ببعد
بالمنی والدر من عقد الغنی والبشر من بعد الیاء والوحی اثر الطل بر صندلی مرصع بجواهر ابدار جلوس خواهند فرمود شاهزادگان

جبهه

نجوم سماء العز والمجد والعلی فروع اصول الامر والنهی والنهی در حاشیه مجلس منبسط چون حرو مقام خویش شغا فام نکین
قایم و حاضر باشند و نیز اعظم خلافت یا همچون سعود کواکب با انظار مراقبت ناظر جعد دستور مستوفی و ضمیر جعد دیوان
ابد مصر جدید دیوان الوزاره و نظام مهام الدوله صنوان الافتی فا سمهالانال بیدان الانقضا ایجان العزبا تعال ویف
چون ندای صائب خویش بر حقایق احوال واقف باشند چند نفر از خواص پیشخدمتان معین و اعیان اینان فان مقرب
نیستی نور الحجب [illegible] و طلقهم کالشمس تجاره من اشراقها الظلم پای تا سر از فوطه ثیاب و جواهر اقیشات یا سمن بر [illegible]
ایات ابرام ولایات دولت حرم پای بوده که فتنه بیراهی تحت فلک پایه و آستانه آسمان سایه منظور انظار همایون
هفت نفر از غلام پیشخدمتان خاصه منقش با ملبوسات فاخره و اسلحه مرصع بجواهر زاهره و رای تخت جادد که دون نظیر
بنکح نابت [illegible] سبعه نجوم سیار ساخات که او فطلت باشند دیگر و زرای امین و امنای با تمکین و مستوفیان عظام
عطارد نظر و خورن مناظم سپاه و سالار اصحاب قلم و اشباه لوکان اسفر حیا کان [illegible] من نور الخم فی اللیل بر [illegible]
سلام قائم مقام خویش باشند و امراء خوانین حشم و باشیان صاحب شان [illegible] الوصا [illegible]
کانهن کواکب هر یک در مدارج خود ناظم صفوف سلام ایستد یکصد نفر شمشیر بند از اعیان ملاد [illegible] اخیار و کلاه
و جا افتوسر دو پیشگاه حضور از طرفین صف بکشند یکصد نفر از غلام تفنگچیان معتبر و معلمین نظام لشکر با تفنگهای [illegible]
پشت بچین سرابرده مبارکه که بایستند [illegible] سرای [illegible]
الخاقانی [illegible] سرابرده [illegible] دولت [illegible] نظام [illegible]
با ایستند [illegible] سرابرده [illegible] مبارکه [illegible] هزار
[illegible] و اعیان ولایات [illegible] عرب و عجم و فارس و دیلم و خوزستان [illegible]
و بیابان [illegible] که حاضر رکاب هستند هر یک با اوضاع معمول خویش ملبس بلباس [illegible]

دسته بدسته وجوقه بجوقه مجمل نفر و پنجاه نفر و بیشتر و کمتر مجالس مصاحبت آراستند در چادر کشیکخانه مبارک که امرای العظام
فخر الکبراء الکرام الفخام جامع مراتب وزارت و امارت رافع رایات فضیلت و جلالت کلام طور مکالمت و منادمت مخزن درر
مخاطبات جلالت امیر کوه تمکین با اقتدار حاجی محمد حسین خان مروزی قاجار با چند نفر امرا و والات صاحب جاه متمکن کرسی
اقتدار نشسته از طرف چادر کشیکخانه تا لب چادر ایلچی که سمت پیشگاه بارگاه سلطنت و طول و عرض قریب یکصد و نیم ذرع
مسافت است از طرفین تفنگچیان باز بدستور نظام متصل بایستند محمود خان نایب ایشیک آقاسی باشی و چند نفر از یساولان
حضور همراه بودند محمود خان و ایلچی با همراهان کرسی نشین سواره و دیگر هر کس همراه او بود پیاده روانه شوند طبل
ایلچی را بقانون معهود و رسم بوده سلام و صف بجا آوردند تفنگچیان باز طبل افرازی در نوازش داشته بقانون نظام ایران شرایط احترام
مرعی داشتند بعد از ورود بچادر کشیکخانه امرای معززالیهم شعار و فادات شایسته با او رفتار بعمل آوردند فنون و جانب امیر الامرا
العظام لعمل الکبراء الفخام الله یار خان قاجار ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی اعلاه الله قدر ایلچی مشار الیه را با دو نفر از صاحب منصبان
کشیکخانه کان بیک و سکالوف که صاحب قبنه بنیاد آو ادعمو ان دولت میباشند بر داشته بر پیشگاه خلوت بارگاه
روانه شوند از پیش تا بیخه تا قریب به اعیان و اشراف که مجامع بوده داشته و دسته دسته نشسته اند قدم عنوان ایشان
با قوام شرایط تکریم برخیزند مقرب الخاقان ... دینی برخاسته تعارف شایسته تقدیم نمایند نامه امپراطور را
هم جو فه طلا که از رده یکی از شورای کنند کان همراه بودند بعد از ورود بسرا پرده مبارک که و تقدیم لوازم کورنش و ضراعت
الفنا و آداب جا دو همایون بوده ایشیک آقاسی باشی عرض حضور بدیع دستور نماید که مشار الیه با نه یو طلوف سردار
و ایلچی بزرگ دولت روس با نامه امپراطور در پیشگاه حضور شاهنشاه حاضر آمد از لب باشادت همایون ماذون
دخول چادر مبارک گردید بعد از ادای عز تقدیر شاهانه محصول از زحمات ایلچی خود نامه دو ستانه امپراطور را
بوده بدست مبارک داده و افراد جلوس یافته منزل دریافت چادر همایون حاضر بوده نشستند بفاصله پنج شش دقیقه

دیگر صاحب مراتب

دیگر همراهان و کرسی نشینان ایلچی را   موراویوف بیمبوروف ایشیک آقاسی   نیکولیچ ایشیک آقاسی
ابوانوف پرملوف ناظم مناظم سفارت حذاباشوف کاتب اسرار سفارت مزداویچ کاتب اسرار سفارت
فیجیلوسکی ناظر سفارت   ملا حکیم   کراونسامان لوبلوف ایشیک آقاسی قور
یعقوب اوسیپوف انطودوف عوکنیروف ستابوشر جاباد ناظر یوفچاباد
ودیکوف لاچینوف   جانیولاد   بابوف ایشیک آقاسی ذبیحین کامف کاپیتان کراونی
بابارکین شجیرسین یادبوف کاتب فن بیدوف کاتب فن بوز و رعنا کاتب فن دیکاندرا کاتب فن
امور حکیم   ماشکوف نقاش نازاروف دیلماج   کوروف نقاش شاهمیر بیکدروف دیلماج
ملاخانوف دیلماج میرزا یحیوی دیلماج کنیاز لیوبیند ترکی دیلماج بر داشته حاضر پیشگاه حضور شهریاری ساز
و بدین نظر بعرض حضور الفنا بود از که همراهان ایلچی دولت روس کجا کیا مبارک شاهنشاه حاضر آمده و بعد از
حضور اشارت نوخصی الفنا را بعرض بخیر یوش چادر بوده بیرون ... ایلچی خود نیز از کرسی برخواسته نزدیک
الفنا آمد و در حضرت اقدس یک یک را عرض معرفی نموده مشمول الطاف و عنایات شدند و مرخص گردیده روانه
از سراپرده اشرف که بیرون آمدند بدستور امین با اتفاق محمود خان تا چادر خود مشایعت نمایند بالجمله بعد از
وصول پیشگاه بارگاه فلک پناه و دخول داخل سراپرده سپهر اشتباه با داب خویش کلاه ضراعت از سر برداشتند
و از سر تعظیم بپای ادب بر دست ایستادند کناشند اکوجه بواسطه سطوت حضور سلطنت که ایشان را مشاهده افتاده
بود از دیباچه احوال ایشان آثار دهشت تمام تفرس میشد اما با تمام اخلاق و خردی که در کلیه امال دور و نزدیک
ثابت با جلالت دار دارد کلی خاطر الفنا که در تک ذریعه زعفران یافته بود کلمات جو ار و عنوان بر دماند و هر جیب
انجمن امتحانات که از جنب و جهت با دستا الفنا ابتنا خاطر مضمون سراسر بیت هراس و رعب الطواف ایشان نقطی میبوات

کونه لیکن معاد عواطف خاقانی که در تعمیر ابنیه احوال آشنا و بیگانه ناشی لیاقتی میکرده است رفع نزول ارکان جبال و قرار دعائم

کاخ اطمینان کالبو جوی مناسب توجهی واجب شمرده تحت افتخار احوال امپراطور و طور و وفاق تا دولت ابد مقرون [illegible] زبان

سلاطین گذشته الجمل که کتاب اثبات قسم در هیئات او [illegible] که از قرآن مجید [illegible] مصداق [illegible]

نفاق و بعد زبان ضمیر وارد و از فاتحه فلق تا نجم نکو [illegible] الحوادث جبال و اعراف است تا از تغابن و المجادله

فصل خلاص و هما المرسلات [illegible] میکند و داور [illegible] ناقوس و فاتحی او [illegible] کوثر و الطبقات و دوق [illegible]

در بنیانش پیوسته بوطن طیب آدمیت این اتفاق الفت با شوکت بی نظیر خاقانی بر اعلای دولت خویش حافظ

دانسته و مصلحت بینی رای صائب الصلح خیر را این بیت نامه از گفته سعدی کاشف ضمیر اگر سیل زوری

نیز خود صلح [illegible] از عرض [illegible] و تسویات و کشتی [illegible] هند با مصر [illegible] حکم

مغلوب [illegible] که فانی ارکان نظام و ایمن ایام [illegible] عوام است مقرر داشته [illegible] خیال

در سرا پرده آسمان همال [illegible] تا هنگام [illegible] از پیش تنظیم و این خویش [illegible] عرض

مثل ملاحظه [illegible] انظار [illegible] چون [illegible] انواع [illegible] جناس [illegible] که

بل [illegible] معروض افتد و تغییش [illegible] که [illegible] دیگر [illegible] الحق [illegible]

و شمعا [illegible] از [illegible] داشته که از آنجمله که ممالک [illegible] ملوک جهان [illegible] اقسام یافته

رسل و سفر او [illegible] پادشاهان [illegible] و [illegible] خلاف

[illegible] که [illegible] لطایف [illegible] و تقلید بلاد [illegible]

از دیگر [illegible] و ممالک هند [illegible] انواع بدایع و صنایع [illegible] بدایع [illegible] اقسام

و حوم [illegible] پادشاهنشاه [illegible] که حسن [illegible] ایران [illegible] از آنها [illegible]

استجاب

استجاب هیچکاه منظور نظر انظار ارباب بصیرت این ممالک نیفتاده از آنها یکی ابنیه انفتاب جلالکه از هشت فرع و هفت

نوع تا پنج نوع و هجا و دو ع طول و عرض الخا معروض ابنیه انظار و هر یک از منظر بدیع صورت غایی منابر

بوده [illegible] الناظرین و ابو [illegible] حسنا یکاد البرق منه یخطف دیگر اقسام ظروف ملون و منقش و انی

مذهب و مصور از بلور و یار [illegible] که بدان صفا و لطافت و حسن صنعت و ظرافت در هیچ طرف زمان و هیچ عهد اوانی

زمان راستی [illegible] دیگر صنوف ساعتها بر صنعت [illegible] و [illegible] و سیمین هم دستکاه دقایق

دستکاه دقت دیگر [illegible] بدیع [illegible] مرصع و [illegible] مکلل بجواهر [illegible] دیگر

تفنکها و طپانچه غریب و [illegible] جوهر [illegible] بجواهر و لالی [illegible] دیگر

انگشترها سنگین قیمت [illegible] و اقسام در [illegible] هر یک عزت افزای خاتم جمشید و

نگین خورشید و دیگر [illegible] و [illegible] فاخره و [illegible] لطایف [illegible]

و نفایس منسوجات [illegible] کالفجر [illegible]

چنانکه [illegible] نظر هر [illegible] که از غایت [illegible]

حسن [illegible] که کاتب [illegible]

لازم دانسته [illegible] مخصوصا [illegible] و دیگر [illegible] اسباب

مبسوط و منظور بود و در دفع [illegible] اتفاق داشته [illegible] ملاحظه [illegible]

لغت [illegible] ملاحظت [illegible] خصایل [illegible] سعید [illegible]

موعد وصل صباح عید [illegible] صفحه [illegible] خورشید [illegible]

افق [illegible] هلال شوال [illegible] هلال [illegible]

فلما انقضت دولة الصيام وقد دنت سمه الهلال بالعيد فشادكونه بو فرشتها کون که بقص نرساق لعبت الفتنه منبر

حلحال اندعوحنا قان جمشید حشم خسرو فریدون منا اختر لعتها وجلوس هما یون درتالار قصر خورنق نمون فرموده بود وهنگام

بار داو نلك اسمان پایه در لعد الحا ابد بابی ترکتا باید وقرار فرموده اعز اذا یعلو السریر متوجا تمنی الثریا الهن قوائمه

حنادا لدست بید جلوسه الارض عینا وعینه الاسرین بالشاید بالبنا فرینا السریر فامت فلعنه بعطا علیه اعلا

مقام الرفعة والرفعة اعلت لعلامها باعلام اقامته علی سریر الدولة جلس فقام لدی امر القد علا امر فقد فعل فی الملك

منذ کعبة دقة فی مقعد صدق مند ملیك مقتدر سحابیها وده النسیم وقام باسم هیمن الجلیل والتثبت عن نجابة التجر وخطا من بعد

بلسه کل جبار عنید صاعد ابو سادة الخود وساعدت له سعود السماء بالسعادة سعد بساعة السعود لمك الصغری وسعدت

دبغی سلوعد الوسادة اقبل الاقبال بتقبیل سوتر سر الشیة التی هی قبلة الاقبال واستقبل الاقبال العجب به حضرته

العلیة التی کانت مستخدمة للاقبال فتوج بالعلیاء فوق سرب وجاء نفوح الدهر فوق سریر اعاظم امرای امجاد وانجاد

عظام اعیان وفوس سرکورده کان سپاه وسران سپاه نصرت همراه حمیع حکام وولات وکافه کفاة ولایات همواعیان ممالك و زعما

ساللیه نهی با امرا وامنا وسایر اصحاب حظوط دیوان هما یون باد عام ودولت نظام سلام انشگا منتظم امد ویاران خوف بار دیدی بارگاه

سعادت ملوک منتظم صفوف سبک رامد نهم بیرون بوده بپیشگاه بارگاه جلال که هم بواسطه ارتفاع قصر مطرح افتاب انظار خسرو

بیهما بود ومعاد وفضحه وابعاد دست احتشام قرار فضیلت ابا بینه بیشتر شکار ونظام سر از ان صف انام صفوف در صف

انضا موصوفه بر پا داشتند وصلاء اسم ار ابجات وصحک هر دسته علی معلم نشانه مخصوص او هر جانب افراشتند ودای صفوف که

مخصوص بی نضوق انتظام نوبخانه ونسوخانه نظام استقرار یافته مشمل بر عراده توپ جلو هر سند حزو بیش وسینین بیش

همراه آتش فشان بیغیا ندم با هر عراده توپ وعراده خوبخانه مطادون وموادف وسی نفر جمله نبی حمایل جلیه جوشان ایل هر یک

باشتی مقابل ومصادف بر هر یک توپ علی معین باشند مربع منصوص چپ اصلا زنبورك ازدها نفس هم با اتا نفس و اسباب

ارمو بر ابرک

مرضوب بساط ادمو نقش طراز فراز وضا بلود نبوی زهره دم فرو برادر مطاند فراز تختلاون ابر بحر الخم مخوج و محیط این

دریای اسمان امواج نوبخانه عدیل احز و شر کوس خسرو سرو ش بشارت اقبال جهد زایش سفید ملك بیان دولت بیدار در

انو طرب انو وجمع مطربان ناهید نظر مشتری سیما ولعبت اطوطی قامت طلاان لقا مغنیان نکیسا چنک جاریک خاطر

وحنا کوان سرکش لصنگ ولعاد انشاد کم فیهم من ملیح الوجه مکتحل جانشاد مزید سرود مزید نشاط نغم حقوق

اسباب مجامع طرب حود پیشگاه ایوان سلطنت مجامع امد ند ومجویان انامل اطراب نوازنده رنات جنابی ومثالث و رباع

تا سامعه را قوت استماع اصوات عنا صره را مطرح شعاع انظار صور تمثال داشتا وار رسید خوش صدا چندان

ساز ها طرب افزا شنیده وتماثیل قامت موزون قدان وحلوه رقاصان نازك میان دیده وچند نکه مدار اند وار خوش دو او

مکنت احناس بعد عزیب نقاره خانه قیامت اثار وعزیدن توپ زنبوره دوغ شرار شوهش سر کوشید ودیما بندیار ان واسع کف

صراپل بوده اثار بوده بجنبت کشیده وسد بادان فرشته اد بحشیات که محو فرشته نقشه هنر سیبه واز انکیفیل در مالك کلیات ونیش

وهیکل اند را انظار اهل النجا ما بدا استجماب ما سعراب بعد جهان نجز فیل فلك اندام سحاب بنا بجره خرطوم خود سیلك رنك

چون کالجبال الوا سیات با جلو انظار وانا فریشمار در پیشگاه حظوط باز داشتند واز هود جهان ده دونکو بکار اسماها

بر اهتز بر فراز کوه اسمان پیکر افراشتند حمله پیشکش ولات ممالك هند که در بارگاه بود تا ستیمعی کب منصوب هوت

ده فنار حظوظ بارگاه یافته پیشکشها مصرح ایشان باینی که باید معروض پیشگاه قبول افتاده هم ده نفس عرایضه بعد

بوای یلچی وهمراهان دو همتا بجبین فضم هما یون نجاد در بر معین واز ان پس که اظهار ابر شاهد بارگاه سلطنت و تماشا حسن صد

میمنت مبانی اسباب دعا سناخاص امد ایلچی بار دو نفر شاه وبیا و با حضار مجلس شرف مکالمت اقدس ارفع هم کتابخانه امتیاز افزود

وبعضی اما سیم مهمان نوازی تفضلات وتوجهات شاهانه دو بار بار او مبذول افتاده چون هنگام انجام موسم سلام و انقضا طی

دیوان عام رسید قبلة امال اعاصی وعام با چند نفر از خواص مقربان حضرت بو اصل الحضرت العلیا ابدی سعادت اباب خرم وفات دهالیز

و مناسب ... بودند و بعد از دولت ... و شاهد حسن بدایع ... و قبول ... مجلس فرمودند و حکم ...

... که ... مرتبت ... ارباب ... و ... روزه ... [illegible]

... که برای شاهزاده ... نظام ... دولت ... خاصه ... تمام همراه داشت ... [illegible]

... مصاحب ... دولت ... ایشان ... خاطر ... [illegible]

... مشار الیه بودند ... شاهنشاه ... [illegible]

ایشان با آواز ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

کز ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

هر شاهنشاه

هر شاهنشاه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

مراودات حاصل و گلشن موافقت دائره و طراوت از جویبار زلال مراسلات و مکاتبات آیات و اصلات و منت خدای را که چون

محبت بنیاد جهتی دو دولت عظمی و گلشن مودت و یگانگی دو شوکت کبری از نضارت حسن حدائق و بیگانگی بکلی بپیراسته و بگلهای

رنگارنگ دوستی و بلبل یکدلی آراسته است همواره دوستی خوشنواز این دو حضرت سبب و التیام شکوفه الفت بیمجهت تا

و پیوسته باهتزاز نسیم مراوده خادمت فتح از گلبن قدیم گشاید و نتوانند که ایلچی معاودت ضمیر این مولفت نامه خلق

مفتاح ابواب سلام و مفتح کتاب مکاتبات ساخته مبادرت رفت

تا پا نوازم حریم حصین دادو دهر و بهار لالرّز نیرایند از میان بیرون و اوان

داد نهار است و الحق از آن پرده نشینان محفل کار بر ده انوار ملیدار سحاب حرم گلشن دولت و الحق چون نوروز بخشنده بالای

فرخنده نیر سرادق دولت و زینت ساحل بیکر سلطنت عظمی شاهنشه و شاخ صدر خلافت کبری زیور و نابوت و الای فرمان

گنجینه دار اصداف شوکت و دارا آئین بلقیس سبا عصمت و ایلیشام مخجبه خواهر خوش تیسیر و الا مقام عطا منزلت دوام دولت

مواد مراسلات بعد از گلهای سلبل گلهای دعا مکشوف رای مهر اقتضا میدارد که عزیز بخیزانی و وفا و شکیبی نماید که

مجنه نامه یاوانه و نامی صحیفه الفت نشانه بو روده بوده بود و محفل خاطر را عطر آگین و از مضامین دلنشین فرح

مودت این اید از بای تا به سر و وفا و صفا به بود و از سر تا بپای جلوه ای نکته و انی گلشن بهار ادیش بگلهای یکانگی

و گلها مضامینش از عذار نظار و گلگونه پیراسته بود شاهد آئین وفا را آئینه چهره نما بود و از آئینه خاطر

وفا دار پیوست دوستی زنگ هر گونه مغایرت زدوده ظهور داد آئین محفل بجلالت این نور و بهجت مخجبه نمود ما پیرایه

امید و شمول شاهد بر التیام مشاهده مودای شیرین ادا اینیا بر حصول حبو مبنا محصور موهبان خضا داشکر بوقا

که عهد و دوستی و نیز علیتی را محتاج است که بحصول مراودت و مکاتبت عهد انبساط اخوات است و رشته التیام

نیستین ذات ائمه هم نیک که پیوسته مادا شه موالفت و دوستیها است اگر چه بعضا گستاخی ملاقات در بدایت اولی بوده

دلها در میان

دلها در میان داریم و اگر صحبت صوری بواسطه بعد مسافت حاصل نگردد است بحمد الله بمراحل دوستی و موالفت بسیار نزدیکیم امید که مبانی این

موالفت پاینده و بنا اساس موافقت فزاینده باد در این وقت که عالیجاه ایلچی واد حضرت اشرف بود به نگارش این نامه دوستی

خنامه الاذم بود رسم مضافات مقتضی است که همواره نگار گلهای رنگارنگ مکاتبات چون باید رنگ را آب و رنگ افزاینده باد

دوستانه فرح افزای خاطر دوستی اساس باشد تا حجر ایام عصمت و عظمت مستدام باد بعد از آنکه ایلچی و هر لهان ارمغان

جواب و صلا سلاطین و نوادر تحف و ظرایف و خلاع خاقانی خلع کانوار الربیع مبهج و صنعش و صنعتش معروف و مشهور و مقبول خاطر

و هم باشارت اشرف همایون امنا دولت قاهره با ایشان از نفایس اجناس و ظرایف اسباب طریق تعارف شاهانه سراغ

روز چهارشنبه بیست و ششم شهر شوال باز بمصحوب استمال دو سراپرده کردون همال الیجان مسول که موافق شرح

شرح بیانها اوائل مسطور افتاده مبلغ نفیسها دو و کم میهمانها امید تعییر و تنبیه همینکه بعد از وصول انها بمجلس اقدس صاحب دیوان

نامه شاهنشاه داد بجمیعه طلا مشرد و پیش اعلی آورده حسن فرموده دستگاه دستی که مهر عالم تاب تابش از فیض آفتاب

مواج از موج عطایش در دستور اصطرابست بر گرفته بدست ایلچی داده و ملاطفه عطا در باره ایشان مسلم گشته بنابر آن

فصول وسیله ها ایشان در بندگان و داع در باز خلافت بهمی در تالیف مهر نجیب و بنابر حالت باز کوه نفضا ایام کار

با اسمان آن مقدار این بیت بنظم آمده مرا خوش آید اسمان زان که ستان کردی ببین ازکین چها خو تمن کردی

روز دیگر از اردوی همایون جدا و هم عنان دولت عالیجاه اسکندرخان از صحت آذربایجان روانه مملکت خویش گردیدند

جهان کشائی مقبض افضل دو بیست و نهم شهر بیوار حسین سلطانیه بهشت معاودت و سپهر دوفتح و نصرت

چند صوفیه صیانوزدهم شهر ذی القعدة الحرام فی ساعة سعود بحمد الله عودها ذرّهم الکواکب من خلال مطالع دار

بود و حاشیه رشک افزای روضه رضوان امدوایام مسافرت مانند و تمیم این ذکر بنابر آن والحمد لله علی فضله

الامین فی دولة السلطان

ای قصر رفیع آسمان فرش بر روی زمین نمونهٔ عرش عرش تو و هم تو فیض مکانت محراب طاق ابروت آستانت از ملک شده بجا

در عقد ز نظیر شد از آن اوراست قصر از بخت بلند قصر بخت افراخته ایوان مهر مه و غمامت در رشک [illegible]

بامت زین چشمه آب خوشگوارت از کوثر و سلسبیل عارت زان رو که شده طراوت اندوز گیتی بهارت [illegible]

حوران ز بهشت سر برآرند شوق نظاره‌ات نظاره کارند زان آینه تمام نو صفا و زیبک شه جهان ثانی کردونه و عکس شاه بهشت

زین دو شرف به هر نسب زان و خنده در و لعل یاقوت تابنده ستاره بهر سوت امان و زوال حال بسته تا از هم

نشسته تا مهر و ماه دوران است تا چرخ مدار اختران است مادی شه جهانجوی بنا وز آفت حادثات رسته

در صف تو شهریار راجای شاهان بی روت هم جبین شا زهی بجهت با آنکه مبارک نهاد و مبارک عمارت بجهت

بنیاد الجهانی علو همای شان فی البلاد کوه فراز به سپهر به پایه بیر پیکر پوشیده همه از طرح افزای پیکر مهر تا فرو زنده مهر

اعتلا تا به ز والای پایه سپهر عالی عمارتیست که معمار همتش بکل و خشت بجهت و خرد ز طاح بنا انداخته و معصوص

برای شور جهانیان طوم بهرام طبع سقف حظوظ وشعره ولت انکه آینه‌ای جهان نمایش از هر ایوان پیکر شاه جهان نما

جانست و مناظر جلال است آنش عمارات منظرها یوان است جان جهان هنگام جلوس خسرو خورشید فرحت در خانهٔ آفتاب

وانعکاس طلعت خورشید مثال شهریاری به برجیس نکری مطلع آفتاب عالمتاب تا ابن ظهار ایوان قصر رخت ایشان آن انجام

هشت صد بیان از نظر و صوف افتاده و فصول هشت بهار تماشای نظاره منظر فصول دیده جهر شاند ووکشاده صفاو صفه پارش

بر وظاهر ان هشت کنده شسته و فراش ضمیر زمین صد فضا فرح افزای فرش فیروزه و تنک افراشته بنا وضع بسط از شوکت

مقبلش نوار ابهاست و سپهر بیضا جهاد ابر و بنام معمار سامان جلوس شبه بها وضع او شمسه بیضا و عرش دار

با نموده ان بیضا و عمار کردون گمان افتاده مقرنس آسمان قطعه کامل دانسته او قبله نیلی افلاک قبلهٔ عالم او کعبه

کعبه لواد

کعبه لواد چون قبلهٔ عبادت قبله اهل جهان زمین چون کعبه بر وش قبله جهت شد در و صف چهره که بام شاهنشاه جهان

پناه جهانیان طراز اوقر زینت کامکار حضرت خورشید تخت فلک بارگاه بانی معدلت هم عالم معموره عالم فرازنده رایات

جلال کشورگشا حلم جود و مت جوانی مملکت ملک صلاحیت تا صلاحیت حشمت مطلع اشعه افتاب جلال مطلع انظار الطاف

بلند اقبال شاه اسمان دو بارگاه در کاخ همتش بر نشستن کاخ کیوان نقشی که باشد که بهشت

یکی گوهر جهان یکتای جهان بنیاد بعون حق چهره اسباب بهشت و حور منالست که جنت کامل خوبان نه ببینند بهشت با

شاه جهان بر حکاه اوست شرف هر حجرم طالع زمین مهر نور ناب صادق نقام الارض فی ایامه معمور الاطراف

والارجا فاضت ایادی بدیه علی الوری فیضاً کفیض مزنة الوکفاء عمود العدل الله وملجأ الدین عون الاسلام

وغیاث المسلمین السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان فخر خالق شاه القاجار لازالت مبانی دولته مرصوصة

بارکان الدوام واطناب ظلال عدالته ممدودة علی الایام الی یوم القیام سمت اتمام یافته و افتتاح هشت

حضرت کامکار بانجام انجمن النعمات تافته تعالی الله چه زیبا قصر دلکش خانه کوی ادم پیوسته میی و

زینت فزود از قصر رضوانست و دو زیبایی ورنبیند اکر رضوان کوئید چه وش ایجاد زهی طالع کو علو شان

در افق بار و اوج چرخ اعظم لاف همتا فرو هشته منظرش با سطح چرخ اسمان ربعث کواه اینکه نظر بکتاب بکر و غنت

ز رشک لعل آن اختر تا صحن ایوانش چو خضراء منظر دل الغرا چشمان مبانی چه بعل الکه دوان بی که احوی شد

اکر نامش فی و کوکب شو خوانی اکر بیس بنام جنت باین صفا کویم بود اسمان بادامن بنا باعزت نالی افلاک فلک

پادشاه جهان ابیت الشرف است و از فر طلعت شهزاده کان جهان را مطلع اختران دیگر از هر طرف مه تا بیم طرب افضاات

حسن سلطان شمیم ریاحین نافه خاقانی شرف از صحن ایوان پادشاه بسط عواطف بیمینت ظل اللهی کبیر دل الشباب

و ظل الامان و نیل الامانی ده ان فزای بهجت افزا نعم ریاح ده و بر و مشبم بنای پیکر مجمع موزون تو لنجمار صحبت

تمت الکتاب. اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا. ۱۲۲۸ بعد الالف

کأنها نسیم الصبا و زمان الصبی و نتیجة الفتیان و صفو الدنان اللهم خلد ملکه ابدا و شید ارکان بنیانه

بسبب ابریق و اکوب [illegible] فلک [illegible]

و رشاده حلاوة عطر الاطلاق و فر [illegible] و ستوده اخلاق امام زاده واجب الاحترام ابو الحسن علی بن جعفر ابن الامام الهمام

تقی الکاظم [illegible] و روح اجداده و اولاده الاطهر و علیهم التحیة و السلام [illegible] پادشاه [illegible] خلد [illegible]

عالم معوره جهان باسط بساط امن و امان افتاب اوج خلافت و [illegible] افتاب [illegible] السلطان ابن السلطان

ابن الخاقان [illegible] و لازال زمان دولته [illegible] اللائح بوده اتفاق [illegible] اوقات [illegible]

[illegible] بنیان بلند [illegible] سعادت [illegible] رسوم عبادت [illegible] اتمام [illegible]

خاص و عام [illegible] النوم و السنة [illegible] لا تأخذه سنة و لا نوم [illegible] الهام [illegible]

اکو [illegible] این امام زاده سعید همچون روضات اجداد طاهر [illegible] کامل [illegible] دولت [illegible]

محبله خاطر [illegible] شاهد این مطلب [illegible] که شاید [illegible] عرض [illegible]

بعد از [illegible] معلوم میکردد که از [illegible] بوده [illegible] موجب [illegible] این [illegible]

هم [illegible] و اطمینان خاطر [illegible] میکند که [illegible] بحسب [illegible]

[illegible] امام زاده [illegible] و این [illegible] حکم [illegible] اتفاقات [illegible]

[illegible] حکم اقدس [illegible] مقرون [illegible] با اهتمام [illegible]

با وقوف [illegible] این [illegible] که از این [illegible]

جهان [illegible] و اتمام [illegible] سادات [illegible] و کان ذلک فی شهر [illegible] سنه ثمان و عشرین ص ۷۹

بعد الالف